

از استاد تقدیر حاصل
حضرت شیخ الاسلام
میرزا محمد باقر
۵۲۴

باب و بهار ایشناسید

نگاشته ۲۲۲۷۷



حاجی فتح الله مفتون یزدی

استاد فارسی

الاه و یتیمان حیدر آباد دکن

(رفیق مشین پریس کوچه نیم محلی کمان)

بسم الله الرحمن الرحيم

حکیم

سپاس فراوان سزاوار ملک الملوكی که آفریننده جهانیان
است و درود نامحدود بر روان رسولان او که راهنمای آفریدگانند بسوی
آفریدگار خصوصاً بر خاتم انبیاء و سرور اصفیاء و جانشینان او صلوات
الله علیهم اجمعین که نجات دهنده بشرند از گمراهی پس چنین گوید بنده
سراپا تقصیر فتح الله ابن عبد الرحیم متخلص به مفتون یزدی از زمانی دراز
مایل بودم از حقایق طریقه باب و بها و آف گردم چه امر دین تحقیقی است
و تقلیدی تا اینکه در سال هجری قمری در روز شنبه (شهریارات) تهران با پسر
حکیم موسی یهودی حکیم سیف الله خان که بنام سلمان و حقیقت بهائی بود
آشنا شدم در اول نسخه نویسی مطب او گشتم (و این پس از آن بود که با نظم

التجار کرمانی شرکت نموده بودم و او سرمایه مرا خورد و مرا مفلس
گذاشته بود و از خارج فهمیدم حکیم مذکور بهائی است چه آن زمان بهائیان
خیلی خود را مستنویداشتند و بهائی بکسی اظهار و ابراز دین خود را نمی نمود
پس از اطلاع من نیز در داخل مشغول گشته زن و دختر او را تبلیغ به طریقه
بهائی مینمودم چه مدتی با این گروه رابطه داشتم و کتبی چند نیز از ایشان
مطالعه نموده بودم و از اصطلاحات آنان بجای بیگانه نبودم چون این حکایت
مفصل است بماند مختصر اینکه یقین بر بهائی بودن من نموده مرا بشیره زاده
استاد علی اکبر یزدی تصور نموده و از خود دانستند تا اینکه رفته رفته خانه یکی
شدیم و پس از چندی به بهانه رفتن عکا آنان را گذاشته مسافرت به بغداد نمودم
این را نیز باید دانست که آن زمان برای رفتن عکا لازم بود کسب اجازه
نمایند و بمن نیز همین ایراد را نمودند گفتم میروم بغداد از آن جا کسب اجازه
مینمایم خلاصه رفتم و پس از آن هم مسافرت های زیاد بهر جا نمودم و با این
گروه آمد و شد داشتم با مبلغ و غیر مبلغ آنان هدم و همر از گشته آنچه لازم تحقیق
بود نمودم چنانچه هنوز هم بسیاری از بهائیان هر جا مرا بهائی میدانند در میان
مبلغین از مرحوم میرزا محمود زر قانی خیلی ممنون شدم که خیال مرا آسوده کرد و روزی

در طی کلام گفت چه میجوی در خانه زندان خبری نیست که نیست - بخور به نشتم
خوش باش بهتر از این چه میخواهی چون خوب تفکر نمودم دیدم همین است بهر جا
میرسیدم تا شستی به الانفس موجود لیکن از آنچه من میبستم خبری نبود منم از آن
وقت مراد خود را کم نمودم ولی مائل بودم که موقعی بدست آورده آنچه را
دیدم و دانستم بنویسم و حقایق را به دسترس ارباب طلب گذارم تا اینکه به طالع
کشف الحیل و فلسفه نیکو موفق گشتم کشف الحیل را با اینکه حقیقتاً خوب نگاشته لیکن
بعضی از عبارتش زننده است لیکن حقیقت این است که مصداق الحق مَر
واقع گشته - من میخواستم حالات هر یک را علیحدہ مکمل ذکر شده بدیگری پردازد
تا اینکه همه کس بخوبی بتواند هر یک را بشناسد و از حالات و گفتار و کردار ایشان
واقف گردند ولی چنین نبود بنا بر این ترتیب کتابی دادم بهی بریک مقدمه
و چهار سؤال -

مقدمه اقتباس از شرح حال کینیا زداگور کی سفیر روس که اولاد ایران
باسم مترجم سفارت خانه روس و در باطن جاسوس بوده و بعد بعجده سفارت
وزیر مختاری رسیده و ادبیا این مذهب جدید را گذارده و مقصودش
از این مذهب چه بوده آن را بخوبی آشکار داشته

سؤال اول - سید علی محمد باب کیمت ؟ در جواب کلاماً چگونگی باب
را از روز پیدایش تا روز آخر که دار باشد ذکر شده و مقداری از کلمات
و بیان او که آن را نسخ قرآن میدانند نمونه‌تاً نوشته شده -
سؤال دوم - میرزا حسین علی بابا کیمت ؟ در این جواب هم هر چیز را نگاشته
از الواح و احکام و بیانات کتاب اقدس حتی الامکان نمونه‌تاً چیزی را که بنظر
رسیده و در دسترس بود نوشتم و توجیه بر اینکه فرد گذاشتی نشود نمودم -
سؤال سوم - قره العین کیمت ؟ جواب این سؤال را هم بطریق گذشته نوشته شد
سؤال چهارم - لزوم مهدی در دنیا چیست ؟ در این جواب ابتدا مقدماتی
اقتباس از قول تولستو و داروین و غیره که از علما بزرگ فلسفه و طبیعت میباشند
ذکر شده و بعد هم مقداری از اخبار و احادیث که از طریق شیعه و سنی رسیده -
این مجموعه را موسوم به "باب چهارم شناسید" نمودم برای اینکه کلاً احتیاجی
ایشان را ظاهر میسازد مقصود از نوشتن این کتاب این است که هر کسی باندازه خود
ایشان را بشناسد و گول نخورد - زیرا که آنیکه در این گروه داخل شده اند بر سه
دسته تقسیم میشوند -
(۱) جماعتی هستند که مائل به دین و مذهب و تحقیق نیستند و نه مقصد به آخرت

میگویند چهار روز دنیا آدم باید خوش باشد و خوش بگذرانند بهر جانی برسیم از ما احترازی
نمایند و بدون زحمت سورما راه بیفتد اگر ممکن شد چیزی هم در برده ذخیره ای
ببند و زیم با اصطلاح فردا را کی دید (۲)، گروهی هستند که در پی حقیقت بوده
گول خورده داخل این حوزه شده بعد هم که فهمیدند اشتباه کردند بسبب معاذیری
نمی توانست برگردند چاره ای جز گذراندن عمر ندارند میدانند راهی نیست ولی میروند
(۳)، جماعتی که گول خورده و این راه را راه راست دانسته اند ایشان هم برود
قسمت یک دسته اگر کسی هم بایشان بخواهد بفهماند حاضر فهمیدن نیستند یعنی
نمی خواهند بفهمند که راه غلط میروند میگویند

من گوش استماع ندارم لمن تقول

عده قلیلی هم هستند که اگر کسی بایشان بفهماند مایل بفهمیدن هستند این کتاب
برای دسته آخری مفید خواهد بود.

لیکن این نکته را ناگفته نباید گذارد که طریقه این گروه عموماً این است که
در وقت مناظره خلط بحث مینمایند و وقتی که از جوابی عاجز مینمایند جوابات عجیب
و غریبی میدهند یا اینکه آیه از آیات قرآن یا حدیثی را بیان مینمایند لیکن سر و پا شکسته
از آیه یا حدیثی و جمله که معنی آن برای ایشان مفید باشد میخوانند هر چند

بگوئی مقدم موخر آن را نیز بگو توجه ندارد مانند یک طبعی که به یک مورد میگوید تو هم گفتی
لا اله الا الله یعنی خدا نیست هر چه داد میزند بعدش را بشنو میگوید نه تو گفتی خدا نیست.

چنانچه کتاب ایتقان در صفحه (۱۴۵)، طبع هند و کتاب (حیدر علی اصفهانی
صفحه ۳۶) کتاب خودش و چندین جای دیگر نقل مینمایند حدیث جابر در لوح فاطمه
از کتاب کافی مینویسد: علیه کمال موسی و جعاه عیسی و صبرایوب فیذل اولیا
فی نهانه و تشهادهای را و سهم کما تشهادهای را و من الترتک و الدیلم فقتلوا
و یحرقون و یكونون خائفین مروجین و جلیین تصبغ الارض بد ما انهم و
نفسوا الدیل و الرنه فی نسا انهم اولئک اولیائی حقاً. در صورتیکه اصل
حدیث چنین نیست و چونکه مفصل است و این صفحات گنجایش آن را ندارد
مجمعی از آن را مینویسم.

در این حدیث لوح پس از بردن نام حضرت خاتم النبیین نامهای
مدارک هر یک از ائمه اثنا عشر را بترتیب امامت ذکر فرموده و چون بنام
حضرت عسکری میرسد میفرماید: اخرج منه الداعی الی سبیل و الخائف
لعلمی الحسن و اکمل ذلک باینه (م ح م د)، رحمه للعالمین
علیه کمال موسی و جعاه عیسی و صبرایوب فقتل اولیائی

فی زمانه تا اینکه میرسد به این فقره فیه قتل و یحرقون مقصود یعنی
معنی حدیث را اگر درست مرتب بخوانید خبر میدهد که شیعیان ایشان را در
زمان غیبت میکشند و میسوزانند و غیره چنانچه تاکنون بسیار از امور واقع گردیده
و این حدیث را بسیاری از اصول کافی نقل کرده چون شیخ احمد احسائی در
شرح الزیاره و غیره -

وقتی بایکی از مبلغین داخل مذاکره بودیم چون جوابی نداشت بد گفت
شما از کلمات و آیات حضرت باب و بهایی خبرید که تمام کلام خداست - گفتیم ایا
مقصود شما از بسم الله الواحد القدام المقدم بسم الله القدام است یا از
سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك و انك انت الکشف ذو الکشافین
و ذو الجذا بین و فضا حین الخ است برادر خودت انصاف بده
هزار و سی صد و چند سال است قرآن قریا میزند که یک سوره مثل آن کسی
نمی تواند بیاورد و شما میدانید بزرگترین دشمن اسلام عیسوی است و هزارها
عیسوی موجود است و بده که بعلاده عالم بودن زبان مادری او هم عزیزی بوده
و هست اگر میتوانستند یک سوره مانند آن میاوردند لیکن عیسویان دشمن
و انا هستند میدانند اگر بچنین کاری اقدام کنند رسوا میشوند چرا که همان زمانی

که دوره شهرت و فصاحت عرب بود و در مقابل اقربیت الساعه یکی از
فصحای عرب و نت الساعه گفت و در میان فصحاء رسوا شدند زیرا که تصدیق نمودند
که هفده وجه فصاحت در اقرب هست که درون نیست -

یکی از سوره های بظاهر مختصر قرآن سوره توحید قل هو الله است اگر
کسی نمیتوانست مانند او را بیاورد که فصحا تصدیق برابری برای آن نمایند
برتری آورده بود در فیه کلام کوچکی را از روی میز برداشت (کتاب عای
بهاییان بود) و چند جمله آن را خواند تنها هلاکه پرسیدم کلام کیت گفت کلام
خدا - گفتیم برادر چند جمله از کلام بنده خدای ماعلی را بشنو و چند جمله از دعای هباج
برایش خواندم گفتیم عزیزم انصاف چیز خوبی است با اینکه من شما هیچکدام عربی
درست نمیدانیم لیکن باز هم همین اندازه کمی نفهم در آن فکر کن بین کلام بنده
خدای ما از کلام خدای شما چه قدر عالیه و نصیح تر است آن خدائی که گاهی هدای
و گاهی پیغمبر است چون سخن بدینجا کشید گفت شما چند سال است حید را باد
هستید و روی سخن را گردانید و وعده کرد که برای من خط بنویسد و مشکاتم راحل کند
آدرسم را گرفت و رفت گویا آدرس مرا گم کرد -

خلاصه این مجموعه را برای این نوشتم که هر کس دارای عقل است بخواند و

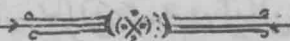
خودش حکم نماید و حتی الامکان کوشش نمودم که جمله یا کلمه زننده ای استعمال ننمایم و تا جایی که ممکن بود سعی نمودم که بزبان صاف و ساده عام فهم بنویسم که همکس بدستی بتوانند بخوانند و بفهمند چه این کتاب را برای عموم نوشتم نه خصوص و آنچه را نگاشتم فقط مانند یک مورخ نوشتم از احساسات و جذبات یا تعصبات مذهبی خود در آن دخل ندادم کوب الدیه و الیقان و آفرس و غیره را مطالعه کامل نمودم یعنی اول تا آخر خواندم و توجه نمودم که از جاده ادب تهذیب خارج نشوم لهذا اگر جایی لغزشی هم رفته و ملتفت نشده ام با کمال انکساری و ادب معذرت میخواهم و امید بخشش دارم و قصادت را به خوانندگان محترم و اگدا می نمایم و ما توفیقی الا بالله.

فتح الله مفتون نیردی

تایخ ۲۸ رمضان ۱۳۷۷ م ۴ جولای ۱۹۵۸ء

حیدرآباد دکن

مقدمه



پس از آنکه در روسیه حکومت بالشویزم جایگاه سلطنت تزاری را گرفت بسیاری از اسرار دولت سابق را سلطنت لاحق افشاء نمود چنانچه مجله شرق (ارگان کیسر خارجی شوروی) در ماه اوت ۱۹۲۴ء و ۱۹۲۵ء یادداشت‌های کینیاژ و الگورکی که ادل جاسوس و به اسم مترجم سفارت روس ماه ژانویه ۱۹۳۳ء در تهران شد و بعد به اسم شیخ عیسی لنگرانی به کردباد بغداد سفر نمود و آخر بیفارت دولت روس در تهران مقرر گشت و در مدت اقامت خود در کردبادانی و باعث ظهور مذهب باب و بهائیت مفصلاً شائع نمودند کما کن را در تهران ترجمه و مکرر به طبع رسیده اکنون ما اقتباسی از آن را در اینجا درج می نمایم که خوانندگان عزیز بخوبی با خبر گردند که بانی اصلی این مذهب که بوده و برای چه و در تحت چه نظریه ای این مذهب را ایجاد نمود مفصل آن را هر کس نخواهد یا در داشت‌های کینیاژ و الگورکی را که با اسم پیدایش مذهب باب و بهائیت رسیده از کتابخانه حافظ تهران یا توسط نویسنده طلب نمایند

خلاصه یادداشت‌های کینیا زدا لگور کی

جنوری ۱۳۳۷ء وارد تهران شدم در ایران و با و طاعون - قحط و
غلا بود - مردم پریشان و مرگ و میر فراوان - عنوانم مترجمی سفارت در
تهران و اراغون و انشکده نظام را کاملاً خاتمه داده بودم و نیز در و انشکده
حقوق و سیاسی وزارت خارجه که مخصوص اشخاص و کسانی بود که از و انشکده
نظام تصدیق گرفته و سفارش مخصوص داشته باشند پذیرفته شدم بعلاوه در
در بار ابراهیم طوری کسان متعدد داشتم - من بزبان فارسی میتوانستم کاملاً بخوانم
و بنویسم و در و انشکده مخصوص وزارت خارجه نسبتاً تکمیل تر بهم کرده بودم
بدین واسطه ملا موثر تهران نمودند با دستورات محرمانه ای که سفیر بهم از آن
مستحضر نبود برای تکمیل زبان فارسی بزبان عربی محتاج بودم در زبان
عربی در فارسی چون زبان لاتین و فرانسه است، برای آنکه کاملاً بزبان
فارسی آگاهی پیدا کنم بوسیله منشی سفارت خانه معلمی یافتیم که اصلاً مازندرانی
و اهل قریه سیک بود دانش شیخ محمد از طلاب مدرسه پانزار و از تلامذه حکیم احمد
گیلانی که مرد فاضل صاحب عقیده و ایمان و عارف مسلکی بود - روزی دو ساعت

با اجازه سفارت خانه در منزل او که در کوچه وقفی نزدیک سفارت خانه بود تحصیل
جامع المقدمات میکردم و ماهی یک تومان ماهیانه میدادم - علاوه بر نحو و صرف
عربی نصاب و ترسل و تاریخ و نجوم هم می آموختم و پس از یکسال لیاقت آن یافتیم
که فقه و اصول هم بخوانم - در خدمت شیخ محمد مسلمان هم شدم و با و گفتیم اگر سفیر بفهمد
که من مسلمان شدم خطر جانی برای من دارد و در سن بیست و هشت سالگی ختنه
کردن برای من مضرب بعلاوه سفیر خواهد فهمید آن وقت نه فقط مرا بیرون میکنند بلکه
مرا هم بکشتن میدهند پس اصول (التقیة دینی و دین آجائی) را در حق من
مجدداً دید شیخ محمد نیز قبول کرد نماز روزانه خود را در منزل شیخ میخواندم و با یک دختر
چهارده ساله زیبائی که زیور نام داشت بوسیله معلم ازدواج کردم - بعد از شیخ با من
صمیمی شده بود که مرا فرزند خطاب میکرد بعد هم معلوم شد که زیور برادر زاده شیخ محمد
و نامزد پسر او بوده و قبل از عروسی پسرش مرده و این دختر چون یتیم بود در خانه عمی
خود مانده بود مسلماً بواسطه صمیمیتی که بمن داشت برادر زاده خود را که چون فرزند
دوست میداشت بمن داد و چون مسلمان و داماد او بودم هر چه را میدادست
میخوانست یکمتر به بمن بیاموزد و مطلق و شمسیه و تحریر اقلیدس و خلاصه الحنا
و شفا بوسیله و شرح نفیسی و قوانین و هر چه از منطق و کلام میدادست بمن

آموخت - بالاخره در مدت چهار سال واقعا آنچه بجهت خوش توبه و نیکو محاوره ای بودم و مرا آگاهی از شبهه بمنزل معلم و مرشد خود حکیم احمد گیلانی که درگذشت نوروز خان از خانه های بزرگ اعیانی داشت میبرد من هم مثل یک نفر از تلاند از فرمایشاتش استفاده میکردم - شبهای ماه رمضان را به سفارت خانه اطلاع داده بودم و انجا میماندم و از شیخ احمد گیلانی بینهایت استفاده نمودم - شبها جمع گشتی در منزل شیخ می آمدند منم آنجا سرپرده بودم دوستان و برادران طریقت بی شماری داشتم میرزا آقاخان نوری هم در این خانقاه سرپرده بود و بواسطه او نوریه و بستگان او جزء مرده حکیم بودند از آنجمله میرزا رضا علی و میرزا حسین علی (بها) و میرزا یحیی (ازل) که از نوکرها و بستگان نزدیک میرزا آقاخان بودند خیلی بمن اظهار خصوصیت میکردند و نفر آخری که محرم من شدند از هر جا خبری میشد بمن اطلاع میدادند منم در عوض آنچه لازم بود بود بانها میکردم من با حکیم گیلانی با آنکه بسلامتی من اعتقاد واقعی نداشت بی نهایت دمنخور شده بودم حل هر شکلی را از او میخواستم ادم بدون مضائقه مشکل مراحل میکرد (سؤال و جوابهای دارد که برای ما لازم نبود از قلم انداختیم)

معلوم شد که میرزا ابوالقاسم قائم مقام که دشمن ماست با حکیم احمد گیلانی

محرمانه آمد و شد دارد و بوسیله ای او را باید ازین برود مختصر آنکه در شبهای رمضان در حضور حکیم گیلانی بینهایت استفاده نموده و اطلاعات مفیدی بدست آوردم تمام این مطالب را بوزارتخانه کما هو متقه راپرت مینمودم و اسباب ترقی و افزونی موجب من شد و موجب مراد و برابر گردید و منم بکوشش خود میافزودم بحدیکه سفیر و نائب سفیر بمن حاضرت میکردند ولی غافل از آن بودند که من جزئیات را بوزارتخانه راپرت میکردم ولی سفیر از حاضرت بوزیر نوشت که من سلمان شدم عمامه و عبا میپوشم و دو دو جوابش دادند کار بکار او داشته باش و او را کمال تقویت کن با او مخالفت مکن -

ماهی دو تومان بوسیله شعبه سری وزارتخانه به شیخ محمد میرزا دختند شیخ محمد از صرف جوئی پولدار شده خانه خود را تعمیر کرد و دوسه اطاق برای من خست و صدوقی بحقب در برای خطوط قرار دادم میرزا حسین علی اول کسی بود که در این اطاق وارد و مطالب مهمی بمن راپورت داد -

خلاصه یک آنخوند تمام معنی با سواد و مغوی بودم بهر توفیق و بی اعتماد و بهر ترقی علمیه برای ایران کفر قلمداد میکردم و کما بودستورات وزارت خارجه و در بار امپراطوری را بموقع اجرا میگذاشتم و بیخ اشتباه در امور سیاسی نکرده

بودم فقط در مردن فتح علی شاه ظل السلطان را تحریک کردم که دعوی سلطنت نماید ولی غافل از قرارداد محرمانه عباس میرزای ولی عهد با دولت امپراطوری بودم بحضرت اینکه از دربار امر شده که باید با محمد میرزا پسر عباس میرزا ولی عهد مساعدت شود عملیات را وارونه نمودم.

پس از رمضان یک روز دوشنبه میرزا حسین علی در گرمی هوا آمده بود که مرا ملاقات نماید ولی من در و فرسنگی شهر بودم پس از آمدن شهر در صندوق نامه بایم یک نامه از میرزا حسین علی دیدم که چنین را پورت داده بود و لیشب غروب قائم مقام صدر اعظم بخانه حکیم احمد گیلانی آمده بودند بوسیله گل محمد نوکر حکیم بعنوان اینکه صدر اعظم را به بنیم وارد قهوه خانه شدم حکیم با قائم مقام از هر دری صحبت میکردند قائم مقام میگفت این شخص (محمد شاه) لایق سلطنت نیست نوکر اجنبی است و باید یک نفر ایرانی پاک طینت مثل زندیه پادشاه شود و سایل کار را توسط و ملک اعیان و سردارها باید فراهم کرد و همایه جنوبی حاضر است همه جور با ما مساعدت کند و حکیم احمد هم تصدیق میکرد و میگفت شما و تدبیرات شما این شخص را بسلطنت رسانیده من چندین مرتبه در این خصوص بشما گفتم ولی موافقی چند بدست آمد و شما مانع شدید خصوصاً هنگامیکه در نگارستان

بودید و اغلب شاهزادگان بلا فصل مدعی سلطنت بودند اگر بزرگانی زندیه حاضرند اشتید علی میرزای ظل السلطان که بود بعلاوه میان این چند نفر شاهزاده یک نفر که لایق بود به تخت می نشاندی قائم مقام فرمود ملاحظه خواهید نمود که این جوان مریض که نوکر اجانب است مثل پدرش ناکام از دنیا خواهد رفت و حق بحقد را نخواهد رسید.

پس از خواندن این نامه فوراً بسفارت رفته غلام باشی را خواسته بدون اینکه مطلب را با دیگری بیان بگذارم بگیره بیاب همایون رفته و بنیام کردم که مطلب واجب از طرف دولت خود دارم و باید شخص شاه عرض کنم. شاه سر اسید آمد تعظیم کردم و گفتم مطلب محرمانه است سواد مکتوب را با و دارم با خود من شورت کرد که چه باید کرد بعلاوه فرمود چند ماهی است که صدر اعظم با اینکه تمام اختیارات را با و دارم مرا می خواهد و ادراک کند که با دولت امپراطوری مخالفت کنم و شهرهای ایران را واپس بخواهم و صاحب منصبانی چند از فرانسه یا از انگلیس بخواهم و سر باز تربیت کنیم و اسلحه جدید از دولت خارجی بگیریم و مدرسه چون فرنگیان باز کنیم و میگویند مبلغ گزافی هم دولت انگلیس بلا عوض برای انجام این کار خواهد داد که تهیه این کار را به بنیم من متحیر از صداقت

او شدم با اینکه چند ماهی پیش نبود که من با او راه یافته بودم همه اسرار دولتی خود را بمن گفت - عرض کردم باید هر دو را از میان برداشت - فرمود قائم مقام را فردا بکین اعمال خودش میرسانم ولی حکیم احمد بسیار مشکل است چون جنبه روحانیت و ارشاد و بزرگی دارد عرض کردم کار او بعهده من ازین تعهد من بسیار خورسندار شد و مرا بوسید و گفت بارک الله از وقتی که تو مسلمان شدی بدر و مسلمان ها میخوری و یک انگشت تر الماس بریلیان و یک انگشت زر در گرانها بمن مرحمت فرمود -

من آدم منزل زهر قنالی تهیه نموده میرزا حسین علی را خواستم یک اشرفی فتح علی شاهی بادادم و آن زهر را به او سپردم تا هر طور ممکن است داخل گل نبات حکیم گیلانی نماید تا کاشش یکسره شود به او گفتم برای آن است که حکیم بیشتر متوجه من شده و مراد دوست بدارد او هم بوسید ای که میدانست در ۲۸ صفر ۱۲۵۱ بحکیم خورانسید و کار حکیم را یکسره نمود و شاه هم قایم مقام ما که در باغ لاله زار منزل داشت دعوت بنگارستانش نمود کار او را هم در صبح ۲۵ صفر ۱۲۵۱ یکسره کرد ولی من زودتر از شاه انجام خدمت خود را نمودم بیا هوای غریبی برپا شد املاک حکیم را شاه جزو خالصه قرار داد حاجی میرزا آقا سی

که مردی زارع منش و کاملاً مطیع بود صدر اعظم شد میرزا آقاخان هم که از دوستان بود وزیر لشکر شد و کار من رو به ترقی بود شیخ محمد این ترقی را از قدم برادرزاده خود و فرزندم علی میدانست من شگفتم از برکت اسلام و نماز است باز یو خوش بودیم مانند یک زن و شوهر فرنگی با هم بسر میردیم هر وطن پرستی که باز قیام (انگلیس) آمد و شد داشت او را از میان بر میداشتم و بوسیله پول کاملاً بر قیام خود غلبه حاصل میکردم -

مخارج سالیان این عمل در ابتداء بهیت هزار منات طلا بود چون نتیجه خوب گرفته شده بود به پنجاه هزار منات طلا ترقی داده شد از این وجوه برای اعیان و شاهزادگان و آخوندهای صاحب نفوذ سوغات های خوب از روسیه و فرنگستان میدادم نفوذ ما در دربار ایران زیاد شد که یک نفر آخوند را صدر اعظم کردیم برای وظایف میرزا نصر الله اردبیلی و وزارت امور خارجه میرزا مسعود آذربایجانی و برای حکومت بر و جرد و سیلاخور بهمن میرزا و وازد و تان من بکار گماشته شدند با اینکه من رای نداشتم به آقاخان محلاتی حکومت بدهند حکومت کرمان را با و دادند باری هر یک از وزیران و امراء دولتی و حکمرانان ولایات با ما بودند در این اثنا طفلم مرض آبله مبتلا و پس از پنچ روز فوت کرد و بای سختی باز در

تهران بروز کرد و یک مرتبه مرا بیکس کرد شیخ محمد معلم که از پدرم مهر بانتر و زیور علم که چون جان او را دوست میداشتم وزن عموعیال شیخ محمد در ظرف یک هفته فوت کردند و دنیا بر من سیاه شد و از کارهای که کرده بودم پشیمان بودم.

در این اوان "گراف سیمینو لیچ" از وزیر مختار دولت روسیه که مرخص و دسیه کار و مفتری بود بر خلاف من بوزارت امور خارجه را پورت های داد از من جواب طلبیدند چون دیگر میل بماندن تهران نداشتم جواب دادم باید جواب این مطالب را حضوراً عرض کنم مرا طلبیدند من هم به تمام دوستانم رساندم که هر چه میتوانید با وزیر مختار مخالفت کنید بشاه هم عرض کردم که چونکه او در دین مسیح متعصب است برای اینکه من مسلمان شدم زیر اب مرزده شاه هم قول داد که یا او مساعدتی نکند و از دربار روسیه بخواهد که او را بطلبند پس از پنج سال و چند ماه که در ایران بودم بمن ثابت شد که دین اسلام بر حق است و میتواند بشر را سعادت کند و هیچ شک و شبهه ای برای من باقی نمانده بود.

باری بروسیه رفتم (پس از آنکه تفصیل کارهای آنجا را می نویسم) مینویسد باز جای خود را محکم نمودم، خلاصه حرب الامرا و امپراطور با حقوق کافی از روسیه بطرف عقبات حرکت نمودم و به لباس آقا شیخ عیسی لنگرانی دار در کربلا شدم

پس از چند روز منزل گرفتم و سر درس حجة الاسلام آقای آقا سید کاظم رشتی حاضر شده با بعضی از طلاب گرم گرفتم و با کمال وقت مشغول درس شدم آقای کاظم رشتی یکی از علما و مدرسین نمره اول مذہب شیعه است، من سر درس با اغلب حاضر و طرف توجه آن مدرس محترم دایم میشدم معنای او مرا بچشم خودی نمی نگریست مثل اینکه در قلب او آگاهی از جنس و نیت من منقش شده باشد و اطمینان کامل بمن نداشت و مسائل مطروحه را که در جواب میفرمود بایک حال تردیدی بمن نگاه میکرد و شاید هم می فهمید که من بدروغ مباحثه و مطالعه میکنم ولی من از روی نمی رفتم و با کمال پرونی طرح بعضی مسائل دیگر میکردم.

در نزد یک منزل من یک نفر طلبه منزل داشت و نامش سید علی محمد از اهل شیراز بود نسبتاً از سایر طلبه ها که هم درس بودیم متمولتر بود و در شش تنگ طلائی و خوش حشیم و ابرو و دماغ کشیده داشت میانہ بالا و لاغر اندام بود بقلیان هم علاقه مفراط داشت با من خیلی گرم گرفته بود من تصور میکردم بر حسب اشاره آقای رشتی این آمد و شد را زیاده میکنند که از من چیزی بفهمد ولی طوی نکشید که نفهمیدم بواسطه فهم و ادراک من بمن توجه شده است من هم با کمال خصوصیت با او گرم گرفتم و بلااده بایک دسته از طلاب که تخی بودند انیس و دمنخور شده بودم (چون

این دسته یک اختلاف جدیدی در بین شیعه ایجاد کرده بودند و با اصطلاح متوجه رکن رابع و بقول سید علی محمد جز در دسته کاسه از آتش گرمتر شدم یعنی این دسته در حق ائمه غلو میکنند که آئمه را بالاتر از پیغمبران میدانند.

سید علی محمد بسیار مزاح بود میگفت حضرت امیر المؤمنین میگوید من یکی از بندگان محمد هستم ولی این دسته میگویند آقا علی شگسته نقشی میکند ولی من کاملاً بواسطه مرحوم حکیم احمد گیلانی که از همه علماء و حکما فاضلتر بود پی ب حقیقت اسلام برده بودم و هیچ احتیاجی بتوضیحات دیگران نداشتم ولی بایک حال تعصبی سید گفتم من حق را بطرف اینها میدهم.

اینهار فقهای من هستند فردا دیدم همه آنها که ندره پیش منی دارند با من گرم گرفتند و بیشتر با من محبت میکردند ولی سید علی محمد دست از دوستی من نمیکشید و بیشتر مرا همان میکرد این سید عارف ملک بی اندازه تندپوش و باز کاوت و خیلی هم ابن الوقت و مرد متکون الاعتقادی بود و نیز بطلم دادیم در ریاضت و بفر عقیده داشت چون دیدم در علم حساب و جبر و مقابله بودند مهارت دادم برای رسیدن بمقصودش شروع بخواندن حساب در نزد من نمود یا این همه پوش و با هزاران زحمت چهار عمل اصلی را نزد من خواند و بالاخره

گفت من کله ریاضی و حساب درستی ندارم.

شبهای جمع در سرقلیان سوای تنباکو چیزی مثل موم خور و میکرد و جز تنباکو نمیزد سرقلیان میگذاشت و شروع بکشیدن میکرد و بمن هم تعارف نمیکرد با و گفتم چرا قلیان را بمن نمیدهی بگفتم گفت تو هنوز قابل اسرار نشدی که اینان قلیان بکشی اصرار کردم تا بمن داد و کشیدم تمام دهان و اسعاده مرا خشک نمود تشنگی شدیدی بمن دست داد و خنده فراوان کردم کمی شربت آب لیو و مقدار زیادی دوغ بمن داد تا نزدیکی صبح میخندیدیم باری روزی از او پرسیدم این چه بود گفت بعقیده عرفا اسرار و بقول عامه چرس و از برگ شاپوران میگیرند دانستم حیشش است و فقط برای پر خوری و خنده خوب است ولی سید میگفت مطالب رمز بمن کشف میشود خصوصاً در هنگام مطالعه بقدری دقیق میشوم که حد ندارد گفتم پس چرا هنگام حساب خواندن نمیکشی میخواستی بکشی که زودتر فهم مطالب کنی گفت حوصله حساب ندارم.

بواسطه چرس اصلاً میل درس و مطالعه از او فراری شده بود و دل بدش خواندن نمیداد روزی در سر درس آقای سید کاظم یک نفر طلبه تبریزی سوال کرد آقا حضرت صاحب الامر کجا تشریف دارند آقا فرمود من چه میدانم

شاید در همین جا تشریف داشته باشند ولی من او را نمی شناسم من
مثل برق یک خیالی برم آمد که یزد علی محمد این او را خبر بواست کشیدن قلیان
چرس در ریاضتهای بیپرده با نخوت و جاه طلب شده بود و روزی که آقایان
مطلب را فرمود سید حضور داشت پس از این من بینهایت سید را احترام
میکردم و برای همیشه حریم قرار میدادم و حضرت آقا باو میگفتم یکشب که قلیان
چرس را زده بود و من بدون آنکه قلیان کشیده باشم با یک حال خضوع و خشوع
و حضور او خود را جمع کرده گفتم حضرت صاحب الامر بمن تفضل و ترحمی فرمائید
دیگر بمن پوشیده نیت تویی تو.

سید یک پوز خند زده خودش را از تنگ و تانیا انداخت ولی بیشتر متوجه
ریاضت بود. من معمم شدم یک دکان جدیدی در مقابل دکان شیخی با باز کنم
و آقا اختلاف سوم را من در مذهب شیعه ایجاد کنم. گاهی بعضی مسائل آسان
از سید می پرسیدم او هم جوابهای مطابق ذوق خودش که اغلب بی سرو
بود از روی بخار خیش میداد من هم فوری تعظیمی کرده میگفتم تو باب علمی یا
صاحب الزمانی پرده پوشی بس است خود را از من میپوش یک روز که
سید از حمام آمده بود باز من سر سخن را باز کردم گفتم آقا شیخ عیسی این

صحنهها را کنار بگذار صاحب الزمان از صلب امام حسن عسکری و بطن نجس
خاتون است صاحب ید بیضا است صاحب معجزه است مراد است انداختن
من پیر سید رضا شیرازی و مادرم فاطمه موسوم بنجام کوچک است گفتم آقای
من مولای من تو خود میدانی که بشهر هرگز هزار سال عمر نمیکند و این مو بهبت
نوعی است تو سیدی و از صلب حضرت امیری آنچه بر من محقق شده تو
باب علمی و صاحب الزمانی من دست از دامن تو بر نمیدارم. سید با حال
تبر از من جدا شد ولی من مجدداً بمنزل او رفتم و طرح بعضی از مطالب از جمله تقاضای
تفسیر سوره عمه را نمودم بدون اینکه باو احترام فوق العاده بگذارم سید هم قبول
این خدمت کرد قلیان چرس را کشیده شروع بنوشتن نمود و قتی که سید چرس میکشد
بقدری تند چیز مینوشت که یکی از تند نویسهای نمره اول سر درس آقایان کاظم
بود ولی اغلب مطالب او را من اصلاح میکردم و باو میدادم که بلکه او تحریک و
محقق شود که باب علم است آری بهترین آلت برای این عمل بود خواهی خواهی
من سید را با اینکه تلون و سست عنصر بود در راه انداختم و چرس و ریاضت
کشیدن او هم بمن کمک میکرد.

تفسیر سوره عمه را بمن نمود از او گفتم خیلی جرح و تعدیل کردم آخر هم مفهوم

و معنی درستی نداشت ولی از او خواش نمودم که خط مبارک نزد من بماند و سواد آن را که خود درست کرده بودم با و دادم ولی بواسطه استعمال دخان و چرس حوصله آن را نداشت که آن را دوباره بخواند همیشه تردید داشت و می ترسید دعوی صاحب الامر می کند بمن میگفت که اسم من مهدی نیت گفتم من نام تو را مهدی میگذازم تو بطرف تهران حرکت کن اینها می گوید که ادعا کردند از تو بهتر نبودند مردم مشرق زمین جن دارند تو نگری دیگری میگرد من بشما قول میدهم که چنان بتو کمک کنم که همه ایران بتو بگردند تو فقط حال تردید و ترس را از خود دور کن و متلون مباش هر رطب و یابس گویی مردم زیر بار تو میروند حتی اگر خواهر را به برادر حلال کنی.

سید درست گوش میداد و بینهایت طالب شد بود که ادعای بکند ولی جرأت نمیکرد من برای اینکه با جرأت بدهم به بغداد رفتم چند بطر شراب خوب شیراز را با منم و چند شیشه با و خورادم کم کم با هم محرم شدیم با و حقایق را حالی کردم گفتم عزیزم تمام این صحبتها در روی زمین برای رسیدن به مال و تجمل است ما ترکیب از چند عنصر شده ایم و این اظهارات از بخار و ترکیب آن عناصر بوجود میاید تو الحمد للهِ اهل عالی و ملاحظه میکنی اگر بر این عنصر قدری چرس علاوه کنی امورا دقیق و موهومات بنظرت می آید و کمی که از آب انگور نوشیدی بنشاط می آیی

سرود شتی را غنایمخوانی همین که زیاد تر به چرس افزودی فکورو او با هم پرت میشوی سید در جواب گفت شیخ عیسی این طور نیست اگر این آثار آشکارا حادث از ترکیب و عناصر بدنی انسان است چون مدعی مستیم که این آثار آثار مادی است باید مثل ماده محدود باشد و حال آنکه آرزو و آمال بشر محدود ندارد و دانگهی کسی که این شמוש و کرات و ایجاد نموده که سالهای دراز دور گردش و حرکت است و تمام دانشمندان از محاسبه آن عاجزند و آن قادر تعالی که مثل من و تو مدارک ایجاد نموده از همه مدرکتر و قادر تر است چگونه نمی تواند یک نفر برگزیده خود را هزار سال عمر بدهد.

البته اوست که میتواند حضرت خضر و صاحب الزمان و ائمه را سالهای دراز عمر بخشد گفتم حضرت باب عالم حقیقت بر من معلوم شد و از این بیانات شما بریقین من افزوده شد و فهمیدم که تو صاحب الامری و اگر خود او نباشی میشوی سید گفت نه والله من بتو چندین مرتبه گفتم من یک سید بزرگوار نیازی به تم و از ابتدای طفولیت هر چه را بمن گذشته همه را بخاطر دارم و دانگهی من یک بیچاره ای بیشتر نیستم و دلخوشی من ریاضت کشیدن و سرم بگردان نمودن دست از این حرفها بردار چرا مراد است انداختن ای از او انکار و از من اصرار

باری بهر وسیله ای بودرگ جاه طلبی او را پیدا کردم او را بحدی تحریک کردم که کم کم دعوی این کار بر او آسان آمد. من فکر میکردم چگونه است که این یک عده قلیل شیعه تمام طوایف سنی و بریک دولتی مثل عثمانی غلبه کرده اند و چگونه همین جماعت با عده قلیلی جنگهای باروسیه نموده و یک لشکر انبوهی را از میان برداشته اند آن وقت دانستم که بواسطه اتحاد مذهبی و عقیده و ایمان راسخی است که بدین اسلام دارا بوده و هیچ اختلاف مذهبی نداشته اند اگر چه پس از صفویه نادر بخیاال اتحاد آنان افتاده ولی پس از او هم کارشکنی بعضی از جهال و سیاست های خارجی باعث شد که مسلمانها در هر قسمت شعبه و طریقه ای بنام صوفی شیخی شش امامی ایجاد کردند و شیعه هم چون سینهها بشعبات مختلف درآمد منهدم در حد و دین تازه دیگری اقدام کرد که این دین وطن نداشته باشد زیرا فتوحات ایران بواسطه وطن دوستی و اتحاد مذهبی بوده است.

و نیز مردم عوام چه میفهمند که حق و باطل چیست. فلان مرشد خرسوا هزاران عوام را دور خود جمع کرده و در ایران ریاست میکند. یک مرشد خاکسار بدون علم و سواد که همه جزو راهم خوانده هزاران قلندر را چهار کرده آنها را بگشت و گدائی وادار و از صبح تا شام پرست میزنند و نتیجه بیا یا نگر دی و گدائی خود را به او

میدهند یا فلان ملای نادان جمعی را فریب میدهد و و و و پس من بطریق اولی میتوانم یک مذهب جدیدی بمنفع دولت متبوع خود بسازم اگر بازاریش رواج پیدا نکند اقلًا میتوانیم یک دسته دیگر بخاکسارها و درویش و سایرین علاوه نمایم لهذا مصمم شدم که این آثار خواهی نخواهی مشغول این عمل و مبشر باب علم و یا صاحب الزمان کنم. باری ایجاد یک دین که در تحت اختیار من باشد بنمایم این چند سال که در عتبات بودم مابستان با طاقت نداشتم که در نجف یا کربلا بمانم چند ماه را بشامات میرفتم و اغلب نقاط خاک عثمانی را گردش کرده و برای او هم فکر خوبی کرده بودم. کرو با همه ایرانی هستند در اینجا بواسطه اختلافات نژاد باید اتحاد مسلمانی را برهم زد ولی نفوذ رقیب (انگلیس) در این سرزمین نیز از مرتبه بیشتر از ماست بعلاوه صرفه رقیب مادر نگاهداری خلافت و برهم نریختن دولت عثمانی بود بعلاوه تازه دارد این قسم سیاست شدایم و برای ماکت تازه کار هستیم این اعمال شکل است پس باید کاملاً متوجه باشیم که این شالوده که ریخته ایم انجام گیر و پس این حقیقت را با سید در میان گذاشتیم بسید گفتم از من پول دادن و از تو دعوی بشری و بابیت و صاحب الزمانی کردن. باری با اینکه در ابتدا را اگر اه داشت ولی بقدری با خواندم و او را

تطبیع کردم که کمالاً حاضر شد با او گفتم تو نمیدانی یک قشون منظمی پشت سر این گفتا هست خواهی خواهی او را راضی کردم و بطرف ایران روانه اش نمودم ولی بدون خدا حافظی و محرمانه بطرف بصره و از آنجا بطرف بوشهر رفت در ماه ۸۴۴ هجری از بوشهر چنانچه بن نوشته بود مشغول ریاضت شده مراد دعوت نموده بود و منم دعوت او را اجابت نموده بودم و او خود را نائب عصر و باب علم مینخواند من در جواب او را امام عصر مینخواندم و اول کسی که با او ایمان آورد شیخ عیسی لنگرانی بود که رفیق حجره و گریه و قلیان محبت و آب انگور او بودم همین که او رفت من در عقبات شهرت دادم که حضرت امام عصر ظهور نموده و همین سید شیرازی امام عصر بود و بحال ناشناس در سرورس آقای رشتی ماضی شریف و مردم او را نمی شناخته اند.

بعضی با باور کرده بعضی دیگر که سید را خوب می شناختند و از کشیدن چرس و آشامیدن آب انگور و آگاهی داشتند مرا مضحک میکردند - چند نفر طلبه که مدعی بودند اهل شام هستند کم کم معلوم شد که از طاعت رقیب ما هستند و همیشه متوجه عملیات من بودند آنها فهمیدند که این وسیله کار من است و حدس زدند که من از کارکنان دولت امپراطوری هستم لذا در صد ویرآمدند که نوشته های مرا

بدست بیاورند - من ماهی یک مرتبه مراسلات محرمانه خود را بخط روسی مینوشتم و در پاکت میگذاشتم و روی آن مینوشتم بدست خداوند گاری جناب آقای شریعتی آقا شیخ موسی لنگرانی برسد و آن را بتوسط یکی از تجار رمنی که در بغداد بود بسفیر میفرستادم ولی یک راپورت مفصلی که بتوسط آقا محمد آذر بایجانی فرستاده بودم گیر افتاد چون نامه من گیر افتاده بود راه علاج را در آن دانستم که مثل سید علی محمد شبانه بطرف ایران فرار و از آنجا از راه تبریز به روسیه بروم.

کسان من گراف سیمویتیچ را از سفارت ایران معزول کردند و گراف مدن را فرستاده بودند من بوزارت امور خارجه رفتم تفصیل عملیات خود را بعرض رساندم و گفتم حالیه باید مرا مامور ایران نمایند چون در خدمت امپراطور مرد خدنگذاری جلوه کرده بودم با اینکه دعوی سفیری نداشتم و قانع بنیابت دومی یا مترجمی بودم حبس الامپراطور گراف مدن را احضار و مرا بجای او منصوب نمودند و وارد تهران شدم امسال هم این شهر و اغلب نقاط ایران و با بود الله و روی بیگ گرجی که یکی از محارم بود و سمت مهرباری محمد شاه را داشت و با گرفته بود در گذشت و هم چنین حاجی میرزا موسی خان برادر زاده قائم مقام که متولیباشی مشهد بود و چندین نفر دیگر پس از چند روز در لوانسان بحضور همایونی مشرف شدم و چندی در لوانسان ماندیم پس از

آنکه مرض تخفیف یافت به تهران آمد میرزا حسین علی و میرزا یحیی و میرزا رضا قلی و
چند نفر دیگر مجدداً با من آمد و شد میکردند ولی از در محرابه سفارت که نزدیک کوچه
مروه شوی خانه بود من از روسیه یک نفر بنا خواستم و عمارات جدیدی بنا نموده رفتم
خوبی بسفارت خانه دادم چندین مرتبه بفرمانده که روضه خوانی خوبی راه بیا نذازم
ولی از در بار روسیه وحشت کردم بدست میرزا حسین علی ده روز در تکیه نوروز خان
تعزیه خوانی مفصلی نمودم و اما از سید علی محمد گفته شود چند ماهی در بوته ریاضت
میکشید ولی جرئت اظهار نمی کرده پس از دو ماه بطرف شیراز حرکت مینماید در راه
جسته جسته عنوان بشری را پیش کشیده و نیابت امام عصر را اظهار مینماید تا بشیراز
میرسد مردم عوام را در خود جمع میکند حسین خان صاحب اختیار او را گرفته
در حضور علما از او استنطاق مینماید و او حرفهای بی سر و ته میزند اهل مجلس و کسانی
او را سفیه مینخوانند حسین خان صاحب اختیار سیدی چاره جوان را چند نوبت
چوب زده چندین ماه حبس مینماید از انجا با صفهان میاید لابد بنهار مرتبه در دلش
مرعشت کرده و نادیده او آرزوی پیش نمازی در شیراز داشت من میخواستم
او را امام زمان و باب علم یا آقا نایب امام عصر کنم همینکه بمن اطلاع رسید یکباره
دوستانه به مقصد الدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارشش میدادم که

که از دوستان من و دارای کرامت است از او نگاهداری کنید مقصد الدوله هم
چندی خوب از او نگاهداری کرد ولی از بدبختی سید مقصد الدوله مرحوم شد سید بیچاره
را گرفتند و به تهران روانه نمودند من هم بوسیله میرزا حسین علی و میرزا یحیی و چند
نفر دیگر در تهران بود و بخمال راه انداختم که صاحب الامر را گرفته اند و هم دولت او
را از کنار گرد روانه ببا کتریم نموده از انجا بطرف قزوین و یکسره به تبریز و از
انجا بکوبورند ولی دوستان من آن چه ممکن بود تلاش کردند و بخمال راه انداخته
تا جائیکه بعضی از علمای مازندران و بعضی از مردم کاشان و تبریز و فارس و نقاط دیگر
که زود بادر و عوام بودند بجنب و جوش افتادند من بیش از آنچه میکردم نمی توانستم بکنم
چرا که من وزیر مختار بودم و وزیر مختار انگلیس کاملاً متوجه عملیات من بود و مقتضی نبود
بیش از آنچه میکردم بکنم بعلاوه اگر سید را در تهران نگاه می داشتند و سؤالاتی
از او می شد یقین داشتم سید آشکارا مطالب را می گفت و مرا رسوا مینمود
پس بفرمانده که سید را در خارج از تهران تلف نموده پس از آن بخمال برپا
نمایم لذا بخدمت شاه رسیده گفتم آیا سیدی که در تبریز است و ادعای
صاحب الزمانی میکند راست میگوید شاه گفت بولیعهد نوشتم که با حضور علما
تحقیقاتی از او بنمایند من مترصد بودم تا خبر رسید که ولیعهد او را احضار و در خوا

علما عاجز و در مانده شده و در همان مجلس توبه مینمایید من دیدم حقیقتاً زحمات
چندین ساله ام ازین رفته پس بشاه گفتم اشخاص مزور و دروغگوار باید بسترای خود
رسانید در این بین محمد شاه جهان را بدرود گفت ولی ناصرالدین میرزا امر نموده نماید
را بدار کشیدند خوشمزه آنکه گلوله تفنگ به طناب دار خورد و پاره شده سیدزین
افتاد و بمجروح افتاده سید بستر احوال فرار میکند و از ترس توبه و انابه مینماید و لابد
لعنت بشیخ عیسی لنگرانی میکند که این فکر را بمغز او انداخته ولی باستغاثه او گوش
نداده و مجدداً او را بدار آویخته و تیر باران مینمایند.

پس از کشته شدن سید خبر آن در تهران بمن رسید و میرزا حسین علی و چند
نفر دیگر که سید را ندیده بودند گفتند جنجال برپا نمایند و چند نفر دیگر هم تعصب
دینی پیدا کرده تیر بطرف ناصرالدین شاه انداخته بدین جهت یک عده زیادی مرد مرا
گرفتند. میرزا حسین علی و بعضی دیگر از محارم مرا هم گرفتند من از آنها حمایت کرده
با هزاران زحمت همه کارکنان سفارت حتی خود من شهادت دادیم که اینها بابایی
نیستند تا آنها را از مرگ نجات داده ببخدا روانشان کردیم من بمیرزا حسین علی
گفتم که تو میرزا ایمنی را در پس پرده بگذار و او را من بظهوره الله بخوان و نگذار با کسی
طرف مکالمه شود و خودت متولی ادبش و مبلغ زیادی باینها پول دادم که شاید بتوانم

باز کاری صورت بدیم ولی میرزا حسین علی هم پیر و هم علم و اطلاع نداشت
لذا چند نفر آدم با سواد همراه او نمودم ولی آنها نمیتوانستند این کار را انجام دهند
و من هم بشخصه که نمی توانستم وارد این امر شوم ولی چه باید کرد کاری را که با
انهمه زحمت بجزایان انداخته دست بردارم و انگهی مبلغ زیادی از برای این
کار خرج کرده بودم ولی بهمراه آنها بطور ما بسیار پول میدادم چون بترسیدم اگر یک تیر
ندهم ممکن بود میرزا حسین علی جواهر را برداشته فرار کند ولی هر چه زن و بچه و کس
و کار داشت همه را روانه بغداد کرده بودم که دل باز پس نداشت باشد و در انجام
تشکیلاتی دادند کاتب وحی درست کردند چند نفر منشی و کتب و چغیری که از سید
مانده بود جرح و تعدیل نموده برای آنها فرستادم که نسخ زیادی از آنها استخراج
نمایند بعضی از الواح را برای آنها یک سید را ندیده و غائبان گول خورده
بودند همراه تهیه کرده میفرستادم یک قسمت کار سفارتخانه منحصر به تهیه الواح
و انتظام کار باینها بود بهر یک از فرمان با فهم اظهار میشد باین حرفهای خندیدند
پس یک مشت مردم عوام را جمع و جور کردیم و دیگر جرأت آنکه بمرمان نفیم ابرازی
شود نبود و اگر قبول میکردند و جوده زیادی میخواستند و برای من امکان نداشت زیرا
ممكن بود جوده را گرفته مطالب را نمی گفتند و با وجود سفارت انگلیس که قریب مابود

برای ما اشکال داشت پس مردم عوام را بدست میاوردیم و پول کمی بآنها داده ردفا
 بغدادشان میکردیم هر یک که متواری بود و روی رفتن و وطنرا نداشت با مبلغ جزئی
 باسم زیارت کربلا پیش میرزا حسین علی میفرستادیم تا جمعیت زیادی دور او جمع
 شده و هر ماهه برای او و موشش دوسه هزار تومان پول میفرستادیم در این
 بین دولت عثمانی آنها را با اسلحه مبول و از آنجا با درنه فرستاده دولت روسیه
 هم بقبضیت آنها پرداخت خانه و مکان برای ایشان ساخت قسمت عمده لواحق
 آنها بوسیله وزارت خارجه مابرای آنها تهیه میشد (از این معلوم میشود که در لوجی که
 تقدیر از امپراطور روس نموده روی چه نظریه بوده است ترجمه) و همه لواحقیکه در
 روسیه تهیه میشد بایک آب و تابی بولایات میفرستادیم و طریقهای این بود که مردم
 بیسواد را میفریفتیم زیرا در نظر داشتیم نفقات زیاد کنیم و همه قسم از این نفقات
 حمایت نماییم و پول زیادی برای این مذهب خرج میکردیم بعضی جوانهای پدر
 مرده عوام را میگرفتیم پدر تو بابی بود تو چرا از پدر پیروی نمیکنی بهمین صر فها او را وادار
 میکردیم هر کس قبول نمیکرد و تصدیق نمی نمود این دسته حاضر بودند و را بیدین و
 لا ابالی و حتی الامکان از خود بخواند تا آنکه او هم مجبور شود جزو این دسته در آید
 در این ضمن میرزا حسین علی با برادر سر ریاست بهم زد و میرزایحیی زیر بار برادر خود

نزفت معلوم شد تحریک رقبای ما سبب اختلاف آنها شده است میرزایحیی از
 برادر جدا شده بطرف جزیره قبرس رفت و در آنجا متاهل شده خود را صبح ازل
 بنامید رقیب ما که پی بعدم لیاقت او نبوده بود و جوهر گزاف باد میسرسانید و او
 تمام خرج لهو و لعب خود میکرد از طرفی هم میرزا حسین علی با تالبعانش تحریک
 مملکت ایران بکار واداشند مادر صد و برآمدیم عباس پسر حسین علی را بگذازیم
 درس بخواند عباس باز کادت تراز پدرش بود و خوب هم درس میخواند و منتهی بایت
 ساعی در درس خواندن بود و مطالعهای بسیار میکرد رقبای ما ساعی بودند الواح
 ضد و نقیضی که نویسندگان ما صادر میکردند افشا کنند بواسطه شهرتها نیکه بایم
 میرزایحیی داده بودند لا بد شدیم اسم بابی را تبدیل به بهائی کنیم چون جسته
 جسته عتاید را گفت و بعضی از طرفداران رقیب ما گفته بای او را انتشار
 میدادند و نزدیک بود کارها و زحمات چندین ساله را که با پولهای زیادی باین
 پایه رسیده بود از میان بردارند بحض آن که بین میرزایحیی و میرزا حسین علی
 بهم خورد میرزا حسین علی من بظهوره الله شد و میرزایحیی را پیروان معزول کردند
 از بیسواد می من بظهوره الله بگویم الواحیکه ما تهیه میکردیم نمی توانست درست
 بخواند و بواسطه اظهار الحیج چند کلمه از خود خود داخل آتش سپرد ما میکرد و الواح ما که

سرودت درستی نداشت بواسطه دخالت او بیزه تر میشد معتمد اعوام نمی فهمیدند
که چه نوشته و حق و باطل چیست هر کس در تهران بهائی میشد با و همراهی و عطا
میکردیم بهترین مبلغ ما آخوند با بودند و ملک عمده را آنها بیا میگردند زیرا با هر کس
مخالفتی داشتند او را بایی قلمداد می نمودند انوقت ما آنها را جلب و مساعدت
میکردیم آنها مرد مرا دست و بسته کافر میخواندند و اگر دشمنی زیادی با آنها داشتند
آنها را بایی خطاب میکردند آنها هم پناهی جز ما نداشتند ما هم موقع را مغتنم
شمردیم آنها را جلب کرده ملک نموده داخل خودمان میکردیم و هر کس را طالب بودیم
بوسایل محرمانه آخوند ها را با او طرف میکردیم تا او را بایی و کافر قلم داد کنند انوقت فوراً
یکجای رایش او فرستاده از دست خودمانش میکردیم بقسمی این جریان سهل بود که
حد نداشت و اغلب مردم از ترس جور و ظلم آخوند ها بهائی می شدند و اگر دوباره
میخواستند اظهار کنند که ما بدروغ جزو این دسته شده ایم و بهائی نیستیم
آخوند ها و دیگران که همسایه آن مرد بودند از او قبول نمیکردند هر مجتهدی را
ما میتوانستیم بنام خود در انظار دولت و عوام متهم کنیم تا این جا کار من بختمه
رسید و گذارشات خود را بوزارت متبوعه دادم و اختلافات جدید را در دین
اسلام درست نمودم تا خود آنها با دکان جدید خود چه کنند خاتمه.

توضیح: ممکن است جماعتی ایراد کنند که دولت روس را چه بر این داشته بود که برای ایجاد چنین
دینی این اندازه مساعدت نماید و متحمل اخراجات گردد و لازم است ایشان
را متذکر سازیم برای آنکه تمام خیالات سلاطین روسیه از زمان بطرکبیر متوجه
هندوستان بوده چنانچه بطر در کتاب خودش مینویسد که جانشینان من
باید تمام توجه خود را بمندهول برسیدن هند نمایند و تمام این گفتگوها و بازیها
برای این بود که بهر نقشی باشد خود را مالک هندوستان سازند و برای
ایشان بهترین راه رسیدن هند ایران بوده و چنانچه خود کینیا ز مینوسد ایرانی
علاقه مند بوطن بوده و حاضر خیانت و جاسوسی نیستد برای این لازم بود دینی
را که وطن نداشتند باشد ترتیب دهد و خیال او این بود که این دین با پول روس
سر تا سر ایران را فرا خواهد گرفت و سلطنت ایران بدست باب می افتد
در آن صورت دست نشاند روس خواهد بود چنانچه به سید علی میگوید که تو
از این بابت متوحش نباش شکر روس و پول روس عقب سر تو ایستاده
است چنانچه اولین مشرق الاذکار بهائیان در عشق آباد بخرج و ملک دولت
روس ساخته شد رجوع شود به بخت الصدور حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی
مبطوعه بهائی صفحه (۲۷۱) بهین لحاظ بود که تمام نقشه سید علی محمد هم بر شورش

و انقلاب گذاشته و اجتماع بدشت و جنگ قلعه طبرسی - زرنجان و غیره در
 اثر همین خیالات شوم بود لیکن چون شیعه یزدی بر خلاف آن بود در این راه
 کینیا زدا لگورکی و سید علی محمد جدائی افتاد و وقت رفتن سید از معلم خود دست
 تمامی نگرفت بعد هم که او را دعوت رفتن به بوشهر نمود و بایل بر رفتن هم بود
 از اتفاقات نوشته جات کینیا که موسوم به شیخ عیسی لنگرانی بود بدست
 انگلیسها افتاده و خود نیز مجبور به فرار شد وقتی به ایران آمد موقع آن دست
 گذشته وید کار خود را شروع کرده و کینیا ز چاره ای جز این نداشت که
 اقدام به اعدام سید نماید چنانچه نمود و بقول خودش میزارا که قبلاً با او
 رابط داشته و جاسوس خودش بوده و قتل شیخ احمد را بدست او انجام
 داده بود او را بر انگیز اند چنانیکه کرد لیکن بطور مثل مشهور (کار ایران با
 خداست) نقشه را طوریکه منظور بود او نتوانست عملی نماید و میرزا هم بعد
 از حبس و زحمات ملتفت شد که از راه دیانت بهتر از سیاست میتواند
 پیش رفت کند رویه دیانت را پیش گرفت لیکن همیشه مداح روس
 بودند تا اینکه سلطنت تزاری از بین برداشته شد و سیاست
 عالم تغیر نمود و سلطنت شورومی یا بلشویکی روس احتیاج بالشان

نداشت از آن وقت ایشان هم خود را بدامن انگلیس انداختند
 و در حقیقت پایه و مایه خود را از گرفتن نشان از انگلیز شکستند این
 هم از کارهایی است که دست غیب خواست بر مردم نشان دهد که چنین
 رئیس با این همه داعیه از یافتن نشان انگلیس جشن بگیرد و شادی
 مینماید.

سؤال اول

سید علی محمد باب کیست؟

کیکه نزد جماعت بهائی ملقب به حضرت باب و قائم موعود و نقطه اولی و حضرت اعلیٰ مبشر جمال ابهئی است اسم او سید علی محمد پسر سید محمد رضا بزاز شیرازی است از سادات حسینی اسم مادر او فاطمه دختر میرزا محمد حسین شیرازی میباشد که در شب جمعه اول محرم ۱۲۳۵ هجری مطابق به بیستم اکتوبر ۱۸۱۹ میلادی در شیراز متولد گشته.

معلم نویسنده در شیراز میرزا محمد باقر حسرت که او اخر غازی تخلص میفرمود و مرحوم فرصت الدوله و همت و جماعتی دیگر از شعرا و شایسته شیراز شاگرد او بودند و خود نیز عالمی متبحر و بعلاده نقاشی ماهر بود چنین بیان نمود که

میرزا رضا در شیراز تجارت میکرد و در شکست شده بمصر رفت و در آنجا مشغول خرید و فروش شد پس از مدتی به شیراز برگشت سپس در بازار بین شاه چراغ رسید میر محمد که مشهور به بین الحرمین است دکان بزاز می باز کرده مشغول کار شد و پس از وفات سید محمد رضا پسرش سید علی محمد را حاجی سید علی که دانی او بود نزد خود برد و متکفل حالش بود باری سید علی محمد در حوزه درس حاجی آخوند میامد و یک روز صبح سید آمد و بجای آخوند گفت عرض خلوتی دارم حاجی آخوند طلب را گفت از اطلاق بیرون رفتند من هم رفتم پس از چند دقیقه فریاد حاجی آخوند بلند شد با غیض و غضب زیاد سید را با عصا میزد و میگفت ای ملعون ای خبیث ما داخل اطلاق شده سید را که مشغول کتک خوردن بود نجات داده از اطلاق بیرون بردیم (این جمله مشهور از کلام باب و ان یا محمد یا معلمی لا تضربی ممکن است متعلق باین جا و اسم حاجی آخوند محمد باشد) چرا که معلم ابتدائی او را شیخ عابد نوشته اند. بهر صورت قلیانی برای حاجی آخوند آورده و دند پس از آنکه قدری غضبش فروشت و سرد شد سؤال کردیم چه واقع شد فرمود "این ملعون گفت خواب دیدم که با امام جعفر صادق کشتی گرفتیم و این

نجیث دینی جدید ایجاد خواهد کرد پس از آن هم سید با دالی خود رفت به پوشهر
و مشهور بود که در هوای گرم پوشهر مقابل آفتاب ایستاده مشغول اعمال تسخیر
شمس است و بعد هم خبر آمد که بلارفته است و پس از چندی هم باز بشیر از آمد
ورفت مگر پوشهر شد که امام زمان فلان روز در مکه ظاهر خواهد شد چنانچه طلاب
نیز کتابها را فروخته شمشیر میخربیدند لیکن ظهوری نشد گفتند بداء حاصل شده
و شوری در شیراز برپا گردید و پس از چندی سید را از پوشهر آوردند و میرزا
حسین خان صاحب اختیار حاکم شیراز مجلسی ترتیب داد و علما را دعوت نمود
چنانچه منعم با پدرم در آن مجلس بودم صاحب اختیار گفت این سید علی محمد
است به بنیچه میگوید سید هم شروع به بیاناتی کرد که بیشتر بجهنم دلالت
میکرد علما و مجلس سؤالاتی از او کردند و عمیت الکلون عن النبأ العظیم را
مورد بحث قرار داد و بالاخره از جواب عاجز گردید و مغلوب شد صاحب
اختیار حکم کرد پاهای سید را در فلک گذارد و چوبش زدند و سپس او را
بردند در مسجد که حضور عموم توبه کنند چون بالای منبر رفت و توبه و استغفار
نمود و گفت اشتباه کردم توبه کردم امام جمعه چونکه در حقیقت عالم نبود و بهین
سبب صاحب اختیار هم او را دعوت نکرده بود متغیرانه سید را مخاطب داشته

گفت سید که چنانچه داعیه بزرگی داشته باشد از حرف چهار آخوند پوید
نباید از میدان در برود از این حرف بین علما و امام جمعه نزاع شد سید نیز موقع
را منتقم شمرده خواست از میان فرار کند که فراتر از حکومت جلوگیری کردند و
سپس او را در خانه دانییش حاجی سید علی حبس نظر داشتند و مکمل شد
کسی با او مراد نکرده و بعد فرار با صفهان رفت

تا اینجای بیانات میرزا با قهر حست بود که بخود نگارنده بیان کرد اگر چه مطالب
او با تاریخ هم چندان مغایرتی ندارد ولی نه اوقات تاریخی بیان کردند من پرسیدم ولی
چیزی که محقق تاریخ است این است

سید علی محمد در ۱۲۶۲ هجری ادعای علنی کرد و اول ادعایش دعوی
ذکریت بود یعنی مفسری و در ۱۲۶۳ هجری ادعای بابیت یا بشری نمود که میرزا
حسین علی بهاء آن را بخود نسبت داده میگوید او بشر ظهور من بوده چنانچه در
کتاب اقدس مینویسد "قل انتهت الاعیاد الی العیادین
الا عظیمین اما الاول ایام فیها تجلی الرحمن علی من فی الامکان
باسماء الحسنی وصفاته العلیا والاخر یوم بعثنا من بشر الناس
بهذا الاسم الذی به قامت الاموات وحشر من فی السموات"

والا رضی عنہ (ترجمہ عیدہا تمام شہتی شدند بہ دو عید بزرگ ادل عید رضوان است کہ در آن ایام خداوند بصفات علیا و اسما حسنی خود بخلق تجلی فرمود دوم روزی کہ ما پیشتر خود سید باب را فرستادیم کہ بدین اسم اعظم مردم را بشارت دهد) این است معنی مرید از مراد بالاتر در ہر صورت ۱۲۶۲ ہجری ادعای ہمدست نمود اگرچہ بموجب آیات و بیان او کہ بعد ذکر خواہد شد رشتہ ادعا خاتمہ نیافت و گاہی دعوی نبوت و موقعی ادعای الوہیت مینمود تا اینکه در ۱۲۶۶ ہجری بموجب توبہ نامہ ای کہ بناصر الدین شاہ قاجار کہ از زمان ولیعهد بود دادہ و از تمام دعاوی توبہ نمود (صورت توبہ نامہ در مقام خودش درج خواہد شد) لیکن باز ہشتاد دعاوی شش جاری بود تا اینکه بردار آویختہ شد و جهان فانی و ادعایہای مختلفہ متغائرہ را و داع و یک نوع مشاجرہ و خونریزی از خود بیاد گذارد و رفت . باری آنچه محقق گردیدہ نیست کہ سید باب پس از تحصیلات مقداتی از شیراز بادالی خود بہوشہ رفت و مشغول تجارت شد چنانچہ حاجی سید جواد کر بلانی بیان مینماید کہ دفعہ اول من او را در شیراز دیدہ بودم و سپس سفر دیگر در ہوشہ بسبب دوستی سابقہ بر حاجی سید علی دائیش در ہوشہ وارد شدم و شش ماہ با ایشان بودم لیکن الوقت داعیہ نہ داشت و مشغول بکار تجارت

بود لیکن چون واقف بر مسائل کسب تجارت بود نزد اقران عزیز و محترم بود و نزد کسبہ یہیز ذکر معروف و ہمیشہ بہ او را دوا و عیہ مشغول بالجملہ حاجی سید جواد بکر بلا مسافرت نمود و سید در آن اوقات بعضی رسائل بطور مناجات و دعا مشق میکرد و آن الفاظ را خوب حفظ کردہ بود و در ایام لازم و غیر لازم میسر و تا اینکه شیراز رفت و با خدیجہ بیگم نامی علویہ ازدواج نمود و پس از نہ ماہ پسری متولد شد کہ او را سید احمد نام نهاد و آن طفل پس از مدتی قلیل دنیا را پدر و کرد و سید بعد از آن سفری بکر بلا رفت و در حوزہ درس مرحوم آقا سید کاظم رشتی داخل شد و بعد از مدتی تلمذ بہ ہوشہر معاودت نمود تا اینکه آقا سید کاظم رشتی در ۱۲۵۹ ہجری جهان فانی را بدر و گفت و مریدانش پریشان و ہر طرف پویا کہ پیشوا و مقتدای بخونیند (آقا سید کاظم رشتی جانشین شیخ احمد احسانی بود و این جماعت را بسبب پیروی شیخ احمد احسانی شیخی میگویند و گروہی از اخباری میباشند و معتقد برکن رابع برای اینکه سلسلہ کلام منقطع نشود و مطلب در ہم بر ہم نباشد عقاید گردہ شیخی و شرح رکن رابع را در فصلی علیہ اگر ممکن شد برای آگاہی خوانندگان مینگاریم) و راہ ارادتش پیونید و انہائی کہ بالنسبہ پایہ علمی ایشان کمتر و تقدس شان زیاد تر بود ہمیشہ بہ جستجو در آمدن از انجملہ ملاحین بشر و دیدای کیکی از تقدسین

بشیر از آمده باید باب ملاقات نموده معاشرت گشت و همیشه با حالت پریشانی میگفت
دینالید که چون پیشوای مقتدای خودم را نمیدانم چرا نم که کارم بجا نتهی خواهد شد
و نتیجه اعمالم چه خواهد بود.

سید که منتظر چنین موقعی بود باز بان زهد و تقدس به توسل و رحمت الهی
بشارتش میداد و بر افتتاح ابواب فضل و کرم سبحانی نوید داده او را امر بصبر و
تحقیق نموده بملطف و کرم الهی اشارتش نمود و بکنایه و تلخیص با و میفرمایند که
من آن طلعت خوب را میباشم من بدان آستان موعود راه دارم بهین منوال
در چندین جلسه خوب تشنه اش ساخت تا اینکه در شب جمعه پنجم ماه جمادی الاولی
۱۲۶۰ هجری سید علی محمد باب در حالتیکه ملاحظین بشرویه ای محو کلماتش بود
و سید بیاناتی از قبیل (ان الامام روحی خداه لما خاف من اعدائه فخرج من
هذا العالم و دخل فی جنه الہور قلیا و سيعود الی هذا العالم بصورة شخص من هذا العالم)
و غیره نمود و چون از این بیانات و کنایات ملاحظین را خوب بخود متوجه دید گفت
من همان قائم موعود و طلعت محمودم که منتظر او ید و اورا نمی شناسید و این مقدس
کم پای یابی مایه پس از آنکه لمح و اورا بهت گرفت و از خود بیخود گردید و چنان خاف
و مرعوب شد که بکلی خود را باخت و در تحت سیطره او صام متولید و آمد و سلسله

ارادت و اعتقاد گرفتار گردید با بیان انشباع مینامند و بهائیان
را نیز عقیده انیست که شرافتی بر آن شب افزوده شد و میرزا عباس
(افندی) عبدالبها هم در روز آنشت متولد گردید.

خلاصه اینکه ملاحظین بشرویه ای چنانی که ذکر شد در انشب داعیه باب را
شنید و با وجود آن همه مقدماتی که تهیه شده بود و خود را باخته باز هم بکلی
فناهی محض و تسلیم صرف نشد و با اینکه این داعیه ناگهانی و بروز راز نهانی
او را متوحش و پریشان بلکه بخود ساخته بود بعضی سؤالات استفهامیه
که از روی ارادت و خلوص بود میکرد و جوابی می شنید تا اینکه برهان این تبه
عالی و مرتبه متعالی را از سید پرسید سید هم تفسیر احسن القصص را که سابقا خود
نوشته بود و اکنون هم موجود است (گویا شیخ فرج الله در مصر طبع نموده)
بومی داد و گفت الطریق الی الله بعدد نفوس الخلائق خلاصه پس
از این گفت و شنود با ملاحظین مرید و معتقد و از مخلصین شد و سید بوی دست
داد که دیگران را نیز سرادجوت کند و مردم را فقط با اسم باب بشارت
دهد بهین سبب ملاحظین نیز با حرارت زیاد بمقتد سبب دیگر که با هم شناسا
بودند و راه درسی داشتند بنای مراسلاتی گذارد و بشارت میداد که من باب

علوم اولین و آخرین را یافته ام از انجمل هم قره العین بود باندک زمانی این خبر و بشارت در سراسر ایران منتشر شد و پس از انتشار این خبر رسید هم روانه مکّه شد و قرار شد سرانجام طریقه با اسم باب دعوت شود و اسمی از سید علی محمد برده نشود و بطور ایما بگذارند و بهم گذارند چون می پرسیدند این باب کیست و طلعت محمود کجاست جواب می شنیدند که فعلاً ما مور با فاش را سم نیستیم و بطور مقدمات تغییر احسن القصص و سایر تاویلات جدید را که خود شنیده بود و بگوشتشان میخوانند و بهمین سبب ملاحین بشر و یای هم لقب بر باب الباب شد.

علامه علی نام بار فرشتی نیز بغرم زیارت مکّه مغلطه گذاشت بشیر از افتاد او هم چون جویای همین امر بود بدام بشر و یای گرفتار گردید و بهمین طور در مدت پنج ماه چینی کم و زیاد و پیچیده نفر به باب ایمان آوردند که یکی از آنها هم قره العین بود و هفده نفر دیگر در شیراز جمع شدند سید باین گروه که بمنین اولیه بودند حکم داد در شهرهای ایران متفرق شوند و با تمهید مقدمات مردم را بشارت دهند (یعنی بهمین طور که خودشان گول خوردند دیگران را هم گول بزنند) و این گروه را بکلّی تحجیر نمودند یکی هم خود باب بود و جمله نوزده شد در حقیقت

سبب اینکه هر چیز را شش سال ماه و هزرن و غیره نوزده قرار داده شد سبب میمنت آن است.

لیکن تا جایکه مسلم و محقق است تعداد مبلغین آن منحصر به همین هجده نفر نبوده مبلغینی زیاد در تمام ایران در شهرها و قصبات و دهات منتشر و شغل تبلیغ و تشهیر شدند لیکن مسلم است که برای اینگونه تبلیغات مخارجی فوق العاده لازم بود و بطور یقین سید علی محمد باب که حالت ابتدائی او ذکر شد و هزار زاده ای بیش نبود نمی توانست تحمل این بارگران گردد قیرن قیاس این است که بموجب بیان کینیا زوالگور کی که میگوید پول زیادی صرف این کار نمودیم باید این اخراجات از سفارت خانه بیرون آمده باشد و قرار بر این بود که چون سید از مکّه برگردد دعوت علنی شروع شود و این شورش در تمام ایران به هم انداخت و پول و تبلیغات سفارت روس کار خود را می نمود و بیرون سید باب یکماه قبل از مراجعت سید بخیا ل اینکه سید در مکّه ام خود را ظاهر ساخته و بتقای حاضر گشته در شیراز سرد صدائی بلند کرده شورش برپا نمودند چنانچه حکومت لجنی جلوگیری نمود سید هم به بندر بوشهر رسید و فرمانفرمای فارس میز را حسین خان صاحب اختیار حکم داد و سید را از بوشهر گرفته تحت الحفظ بشیر از آوردند.

امیر فارس یعنی صاحب اختیار پس از آنکه سید را حبس نمود و شب سید را نزد خود طلبید و با نهایت کوچکی و فروتنی و ادب در حضورش نشست و باندازه ای تصنع نمود که سید را از مریدان خود تلقین کرد و صاحب اختیار با کمال عجز و انابه گفت من ویروز مخالف بودم و امروز موالفم دیروز دشمن بودم امروز دوستم ولی اکنون چکنم با اینکه باشما ویر و انتان بد ز قناری نمودم طغیان ورزیدم شرمسارم آیا توبه من قبول میشود و دیشب بفرمودت و ایذاء حضرتت خوابم ربود و خواب دیدم آمدی و سر پائی بمن زدی و فرمودی ای حسین بر خیز که من در تو نور ایمانی بینم من از خواب بیدار شدم و دلم را پیر از محبت حضرتت مشاهده میکنم اکنون آنچه فرمائی آن کنم و دستهای سید باب را بوسید و گفت هر چه دارم با جانم برای قربانی تو حاضر است ع سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست

سید نیز خورسند گشته بر او آفرین خواند خلاصه اینکه سید را خوب فریفت چون او را فریفته کلمات خود دید گفت تمام شکر و سپاه من همه در تحت امر تو هست و تمام هستی من از آن تو میتوانیم با این شکر تمام ایران را بگیریم لیکن قبل از اینکه تکمیل مقدمات شود بهترین است که به مبلغین و دعاة خود حکم سکوت بدیید که خاموش بمانند و هیاهوی برپا ننمایند تا اینکه بدستی ماتهیه مقدماتی نموده بتوانیم علی رؤس

رؤس الا شهادت دعوت نماییم و آنچه باید بنماییم سید نیز این رای را پسندید و حکم داد تا بعینش دعوت را تعطیل کرده دست از تبلیغ و تبلیغ بستند و خاموش نشستند صاحب اختیار نیز پس از چند روزی مجلسی از وجوه علماء و فضلای تیه نمود و قبلاً هم سید گفت وقت مساعد گشته و کارها ساخته و تهیه تمام لوازمات نموده و اکنون باید دعوت جهری کرد فردا تمام اعیان و علماء را می طلبم شما باید با کمال اطمینان و قوت قلب در آن مجلس همه امر را آشکار فرمایید اگر بحسن نیت و خوبی فطرت قبول کردند فیهاد و الا همه را بحکم الهی قتل مینمایم سید هم قبول کرد و مسرؤ شد روز دیگر مجلس آراسته و سید را صدر مجلس نشاند و سید بخی دارایی نیز پهلوی سید نشست و سید پس از آنکه مجلس مرتب گردید با قلبی محکم علماء را مخاطب ساخته گفت ای علمای عصر مگر عهد خداوندی بر شما نبوده که رضای نفس و شیطان بخوئید و طریق ضلال و طغیان نپوئید مگر شما نیز چون یهود و عنود دستهای مبطو الله را بر یسمان او هام بسته آید و صحبای می ابدیه سرمدیه را بسنگ کفر و عناد شکسته آید و علمای اسلام مگر بغیر از قرآن برای ایمان شما بخداوند رحمان بر بانی است و آنچه در قرآن دیده آید بان در بیان به بینید و هر چه در این میخواهید و نمی یافتید در این جا بخوئید بلکه ظاهر و باهر به بینید بان بیانی تازه بیا سید

نه قرآن تازی بخوانید بیا نتم قرآن را نسخ کرد و ظهورم اسلام را فسخ قبل از آنکه شمشیر با از نیام بیرون آید و گردن شما دراز شود بشنوید و اطاعت کنید و ببال و اطفال و نفوس خود ترحم نمائید.

از وضع مجلس و سکوت حکومت و جبارت باب باینگونه عبارت تند مجلس
بُهِت فوق العاده فرا گرفت و سکوت و حیرت حکم فرما و همه متحیر که چه میگوید
سپس صاحب اختیار بزبان عجز و انکسار از روی ارادت نه از روی تحکم از
حضرت باب تمنا نمود که خوب است این بیانات مبارک را از بیان به بنان
آرید و از تقریر بسط تحریر کشید تا اینکه بدقت تمام خواص و عوام بتوانند قرائت
کنند و بحضور دل و خلوص قلب مطالع نموده بران تفکر نمایند باشد که نقطه منظور
هدایت شوند سید نیز بید رنگ قلم برداشته و سطور می چند بلغن خویش بر سبیل
مناجات که عادت کرده بود نوشته بحضار داد.

علما چون در آن کلمات مخلوط بی معنی نظر کردند پایه و مایه او را اندازه
نموده به اغلاط آن اشاره نمودند سید گفت من نزد علمای درس خوانده ام و کسب علوم نموده ام
کلمات من وحی الهی است نه علوم کتابی شما معانی را دریابید نه الفاظ را منفر را بجوئید نه
پوست را از این کلمات بی سروت و همه علما بلند شد بعضی کاغذش دانستند

جمعی دیوانه اش خواندند گروهی ابله و گولش شمردند.

صاحب اختیار رو بسید کرده گفت ای دیوانه مغرور این چه پیشه است که پیش
گرفته داین چه پیشه است که بر ریش اسلام و هستی خود میزنی چگونه کلمات مخلوط خود
را با قرآن هم سنگ میدانی و چهره ظلمانی خود را با جمال روحانیون هم رنگ اگر
بسبب انتساب بخا نواده سیادت و نبوت نبود الان بهلاکت امر می نمودم
ولی چون قرائن احوال بجنونت شهادت میدهند تو را تعذیب و تعزیر میکنم تا بهوش
آیی لهذا امر نمودی را از مجلس بیرون بردند و پاهایش را بفلک گذارده چوب
زیادی زدند که از درون ناله اش بلند شد و فریاد توبه و انابه اش مکرر بگوش
حضار رسید و بعد از آن برالاغی سوارش کرده بهان بهیئت و جمعیت مسجد وکیل
(یا مسجد نو) روانه داشتند و در جلو و محن مسجد پر از جمعیت از طبقه مختلفه ملت از کسبه
و تجار و غیره با بود و وجوه علما و اعیان در مسجد حاضر بودند سید باب آمد و دست
شیخ ابوتراب را بوسید و مکرر در مکرر توبه و انابه نمود و اظهار پشیمانی و ندامت
فرمود تا اینکه علما امر دادند که بالای منبر رود و عقیده و بطلان دعوی فاشد
خویش را بعموم ملت و حضار بگوید از این جهت بالای منبر رفت و مکرر در مکرر باز
توبه و انابه نمود و اعلان کرد که اگر چیز می گفته است بر کذب و خطا و نادانستگی

و فریب نفس بوده و مکرر استغفار نمود و از ممبر نیز آمده دست یک یک از
 علمای را بوسید سپس صاحب اختیار حکم داد که در خانه و انبیش صاحبی
 سید علی بن بشیند و کسی با او مراوده و آمد و شد ننماید همانجا حبس نظر باشد
 و دانبیش نیز ضمانت این مطلب را نمود بقتیده مبصرین این سوریاست
 صاحب اختیار بود چه لازم بود که در این موقع پیروی از سیاست نوشیروان
 نموده کار را یکسر و خاتمه دهد تو ضیح آن انیست که نوشیروان چون به تخت
 سلطنت نشست زمانی بود که مزدک تسلط یافته و موده زیاد پیدا کرده بود و او نیز با مزدک
 کمال ملامت را آغاز نمود و خود را در حلقه مریدان بلکه جان نثاران او در آورد
 باندازه ای که مزدک و مزدکیان را یقین کلی حاصل شد پس مزدک گفت که
 من از این اطرافیان و کارگذاران خود به تنگ آمده ام میخواهم همه را در یک
 روز از کار معزول ساخته مزدکیان را بجای ایشان بگمارم چنانچه مزدک را یقین
 حاصل گشت و نه رست اسامی مزدکیانی که در قلمرو او بودند بدست نوشیروان
 داد پس در جشن سده تمام مزدکیان را جمع نمود و بشهرهای دور دست
 هم همین دستور را داد و یک روز تمام مزدکیان را خاتمه داده آتش فساد مزدک
 و مزدکیان برای همیشه خاموش ساخت و خود و دیگران را راحت نموده

باری چندی نیز بهین متوال گذشت تا اینکه از بی مبالائی سرحد داران یا
 نبودن اسباب در سرحد و با از هندوستان به پوشهر و از پوشهر بشیر از
 سرایت کرد و مردم بهر طرف گریزان بودند چنانچه میرزا حسین خان حقا
 اختیار نیز با اطرافیان بجای بیرون پناه برده بودند در آن زمان
 منوچهر خان گرجی مقمرد دوله که اصلاً ارمنی نژاد و حاکم اصفهان بود و
 جاسوس روس (شرح حال کینیاز داگور کی را به بنید سفار شاتی که در این باره
 به او نموده است) جماعت ارمنی عموماً دشمن اسلام میباشد و خساراتی
 که بدولت ترکی (عثمانی) وارد آوردند و زحماتی که برای سلطنت فراهم نمود
 شرح آن در کتابی موسوم به (ارمن قومیت لرینی آمال و حرکات اختلافی سی)
 به ترکی تالیف و در مطبعه اورخانیه طبع شده کمیته ارمنی و آمال و حرکات و
 اختلاف ایشان) در ایران هم زمان فتح علی شاه و قبل از آن کارهایی نمودند
 که شرح آن باعث انزجار قلوب است و طول کلام و صرف نظر از آن اولی
 بهر صورت منوچهر خان نظر بعد ادت ویرین دستور سفارت روس
 موقع را غنیمت شمرده در اصفهان مبلغین سید را دیده با آنها مذاکرات سری
 نموده ایشان را بمعاذت خود امیدوار ساخته ساز و بازی نمودند چند نفر را

سران بشیر از فرستاد سید نیز در آن وقت از وضعیت شیراز استفاده نموده شبانه
با چند نفر اصحاب مانند سید حسین اردستانی و غیره راه سپار اصفهان شدند
یوانی فارس هم پس از آن که خبر فرارسید را با اصفهان دادند شنید لیکن نفهید
در تحت چه یاستی این فرار بعمل آمده و سبب چه بوده حکم داد تمام پیروان
باب را از شیراز اخراج نمودند آنان هم موقع را منتقم شمرده و بمحل مقصود (اصفهان)
ره سپار شدند و انجار مرکز هیاهوی خود ساختند معتقد الدوله برای اینکه کاملاً
بمقصود خویش کامیاب گردد و مورد سوختن واقع نشود تدبیری اندیشید و علماً
را طلبیده شرح مبوطی از نفوذ امر و غلبه باب برای شان بیان نموده ایشان را
خوب تر سنانید و ضمناً گفت بن خبر دادند که یکی از علما هم اصفهان با و ایمان آورد
و او را با اصفهان طلبیده و بی اندازه اظهار تأسف نمود که در این صورت اگر باب
بیاید و مؤید بلکه مؤیدانی چند هم داشته باشد چه باید کرد بیشتر ترشش این
بود که پرده از روی کار برداشته شود و حقایق آشکار گشته تدابیر او علنی گردد و
سیاست دولت متقضی شود که او را در جامع بدعوت کنند باب معرفی نمود
روا گشته بردار نیستش آویند بهمین لحاظ علما را جمع کرده گفت خواهی خواهی
او خواهد آمد پس بهتر نیست که او را استقبال کرده در منزل یکی از شما با و ارد

گرد پس مجلسی ترتیب داده بادی مناظره نموده از راه علم و دانش محکومش
سازید سپس در کفرش از روی حقیقت فتوی دهید
آقایان بی اطلاع نیز گول حکومت را خورده رضا دادند و قرار شد و ارد
بر امام جمعه شود و در منزل او بماند چون بر امام جمعه اظهار کردند او شخصی بود که تیم
الطبع از جهتی رد آن را ننگ خود میدانست که میهمانی برایش خوانده اند قبول
نکند از طرفی هم میترسید که از خواہش حکومت وقت انکار کند تو لیدر هستی برایش
بشود لا بد قبول کرد مختصر اینکه پس از چندی سید باب با اصفهان وارد و در منزل
امام جمعه قرار گرفت امام میر بان ظاهر و معتقد الدوله که گرجی همان دار حقیقی بود
د باید دانست که رجستان الوقت در تحت تسلط روس بود و منوچهر خان معتقد الدوله
از اهل رجستان و بطاهر جدید الاسلام و در باطن بخدمت روس مشغول (از
ان طرف هم مشغول و سیس یعنی پرو پا گنداشده هر روز انتت اراقی میداد و مجزاتی
میساخت و بازار کا ذیب و با طیل برای او هام پرستان گرم میکرد و مردم را
مشغول به دروغ بانی و خیالات او هام میداشت پس از آنکه معتقد الدوله تمهید
مقدمات را بر حسب دلخواه مرتب نمود و مبشرین باب را با طراف برای تبلیغ
روان داشت مقرر کرد مجلسی از علما اصفهان در حضور جمهور ترتیب داده اقامه

دلیل و برهان گردد تا اینکه بقول سعدی سرمار بدست دشمن کوفته شود که از احدی
الحسین خالی نباشد علما نیز با اینکه میدانستند معتمد الدوله علناً طرفدار باب
است چیزی نمی توانستند بگویند لابد راضی شدند ولی ضعف از حمایت معتمد الدوله
غافل بودند و از او دور و بعضی از علما را نیز سرابیدین تقاریز قانع ساختند که در
صورتیکه که باب میهمان حکومت است و این مجلس نیز بامر او غلبه بر میهمان
خلاف احترام حکومت است (از وضع حکومت آن زمان هر کس واقف باشد میداند)
این کلمات چه اندازه موثر بوده) بنا بر این بسیاری از علما حاضر در مجلس مناظره
نشدند. از این سبب همه و میاهوئی از عموم مردم بلند و اندک اتراتی بمیان آمد
که حکومت خائف گشت و فهمید دیگر نمیتواند علناً از او نگاهداری کند. این بود که
نقشه دیگری پیش کشیده و دسیسه ای از نو آغاز نموده بمردم و علما گفت تهران
سید باب را از من خواسته اند و باید او را بزودی بمرکز بفرستم و روز روشن
در حضور عموم باب را با چند نفر مأمورین خود روانه تهران نمود که سرصدای مردم
نخواهد و تا مورچه خورت یک منزلی اصفهان هم رفتند لیکن از اینجا شبانه
او را بحرم سرای معتمد الدوله عودت دادند و هم سید باب را در خانه خود مخفی
داشت و قریب چهار ماه متوالی با هم مشغول تبادل افکار و کشیدن نقشه جدیدی

شدند که انیک بیانات کینیا زدا لگور کی را بنحو اطر پیرده اند میتوانند حدس بزنند که
نقشه ایشان چه بوده برای اینکه بسید بدنگذر روزی هم از خانواده حاجی رجب علی
نام برای باب تهیه نمود ولی عمر معتمد الدوله و فاکر و جهان فانی را بدرو گفت و زمام
حکومت بدست گرگین خان سپهر برادرش آمد که جوانی آراسته و عاقبت اندیش
بود و این وسایس را خاتمه داده به طهران خبر داد که سید باب در خانه عموش
میباشد و حسب الحکم دولت او را تحت الحفظ با چند نفر مأمور روانه تبریز ساختند
محمد بیگ چا پارچی باشی با غلامانی چند باب را بطرف تبریز بردند
ولی آرزوی سید این بود که او را به تهران بفرستند چنانچه باب مقصود خود را محترمانه
با محمد بیگ گفت و این شخص نیز چون آدم سلیم و ملایمی بود و نسبت بساوا
و خاندان رسالت اروا قی خالصانه داشت مأموریت خود را بتانی انجام داد
و در راه توقف نمود و عریضه باب را بطهران فرستاد چنانچه بیست روز هم در کنگ
گرد برای رسیدن جواب درنگ نمود تا اینکه جواب عریضه باب از تهران
رسید که صدر اعظم نوشته بود "سید علی محمد شما فعلاً به تبریز بروید و دعا
گوی دولت قاهره باشید برای اینکه موکب همایونی در جناح مسافرتند و قتی که
از مسافرت معاودت فرمودند شما را به پیشگاه حضور میطلبند که به استان مبارک

تشریف یابید

سید باب که این جواب را دید از حاجی میرزا آقاسی بجان رنجید و او را مانع ورود خود بطهران دانست و از روی غضب لوحی قهرآمیز در باره اذن نازل فرمود که ابدًا حاجی میرزا آقاسی هم نه رسید یعنی نفرستاد که برسد چرا که وسائل ارسال مرسولی نداشت عریضه اول او را محمد بیگ فرستاد لیکن لوح قهرآمیز را هرگز محمد بیگ جرأت نیکر نفرستاد و پس از مایوسی منزل بمنزل راه را پیمود تا اینکه او آخر ماه رجب ۱۲۶۳ هجری به تبریز رسیدند (قلاع بین راه اگر چه زیاد است لیکن قابل ذکر نیست) و حکم شد سید را بدست علیخان ماکونی سپارند تا اینکه در قلعه ماکو که خارج از تبریز و در وسط کوه واقع است محبوس باشد و در تمام این مدت یک نفر سید حسین نام که نزد بهائیان مشهور بتکاب وحی است با سید باب بود. او ایل در قلعه ماکو بسختی و شدت ممانعت میشد و کسی را راه نمیدادند که هیچ یک از مریدان با سید ملاقات کند لیکن رفته رفته از آمد و شد مریدان و اظهارات ایشان علیخان ملتفت شد که از این راه دخلی حاصل میگردد چنانکه شیوه مامورین خیانت کار است با حق اسکوئی مریدان را برادر میرسانید ایشان هم دستوراتی برای تهیه شورش

و انقلاب میگرفتند و میرفتند (محل اجتماع ایشان بدشت بود که ذکرش در ذیل قره العین خواهد آمد) و تقریباً زمین شورشی درست شد که بعد در مازندران و غیره باعث خسارات و در و سرزیا و گردید و دولت نیز ملتفت مطلب شده حکم داد پس از نه ماه محبس او را از ماکو به چهریق تبدیل نموده و یحیی خان کرد را به نگهبانی او گذاشتند و یحیی خان برخلاف علیخان راه آمد و شد را بر مریدان بست تا اینکه بموجب دستور مرکز ولیعهد آن عصر ناصرالدین میرزا (ناصرالدین شاه بعد) فرمود در تبریز مجلس بزرگی تشکیل دهند علما و رجال دولت را دعوت دهند و سید باب را موقع بدهند تا اینکه با کمال آزادی هر چه میخواهد بگوید. اگر بر کلام خود اقامه دلیل و برهان نمود تصدیق امرش نمایند اگر در ماند و عاجز گشت هر حکمی را که آن مجلس درباره اش دادند به تهران فرستند تا اینکه دستور سلطنت برسد بر آن عمل نمایند.

لهذا حسب الحکم ولیعهد آن زمان که ناصرالدین شاه بود او را از چهریق به تبریز آوردند و مجلسی آراستند از فحول علما و مجتهدین الفضا از قبیل ملا محمد تقایی - حاجی ملا محمود نظام العلماء - میرزا علی اصغر شیخ الاسلام - حاجی میرزا عبدالحکیم ملا باشی - میرزا حسن زلوزی - میرزا محسن قاضی - میرزا محمد تقی - میرزا جعفر

و غیره و از رجال دولت محمدخان زنگنه امیر نظام - میرزا فضل الله علی آبادی
نصیر الملک - میرزا جعفرخان مشیرالدوله نماینده وزیر امور خارجه - میرزا موسی خان
تفرشی نماینده وزارت مالیه - میرزا احمدی خان بیان الملک خفیه نویسنده ولای
و جمعی دیگر از رجال و اعیان ملک حضور یافتند - پس از آنکه مجلس آراسته
شد و علما و رجال مملکت حاضر حسب الحکم ولی عهد کاظم خان قراشباشی سید
باب را محترماً بمجلس آورده در صدر مجلس نشاند و ولیعهد و دیگران یک یک
با کمال محبت و مهربانی از احوال پرسی نمودند پس از آن نخستین کسی که
نتیج باب مناظره کرد نظام العلماء بود که بطرف سید باب متوجه گشته گفت این
کتب و الواحی که بر نسخ آیات قرآنی و صحف آسمانی نوشته شده و در سرتاسر
مملکت منتشر گردیده است خوب است ملاحظه فرمائید و قائل نمائید آیا از
تحریرات و نوشتجات شماست یا اینکه دشمنان شما نسبت داده اند و مغرضین
افترا زده اند؟ این را گفت و دسته از کاغذات و نوشتجات را نزد سید
باب نهاد (اگر بررسی شود طرز بیان نظام العلماء میفهماند که میخواهد با و اتفاق کند
که خود را تبرئه نماید سید باب آنها را دید و گفت آری اینها کلمات خداست
نظام العلماء گفت سخن بلغز و معانی فرمائید صریحاً بیان فرمائید چه بهین سخنان پراکنده

جمعی در خراسان کوس عصیان زدند و گروهی در مازندران طبل طنین
فرو کوفتند سخن بی پرده گوی این کلمات مبهم و ایما و اشارات را کنار بگذار
و مردانه بمیدان آسمی چه از این معما گویی اسباب پریشانی جمعی را فراهم ساختی
باب - از شنیدن این کلمات بغضب آمده - در حالت تنیدی و
آشفته گشتی گفت آری این نوشته جات و این تحریرات همه کلمات من است
نظام العلماء - شما در این نوشته ها و بیانات خودتان را شجره
طو را نمیده اید و چنین فهمیده میشود که آنچه از زبان شما جاری گشته و میگردد
تمام گفته الهی است و ساده تر آنکه شما میخواهید بگوئید که آنچه را که میگوئید
گفته خدا و کلام شما کلام پروردگار است.

باب - آفرین بر تو سخن جز این نیست و همین است که میگوئی -

نظام العلماء - آری شما خودتان خود را باب نامیده اید و این لقب از برای خود
انتخاب فرموده اید یا اینکه مردم از روی ارادت شما را باب نامیده اند؟
(باز هم او را ملقین مینماید که خود را تبرئه نماید)

باب - نه مردم مرا باب گفته اند نه من خود را باب نامیده ام بلکه این

لقب از خداوند است زیرا که من باب علمم.

و لی بعد - سید اگر شما ثابت نمودید که باب علمید من حاضر از این سند
فرو دایم و شمارا بر این سند نشنم و مطیع امر شما شوم و هر چه را حکم فرمایید بجان
اطاعت کنم (باب سکوت نمود و وقف مجلس را فر گرفت)

نظام العلماء - شما میدانید و معتقدید که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله
حضرت امیر المومنین علیه السلام را بنابر حدیث مشهور "اُخْصِدْ دِیْنَهُ الْعِلْمُ
وَعَلَى جَابِهَا عَلَى رَأْسِ الْعِلْمِ" نامید و پس از آن هم امیر المومنین علی با لای منبر
فرمود (سلونی قبل ان تفقدونی فان بین جنی علماً جماً) اینک ما را
مسئله مشکو را جمع بعلم طب در پیش است و از برای حل آن محتاجیم پس
بیان و تشریح آن را از شما خواستگاریم.

باب من علم طب نمیدانم -
نظام العلماء - بسیار خوب از مسائل دینی میپرسم و بدیهی است که دانستن
آن مسائل محتاج بفهم علوم مقدماتی از قبیل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق
است اکنون مشکلی در علم صرف دارم حل آن مشکل را از شما خواستگارم -
باب - صرف را در کودکی فر گرفته و اینک در خاطر من نیست -

نظام العلماء - آیه کریمه هو الذی یریکم البرق خوفاً و طمعاً

را تفسیر بفرمایید و ترکیب نحوی آن را بیان نمائید و شأن نزول سوره مبارکه
کوثر و جهت تسلیم پیغمبر را بدان اشاره نمائید.

باب - پس از مقداری تفکر استمهال در جواب طلبیده و بالاخره جوابی نداد -
نظام العلماء - معنی این حدیث (لعن الله العین التي ظلمت
العین الواحدة) را بیان فرمائید -

باب - پس از قدری فکر گفت نقد این مطالب را نمیدانم -
نظام العلماء - مقصود فقها در این جمله (اذا دخل الرجل علی الخنثی
والخنثی علی الانثی) وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل والانثی)
چیست ؟ بیان فرمائید -

باب - سکوت نموده جوابی نداد -
نظام العلماء - شما بعقیده خود تالیفات خویش را حاوی فصاحت
میدرانید بفرمائید ما بین فصاحت و بلاغت چه نسبتی است و چرا شکل اول
بدیهی الانتاج است ؟

باب - در این سؤال نیز عاجز ماند جوابی نداد -
نظام العلماء - فقط این سؤال اخیر را پاسخ دهید و آن اینست که

خداوند عالم انبیاء را بمجرات و اولیاء را بکرامات مخصوص و ممتاز فرمود و این هر دو امر غیبی و عاجز کننده بشر است پس سبب چیست که چون معجزه از پیغمبران ببینند و مومن نشوند کافر گردند ولی اگر کرامت از اولیاء مشاهده کنند و اطاعت ننمایند از فساق و اشرار محسوب شوند؟ و شهادت چنانکه دیده میشود بر حسب تحریر و تقریر خودتان گاهی مدعی رسالت و زمانی مدعی مهدویت و وقتی مدعی ولایت گشته اید آیا معجزه و کرامتی هم دارید یا نه؟

باب - با کمال قوت قلب و وقار گفت هر چه را میخواهی بطلب.

نظام العلماء - شاه ایران بمرض نفوس مبتلا گشته و اطباء از معالجه او عاجز شده اند ماهی میخواهیم که حضرتت توبه فرموده از معجزه یا کرامت خود اورا شفا دهید.

باب - این معنی غیر ممکن است.

ولی بعد معلم من که سالها در حسن آداب و اخلاقیات زحمتی فراوان کشیده اکنون پیری و یراشکسته و مضحل نموده نمیتواند کماکان با مادر سفر و حضر مساعد و همراهی نماید و ما با فاداه و افاضه او نیازمندیم آیا ممکن است جوانی اورا عودت دهد؟

باب - این امری محال و متنع است.

نظام العلماء - در حالت خشم از باب اعراض نموده و بحضور مجلس متوجه گشته با صدای بلند میگویی آقایان این مرد (یعنی سید باب) دیوانه است نه مجرمانی دارد و کرامتی نه علمی نه درایتی.

باب - غضبناک بر نظام العلماء میگردد و میگویی این چه سخنی است که میسرایی من آن کسی مہتمم که هزار سال است انتظارش را میکشید.

نظام العلماء - تو مهدی موعود و قائم منتظری؟

باب - بلی من همان مهدی موعودم.

نظام العلماء - آیا تو مهدی نوعی هستی یا مهدی شخصی؟

باب - من همان مهدی شخصی هستم.

نظام العلماء - نام خود و پدر و مادر تان را بفرمائید و صبر کنید که اهل

کجائید و ساکن کدام شهر و چند سال از عمر شما گذشته؟

باب - نام علی محمد و نام مادرم فاطمه و اسم پدرم میرزا رضا و شیرازی

الاصل وی و دو سال از عمرم گذشته است.

نظام العلماء - بعقیده ماشیه اثنا عشری مهدی امش محمد است

واسم پدرش حسن واسم مادرش نرجس مسقط الرأسش سرمن رای و عمرش از هزار افزون است چگونه با شما منطبق میشود؟

باب - من معجزه میادرم که حجت بر شما تمام شود و اعتراف کنید که من همان مهدی موعودم -

نظام العلماء - با سایر حضرات متفقاً بسیار خوب مقصد همین است و خیلی هم ممنون میشویم و مطلب تمام میگردد و گفتگو خاتمه مییابد بگوئید آن اعجاز چیست؟

باب - من روزی دو هزار بیت کتابت مینمایم (هر بیت پنجاه حرف است) و این کار از قوه شما خارج است (درجیدر آباد کن بهم شخصی را دیدم و دعوی مهدویت میکرد و میگفت معجزه من اینست که بیت و دو سال عمر من است و بیت و دو کتاب نوشتم مردم بر او میخندیدند مؤلف، حضرات گفتند بر فرض قبول کنیم که شمار وزی دو هزار بیت کتابت کنید بهترند مردم نیز قلم نیز که با شما در این کار شرکت و مقابلی کنند و آنها باندازه شما بلکه بیشتر هم بنویسند پس این اعجاز نخواهد شد -

باب - ساکت ماند -

علامه محمد تقی - مادر کتاب شما این جمله را دیده ایم اول من آن بی نور محمد علی

چنین معلوم میگردد که مدعی هستید مقام شما بالاتر از مقام آنها است این را چه میفرمائید؟
باب - مضطربانه سکوت نمود -

میرزا عبد الکتریم ملا باشی - ای سید خداوند در قرآن فرموده (واضحلو انما غنمتم من شئ فان الله خمسها) شما در کتاب خود گفت اید ثلث برای چه این آیه را نسخ کردید و علت نسخ چه بود؟

باب - با حالت رعب و خون گفت ثلث نصف خمس است حضرات را خنده فراگرفت -

علامه محمد تقی - بر فرض اینکه ثلث نصف خمس باشد چرا خمس را برداشتی و ثلث یا نصف خمس بجایش گذاشتی؟

باب - با چشمان پر از اشک ساکت ماند -

میرزا محمد جعفر طقب به امیر - سید همه میدانند که هیچ قانون یا شریعتی نسخ نمیشود مگر اینکه مثل آن یا بهتر از آن وضع گردد و از مطالع کتاب شما چنین مفهوم میگردد که شما احکام قرآن را نسخ نموده اید در صورتیکه منوچ حادی فصاحت و بلاغت و اتقان احکام است و نسخ مشحون بر فصاحت و ضلالت و باطل و او با هم معجزه اعلت و جهت نسخ را توضیحاً بیان نه نمودید تا اینکه معلوم گردد پس

اگر اهل قرآنید و معتزف بآن قرآن که خودنا طلق است با کمال دین و اتمام نعمت و رضی لنا الاسلام دیناً (الیوم اکملت لکم دینکم) اکنون اگر مطیع و پیرو قرآنی که بدین شهادت تمکین کن و اگر مردودی ما را با توکاری نیست و بعلاوه نواقصی را که شما در قرآن دیده اید که بکتاب خود مینویسید آن را مرتفع بدارید بما بنمایید کدامند؟

باب - بحال تبسم گفت برای اینگونه مسائل مقدماتی چندی است که در غیر این مجلس شرح میدهم -

میرزا محمد جعفر امیر - بفرمائید حضرت مسیح چگونه با سمان صعود نمود آیا بقول سلیمان کشته نشد و بر دار زلفت با سمان صاعدا شد یا بقول سیمیان پس از موت از قبر قیام نموده با سمان رفت آیا با بدن غفیری رفت یا بنحوی دیگر؟

باب - این سؤال نیز محتاج برمان اوسعی است که در این مجلس و این وقت اقتضای آن را توضیحی در آن داده شود -

پس باب شروع بخواندن خطبه کرد گفت الحمد لله الذی رفح السموات والارض ماء سموات را مفتوح و ضاد ارض را مکسوف

گفت ولی عهد فوراً این شعر این مالک را خواند (و صابتا و الف قد جمعاً یکسر فی الجرد فی النصب معاً) و بوی گفت سخنان یهوده تا چند یاده گوئی تا کی مردم عامه را اغوا کنی و بضلالت افکنی همانا دانسته ام که در تسخیر آفتاب کوشش کردی و در تابستان گرم بوشهر و عتبات در برابر آفتاب با سر برهنه روز بشب بردی چند آنکه دماغ خویش را آشفته کردی و مغز خود را بکلی فاسد نمودی و میخواهی با این ترهات و تحرافات و مهملات داعیه بهتری کنی و هوس پیغمبری نمائی اکنون رای مجلس را در باره تو میگیرم و جزای تو را میدهم پس روح جفا را نموده درخواست که عقائد و اراد خود را در باره باب بدهند و آنچه دیده و شنیده اند بنویسند بعضی قتل و اعدا مش را گفتند و برخی تا دیب و حبشش را اختیار نمودند حکومت نیز رای دوم را پسندید و نخست به باب گفت اگر شبهه و احتمال اختلال حواس برایت نمیرفت و بخواننده سیادت منتسب نبودی الان بقلبت امر میدادم که مردم بفهمند قائم موعود مطلوب و مقهور نمیشود و مخالف قرآن امری نمیدهد پس امر داد او را خوا بانند و با چوب او را زدند که فریادش با ستر حام بلند و کسی بدانش نمیرسید و میگفت دیگر از اینگونه خرافات و ترهات نگویم و راه این دعاوی

را بنویسم پس از آن حکم داد وی را به مجلس چهرت فرستادند و صورت مجلس را بطهران روانه داشتند.

پس از چندی توبه نامه ذیل را به ولی عهد آن زمان ناصرالدین شاه بعد فرستاد "اصل این توبه نامه بخط خود باب و جواب آن را عکس گرفته اند در کتاب "فقه نیکو موجود است" و در سالنامه نور دانش ۱۳۲۵ شمسی بهجری نیز طبع شده و آن انیت.

توبه نامه باب به ناصرالدین شاه

فداک روحی الحمد لله کما هو اهل و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده بحمد الله ثم حمدا که مثل آن حضرت را بمنوع رافت و رحمت خود فرموده که بظهور عفو و بخشش عفو از بندگان و تشکر بر مجرمان و ترحم بر باغیان فرموده شهادت من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد اگر چه بنف و وجودم ذنب صرف است ولی قلمم موفق بتوصیف خداوند جل و ذکره و نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت اوست و ستم مقرب کل ما نزل من عند الله است امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف

رضای حق را نخواستم و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عیایان نبوده و در هر حال استغفر و تا بم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط با دعائی باشد استغفر الله ربی و اتوب الیه من آن نیتب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجت الله علیه السلام را محض ادعا مبطل است و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعا گو را با لطاف و عنایت بساط رافت و رحمت خود سزاوارتر فرمایند و السلام (علی محمد)

از طرف اهل مجلس

جواب ذیل را به سید باب دادند

سید علی محمد شیرازی شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نوا اشرف والا ولیعهد دولت بنیروال اید الله و سده نصره حضور جمعی از علماء اعلام اقرار بمطالب چندی کردید که هر یک جدا گانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل و توبه مرتد فطری مقبول نیست و چینی که موجب تاخیر قتل شما

شده است شبهه خط و ماغ است که اگر آن شبهه رفع شود بلا تأمل احکام مرتد فطری بشما جاری میشود.

حرره خادم الشریعۃ الطاهره علی اصغر الحینی (دهر)

ابوالقاسم ابن علی اصغر الحینی (دهر)

تا این جا آنچه نوشته شده و اوقات سید علی محمد باب از عهد صبا و تا حبس چهارم و دعای او و مجلس مناظره و سؤال و جوابی که مابین او و علما در حضور ولیعهد در تبریز واقع شده بود و توبه نامه که نوشته شد و بر هر صاحب عقل و شعوری ظاهر گردید که چه بود و چه شد و دعای او روی چه پایه و با چه مایه بوده و کوب الدین نیز که کتاب تاریخ خود ایشان است این مطالب را با چیزی کم و زیاد گذاشته و دیگران هم نیز نوشته اند از همه بیشتر قابل تأمل نیست که مهدی که باید مالک تمام روی زمین گردد این جابر عکس هر جا میرود او را میزنند و حبس مینمایند و او مضطرب ماند در هر صورت نموده هم از تحریرات و نگارشات ایشان را مینویسیم تا اینکه از باب خرد بتواند بخوبی تفاوت کنند بعلاده مدعیست که من امی، ستم و درس نخوانده ام. لیکن در مناظره میفرماید من علم صرف را در کودکی خوانده بودم لیکن حالا بخاطر ندانم

و پیش از آنکه نگارشات دیگرش یعنی از کتاب بیان چیزی بنویسیم خوب است چیزی از تفسیر سوره کوثر را نقل کنیم تا اینکه خواننده درست بفهمد که چه میگوید یک جا معتقد است که امام پیر امام حسن عسکری و از بطن زرجین خالق است یک جا هم خودش مهدی موعود میشود و تفسیر خواسته است کاملاً از طریق مرحوم شیخ احمد احسانی و آقا سید کاظم رشتی که از رؤسای شیخیه هستند پیروی نموده خود را از پیران ایشان ظاهر سازد باید دانست که این گروه یعنی پیران شیخ مرحوم معتقدند که برای دین چار رکن است و شخص باید معتقد به آن باشد (۱) ایمان به یگانگی خدا لا اله الا الله، با جمیع صفات او (۲) ایمان به پیغمبر محمد رسول الله و آنچه را او فرموده (۳) ایمان به آنکه دوازده گانه (علی دوازده فرزندش) (۴) شناختن نائب امام دوازدهم یعنی مجتهد وقت که تقلید او را مینمایند (بیش از این هر کس بخواند اطلاع پیدا کند رجوع بکتاب ارشاد العلوم که کتاب مفصل ایت نماید یا رساله رکن رابع که رساله مختصر است) در هر صورت سید علی محمد ابتدا خواست رقابت بکارهای حاجی محمد کریم خان کرمانی نماید ولی علل دیگر که دست یگانگان آماده کرده بود (رجوع به نوشته های کیناز و الگوری نمائید) کم کم پاره پاره تر گردد و بندگان سوره کوثر را که

بنام سید علی بن فرزند سید جعفر در ابی نوشته چنانچه در کتب الدرر نیز منقح (۵۶)
متذکر شده اقتباسی از ترجمه آن را اینگونه میگویم که خواننده در دست طاعت شود که چگونه این امام زمان را
خود را از پیروان مرحوم شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی معرفی نماید و دیگر
نیز بالنسبه میخواند و بوجود قائم فرزند امام حسن عسکری اعتراف نموده حلال
محمد را حلال و حرامش را حرام دانسته تا روز قیامت و خود را نائب عام امام
یعنی مجتهد یا اعلم العلماء میدانند و هر کس نسبت وحی به او بدهد او را کافر میدانند
این است اقتباس از تفسیر مذکور - برای توضیح و ابرار است که تفسیر کنی کوثر را در مقام
محمد پس بعلی پس به فاطمه (همین طور نام امام با را میبرد) پس بقائم در
مقام جوهر در باطن و ظاهر پس اینکه مخاطب قرار دهی بقیت الله را تا اول
کنی کوثر را بنفس من برای اینکه آن است آب زندگانی که زنده میشود و باو
و افنده و قلوب و نفوس و بدستیکه این است تفسیر قاطع و بدستیکه
تو ای نگاه کننده اگر بوده باشی از اصحاب کاظم (مرحوم سید کاظم رشتی) میشناسی
حکم رکن مخزون را بمثل آنکه میشناسی ارکان سه گانه را (مقصودش چهار رکن
مصطلح شیخیه است) و تو ای نگاه کننده اگر از اصحاب کاظم باشی میشناسی
بمثل آنچه تو محتاجی بوجود یکی از خدا به اینکه برساند تو آنچه اراده کرده خدای تو

و تو محتاج بوجود سفیری (واسطه) هستی از امام خودت و تو اگر مراجع کنی بحکم
نهانی و مغرنازک خودت میدانی که قادر نیست که عامل فیض کلی باشد از امام
مگر یک نفس و اگر از اصحاب کاظم باشی) میدانی سر گفتار را و استدلال میکنی
به آنچه نمیشناسند اهل دور و آن ستون ایمان و پروردگار تو خواست که ثابت
کند به این آیات کلمات احمد (مرحوم شیخ احمد) پس کاظم را چگونه عمل میکنی تو
به آنچه دریافته و فهمیده نمیشود (خود را به نیابت عامه در علم العلماء معرفی نمیشود)
باز در تفسیر میگوید تحقیقا کافرند آنها یکدیگر گفتند نام پروردگار تو (مقصود خودش
است) گفته من باب امام عصرم چنانکه از پیش بود (یعنی نیابت خاصه)
از جایکه نمیدانند گواهی میدهم من بنده توام بتو ایمان دارم بقدرت تو مقرر نم
دگواهی میدهم آنکس که ادعا کند من پروردگارم یا ولی خدا هستم (مقصودش
امامت است) یا ادعای قرآن یا وحی کند چنانچه بر مردم کرده ای یا در
دین تو چیزی ناقص کند یا میفراید محققا کافر است و من از او بیزارم (این
جمله را باید از حضرت چهار پرسید که چه میفرمایند) و تو شاید بر من که ادعای
نیابت خاصه (باب منصوص) نکردم و نگفتم ام در کتاب مگر کلمه مخصوص را
(مقصودش اثبات حرفهای مرحوم احسائی و رشتی است چنانچه قبلا گفت)

اینجا اخبار بسیاری در باره شرح حال و غیبت و ثواب و توقیعات امام دوازدهم نقل نموده مینویسد.

پس هنگامیکه شناختی مقام باب هارا یعنی نایب های خاص امام پس یقین کن که آنها نرسیدند به آن مقام مگر بواسطه اطاعت امام زمان ما نم بقدایش بعد از شناختن او و اینکه نیابت عامه هرگز بزرگتر و عظیم تر است از نیابت خاصه زیرا نیابت عامه خود بخود آتش معرفت او را روشن میکند و نیابت خاصه بعد از فرمان و تعیین کردن پذیرفته میشود و شکی نیست که مخصوصین بحکمت در غیبت کبرای امام آن کس نیستند که خدا در حقش آن گفت و امام روحی له الفداء نیز در شانسان گفت اوست.

آیا خوانده اید قول خدا عزوجل را و قرار دادیم میان آنها و میان آباد اینها نیکو در آنها برکت دادیم آباد اینهای روشن و هویدانی و ما قسم بخدا باد اینهای مستقیم که خدا در آن برکت داده و شما آباد اینهای ظاهری و شک نیست که برای حجتی ناچار سفیر و نایبی باشد چنانچه فرزند امام پنجم (حضرت صادق) فرموده و مقام این نایب در اخبار معلوم است که چنین

معرفی میشود که فرموده بنگرید بمریدی که حدیث ما را روایت کند در حلال و حرام بالنظر کند و به احکام ما عارت و بینا باشد پس راضی باشید که در تمام کارها شما حکومت کند زیرا من چنان کسی را در کارها حکمران قرار دادم بر شما.

(از این قسمت نیز روشن و معلوم شد که اولاً ادعای او نیابت عامه امام غایب است ثانیاً بهمان حدیث که مجتهدین استدلال کرده اند او نیز برای اثبات نیابت خودش استدلال کرده ثالثاً سخنان پیروان شیخ را با اندک تفاوت بیان نموده و جماعتی که در الوقت اطراف او بودند بدین لحاظ بودند که او خود را بمرحوم شیخ احمد احسانی و مرحوم سید کاظم رشتی بسته بود چون خلاف گفته هائی آنها را از او شنیدند از دورش پراکنده شدند و بسیاری ادعای خود رسید این نکته ناگفته نماند که مرحوم شیخ احمد سید کاظم بطوریکه گیشان در دست و گواه است متعاضدشان منزله است از اینکه سخنانی اینگونه تالیق و ادعاهای غلط به آنها نسبت داد هرگاه کسی میخواهد در صدق این سخن تحقیق کند بشرحیکه مرحوم احسانی بر زیارت جامع بکیره نوشته مراجعه کند)

سید علی محمد باب قائم را فرزند امام حسن عسکری میشناسد و منکرش

را کافر میداند

در تفسیر سوره کوثر بطور تفصیل کلاماً شرح حال غیبت امام دوازدهم و فساد
در زمان غیبتش ظاهر میشود و توقعاتی (دستورهای کتبی) که از ناحیه اوصاد
شده و محجرات که در زمان غیبت از او ظاهر گردیده کسانی که خدمت او رسیده
از نقل میکنند میگویند که او را ملاقات میکنند در آنحال نمی شناسند و او را گمراه
از جدا شدن چنانکه گوید - آنکس آنیکه میگوید از مردم در زمان غیبت کبرای
او به آنیکه دیده اند او را دروغ است دروغ باندروغ و لکن چون خدا خواهد و را به
امر خودش امر میکنند و لیکن نمی شناسند او را مگر هنگامیکه خدا خواهد بعد از آن
بعد خبری از مرحوم مجلسی نقل میکنند که در مکه خدمت امام رسیده و پس
از آن اخبار راجع بر حجت و علائم قبل از ظهور و بعد از ظهور در چهارده مطلع نقل میکنند
که چون بنا بر اختصار است از نقل آنها صرف نظر نموده فقط بنقل جملات ذیل
اکتفا میشود پس چون یقین کردی به آن پس شکی نیست در وجود امام غائب
قائم که از نظر پنهان است زیرا اگر او نباشد هیچ چیز نخواهد بود و بی گمان امر
او مانند آفتاب در وقت ظهر آشکار است و قول بعضی از مسلمین (منظورش
بعضی از اهل سنت است) که وجود او را انکار کرده اند از درجه اعتبار ساقط است

زیرا شک در وجود او انکار قدرت خداست و هر که در خدا شک کند مرتد است و اما
مسلمین از فرقه دوازده امامی تحقیقاً نزد آنها ثابت شده است روزیکه متولد شده
و غیبت صغری و محجرات زمان خودش و نشانه نایبهای او
و آیات قرآن و احادیث پیغمبر و آئمه و اخبار کتبی که در دنیا زیاد عمر کرده
اند از مردم نزد اثنا عشریه چنان ثابت است که درباره پیغمبر اعتقاد دارند و
شکی در آن نیست -

بعد از اینها بنقل اخبار زیاد به ترتیب از آئمه یکی یکی می پردازد تا
آنکه مینویسد - پس چون ملاحظه کردی آنچه در باره او نازل شده پس
بشناس که برای او و غیبت است (صغری و کبری) باذن خدا و محققاً
حاضر شدند در خدمت او خلقی بسیار که شماره آنها را ندانند مگر آنکس که
خدا خواهد و این که در غیبت صغری او را وکیلها می نمود اعتماد و نایبهای
مقرضی بوده و این که مدت غیبت صغری او در مدت هفتاد سال و چهل و چند
روز به پایان رسید بعد از آن نام و کلام حضرت مهدی را برده می گوید در
مدت غیبت صغری نایبهای او عثمان ابن سعید عمر و بنی فرزندش محمد ابن
عثمان و ابوالقاسم حسین ابن روح و علی ابن محمد بوده اند بعد از آن مدعیان

نیابت را که بدو رخ ادا کرده اند نام میبرد و میگوید آنها حسن شرعی و بعد
محمد تمیزی و هلال کرخی و محمد بلالی و حسین حلاج و محمد شلمغانی بوده اند که خدا
آنها را عذاب کند.

سید علی محمد باب آنکس را که بد او نسبت

شارعیت و وحی دهد کافر دانسته و از او بیزار است

جست است

چنانچه در تفسیر سوره کهوتر مینویسد امر و حق نیست غیر از من بر کسی محبتی
باشد چه آنکه خدا ظاهر کرده امر خود را چنانکه یک تن نتواند در آن تأمل یا شک
کند زیرا خدا بر گزیده برای حفظ دین رسول خودش بنده ای از فارسی زبانان را -
باز میگوید محققا کافر هستند آنها که گفتند یاد آورند اسم پروردگار
(یعنی خودش) ادعای وحی و قرآن کرده در حالیکه شما انتر انجدا میزنید
با آنچه نمیدانید و تعقل نمیکنید من بنده خدایم و تصدیق دارم حکم قرآن را
پس چگونه تکذیب آیات خدا را میشعورانه مینمایید باز در همان کتاب میگوید
اگر چه من ابد اعلی را از اسلام نسخ نخواهم کرد ولی اگر بکنم کسی حق ندارد
بگوید چرا و بدستیکه حلال محمد تا روز قیامت حلال و حرامش تا روز قیامت

حرام است.

همچنینده اید بیان کتابیت که سید محمد علی باب آنرا نوشته
و با بیان و بیانیان آنرا نسخ قرآن میدانند ولی بکسی نشان نمیدهند
به فلسفه نشان ندانند آن سخنی نمیگویم فقط اندازه نگارشات را مینویسم
تا از باب خود اندازه کنند.

طیعه کتابت بیان

بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط غر مجد سلطانی را لایق که لم نزل ولا نزال
بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم نزل ولا نزال بعلو از لیت
خود متعالی از کل شیء بوده و هست خلق نفرموده آیه عرفان خود را هیچ شیء
الا بعجز کل شیء از عرفان او و تعجلی نفرموده بشیء الانفس او از لم نزل متعالی
بوده از اقتران بشیء و خلق فرموده کل شیء را بشیءیکه کل بکینونیت فطرت
اقرار کنند نزد او در یوم قیامت با اینکه نسبت از برای او عدلی و نه کفوی و
نه شبهی و نه قوی و نه شالی تمیز داده و هست بلیک الوهیت خود و متغیر
بوده و هست سلطان دلبویت خود شناخته است او را هیچ شیء حق

شناختن و ممکن نیست که بشناسد و را شئی بحق شناختن زیرا که آنچه اطلاق
 میشود بر او ذکر شیئیت خلق فرموده است و را بملیک مشیت خود و بجای فرمود
 با و بنفس او در علو مقصد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در کمال کل شئی تا آنکه
 یقین کند باینکه اوست اول و اوست آخر و اوست ظاهر و اوست باطن و
 اوست خالق و رازق و اوست قادر و عالم و اوست سامع و ناظر و اوست قاهر
 قایم و اوست محیی و ممیت و اوست مقتدر و ممتنع و اوست مرتفع و متعالی
 و اوست که دلالت نکرده و نمیکند الا بر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع
 توحید او و ارتفاع تکبر او و نبوده از برای او اولی با ولایت خود و نیست از
 برای او آخری الا با خیریت خود و کل شئی بما قدره و فی او بقدر قدشئیت
 و بحق باینکه و با و بدو فرمود خدا خلق کل شئی را و با و عود میفرماید خلق کل شئی
 را و اوست که از برای کل اسماء حسنی بوده و هست و متعین بوده که ذات او هر
 بهائی و علائی و منزله بوده جوهر مجرد از هر امتناعی و از تفاعی و اوست اول
 و لا یعرف به و اوست آخر و لا یوصف به و اوست ظاهر و لا یتبع به و اوست
 باطن و لا یتحدک به و اوست اول من یؤمن بمن یظهره الله و اوست اول من
 آمن بمن یظهره

از تمام عبارت این طلیعه اگر صرف نظر کنیم جمله آخر خیلی زننده و قابل
 تامل است میفرماید خدا اول کسی است که ایمان خواهد آورد به آن کسیکه او را
 ظاهر خواهد ساخت و خدا اول کسی است که ایمان آورده بر آن کسیکه ظاهر شده است
 (خدای ایمان آورنده کیت معلوم میشود که خدا تا آنروز ایمان نداشته یا در
 پرده الهی از ریت و علل پوشیده بوده) معلوم نیست چه میخواسته بگوید و مقصودش
 از خدای ایمان آورنده کیت و خدای سرسل کدام است و منظر کدام و چه طور خدا
 بمن یظهر الله و من یظهر ایمان آورده و میاورد به چه معلوم میشود سید باب هم
 بخدای دو آتش و سه آتش معتقد بوده کیجا خدا ظاهر کننده بشری است بنام
 من یظهره الله یا من یظهر و یکطرف ایمان آورنده بان بشر است فعلا از اینکه همان
 بشر را هم بهائیان خدا میدانند پس میشود خدا یکی آنکس که این بشر را فرستاده
 یکی هم خود این سوم هم آنکس که با و ایمان میاورد چنانچه بهائیان از او بیروی کرده
 در نمازش میگوید (قل اظهر مشرق الظهور و مکمل الطور)
 و این هم ممکن است این حقیر نفهمیده باشم و خوانندگان بفهمند کاش بمن هم میفهمانند
 در هر صورت دعای سید علی محمد باب باندازه ای مبهم و در هم برهم بود که حتی
 خود بهائیان هم نمیتوانند بیان دعوی ثابتی برایش بنمایند چنانچه وقتی یکی از

مبلغین بهائی که بالغانده کمال دوستی و یک جهتی را داشت در بهی بعیش کشید را
تبلیغ کند موقعی یافت گفت حیف است که شما متهاست با ما میاید و از ما میاید لیکن شما
میکنم این امر عظیم را تصدیق نکرده اید و بی نهایت سادگی که من می نویسم بگر با همان
آب و تاب و تشیب و فرازی که شیوه مبلغین بهائیت است، گفتیم برادر آیا
ممکن است روپیه ای که در حبیب من و از نظر شما پوشیده است حکم کنید
که خوب است یا بد گفت نه گفتیم دعوی باب نیز از من پوشیده است و من
نمیدانم دعوی شش چه بوده که تصدیق یا تکذیب کنم اگر شما لطف فرموده آند عادی
را برای من شرح دهید شاید بتوانم چیزی از او و قبول بگویم پس از آنکه من خیلی
و عده ها کرد که وجود شما برای ما خیلی لازم است و اگر جدا داخل شوید یقیناً شما مبلغ
بلکه مبلغی عالی خواهید شد بسیار باغ سبز نمود گفت حضرت نقطه اولی یعنی باب
اول دعوی اعلم العلماء نمود گفتیم تصدیق این امر من مربوط نیست تصدیق و
تکذیب آن موقوف بابل خیره آن است نه من - گفت بعد دعوی بشری نمود -
گفتم بشر یعنی کسی است که خبر خوبی برای کسی بیاورد ممکن است خبری برای کسی بد
و خود را بشر گفته باشد این دعوی هم چیزی نیست اصلاً دعوی او چه بوده
گفت نه بشر یعنی آنکه بشارت بظهور داده و بعد دعوی همدیت کرد -

من دیدم بحث زیاد نمودن جز در دست خجسته ای ندارد که بگویم چطور میشود
که خود همدی بشر همدی باشد و غیره خلاصه کرده گفتم کدام همدی گفت همان
همدی که عالمی انتظارش میکشد یعنی امام دوازدهم گفتم برادر عقلت را گم کرده ای
اصلاً همدی چه اینها خیالت هزار با مردم خیالهای خود انتظار می بکشند ربطی
بمن ندارد و بجای فکر همدی شدم بیچاره مدتی زحمت کشید که از اخبار و احادیث
اثبات وجود همدی را برای من بنماید و من نیز همین را میخواستم وقتی که تمام دلایل
و براینش را بیان کرد گفتم بعقیده شما اینها که نوشته اند باید همدی ظاهر شود
راست است گفت بلی بلکه از یقین هم بالاتر چگونه ممکن است دروغ باشد
در صورتیکه کتابها در این خصوص نوشته اند گفتم بسیار خوب اگر آنچه را نوشته اند
راست و صحیح است علامی هم که برای آن نوشته اند باید راست و درست
باشد و کتابی خورده گفت صحیح است لیکن بعضی مطالب دارای ایهام و تعبیرات
خامی است گفتم عزیزم تمام علامات و تعبیرات را میگذاریم فقط من یک سؤال
داوم گفت بگو گفتم قتل یعنی گشتن است جز سعی تمامی هیچ تعبیری بر نمیدارد گفت
بلی گفتم همان اشخاصی که می نویسند همدی ظاهر میشود و می نویسند عیسی هم با او ظاهر
میکرد و دجال هم خروج میکند و عیسی دجال را میکشد یعنی قاتل دجال عیسی است

حالا شما گاهی دجال را به وجود حاجی محمد کریم خان تعبیر میکنید که رئیس فرقه شینیه بود او کشته نشد و طریقه او هم معدوم نگردید بلکه ترقی هم کرده دوم در بعض اوقات دجال را تعبیر به تلگراف میکنید برای اینکه مینویسند آواز دجال را از مشرق به مغرب میشوند او هم کشته نشد بلکه ترقی کرده تاکنون فقط تلگراف باسیم بود حالا تلگراف بی سیم هم جاری شده گاهی میگویند دجال ریل (قطار راه آهن) است چرا که مینویسند هر یک گام فیک میل است و در پیشانی چشمی دارد که سرخ و درخشان است و آن چراغ جلو ماشین است اتمم بعض کشته شدن و نتاشدن تا حالا روی زمین میرفت حالا زیر زمین و زیر دریا هم شنیدم میرود فقط شما بمن بنمائید دجال که بود و عیسی کدام و کجا اورا فنا کردند دیگر من ایرادی ندارم بعلاوه آن همدی که ما منتظر او هستیم و بما خبر آمدن او را داده اند ظاهر میشود و قتی که دنیا پر از ظلم و جور شده باشد و او میآید و دنیا را پر از عدل و داد مینماید و با او عیسی میآید و اوست یعنی عیسی کشته شده دجال که در همان اوقات خروج کرده لیکن پس از ظهور باب و پناه نه دجالی کشته شده ظلم و جور از دنیا رخت بر لبست نه عدل و دادی جای آن را گرفت بلکه ظلم و جور امروز مسلم چندین برابر

ابتدای این ظهور شده گذشته از همه اینها چند همدی باید بیاید گفت یکی گفتم پس همدی سودانی و میرزا احمد قادیانی چه میگویند اینکه ممکن نیست هر سه برحق باشند راست بگویند پس بر همدی برحق لازم بود که همدی باطل را از بین بردارد گذشته همدی میاید که بر تمام حکام و سلاطین غلبه نموده همه را یکی سازد نه اینکه هر جابر و مغلوب گردد و کتک بخورد و صریحا در مجلس مناظره علمی تبریز ادعای همدویت نماید و بعد توبه نماید گذشته از اینکه قبلا هم چندین نفر دعوی همدویت نموده اند که از آن جمله است سید محمد جون پوری (اسم جانی است در هندوستان) که او هم مدتی بهر طرف گشت و کارهایی کرده اکنون مرید بسیاری هم دارد که بیشتر مرید او افغانی و افغانی النسل میباشند چنانچه در حیدرآباد دکن هم بسیاری از ایشان را کنند و تعدادشان هم زیاد مسجد منبر علییه دارند لیکن خود را از هیئت مسلمین علییه نکرده و به قرآن محمد اعتقاد دارند و پابند نماز و روزه هستند مانند همه مسلمین.

پس از اندکی فکر گفت من بهیرا محرم (ان زمان مبلغ بهائیان در بمبئی بود) میگویم جواب شما را بدهد نه دیگر خودش نه میرزا محرم جوابی ندادند ولی بمیزنا

محرم گفته بود و میرزا با جواب داده بود شما اورا تبلیغ نکنید او خودش بهائیت
چنانچه هنوز هم جمعی از بهائیان بهی و پلونه و کراچی مرا بهائی میدانند و بسبب
انیت که رسم مبلغین بهائی انیت که کسی را که می بیند جواب مقول میطلبد
و ضدیتی هم با آنها نمیکند برای اینکه بهائیان چشم گوش بسته با او طرف مکالمه
نمده بی نشوند و گوششان بسته بماند همه معرفی میکنند که اینهم بهائیت است برای
مصلحتی از ماکتله میکنند.

باری چنانچه گفته شد دعاوی باب همه در هم برهم و شاید در همه گرفته
خودش هم نمیدانست چه ادعائی میخواهد بکند گاهی دعوی ذکریت کرده
بسید ذکر معروف میشد گاهی خود را نایب عالم و خالص امام میدانست و میگفت
من واسطه بین مردم و امامم گاهی هم دعوی مهدویت میکرد چنانچه در مجلس
علماء تبریز ذکر شد گاهی میگفت بنبرم و کلام من کلام خداست که بطور وحی بر من
نازل میشود و دعوی میکرد که (وان الله قد انزل له بقدرت من
عنده والناس لا یقدرون بحرفه علی المثل دون المثل
تستبیل) در صورتیکه دعوی حرف غلط است باندازه ای که هر چه ای که الف
با خوانده باشد میتواند حرفی مقابل حرفش بیارد چه حروف جز این حرف

مفروضه چیز دیگری نیست علاوه لفظ تشبیه در اینجا خیلی مضحک و بی معنی است
زیرا تشبیه بمنی واجب است و در این جمله هیچ مورد ندارد اینجا است که دم مجبور میشود
تصدیق گفتار کینیا را دالگو کی را بنماید که مینویسد حشیش زیاد استعمال مینمود لیکن
من میگویم انشاء الله دروغ است مقصود من رو نوشتن نیست بلکه میخواهم فقط
حقیقت را بیان کنم اینکه نوشتن خودش هم شاید نمیدانست چه میخواهد بگوید
برای انیت که در تفسیر سوره یوسف و غیره بوجود و حیات و بقای امام زمان
استدلال میکرد و در کلمات خود میگوید (یا بقیة الله انی قدیت لک) که آنرا
بهائیان به بهایمچ بمانند در این صورت پس خودش چه بوده و چه میگوید در صورتیکه
به بقا و حیاتش معتقد است چگونه پسر میرزا رضای بزرگشیرازی میشود و سی
و دو سال عمرش میباشد خیلی عجیب است.

پیش از خواندن واقعات کینیا را دالگو کی از دعاوی و کلمات
او متحیر میماندم که چه طور میشود شمس یک جا معتقد امام زمان بشود و قدسیت
لک بگوید یک جا هم مهدی بشود و گاهی هم بالاتر لیکن پس از مطالعه نگارشات
یعنی راپورت های کینیا فهمیدم که اینهم اثر حشیش بوده قبل از آنکه شروع
بکشیدن نماید تفسیر کوثر مینمود و وقتی میکشید و خوب گل میکرد دعوی انا ربکم الاعلی

در هر صورت شرح حال سید علی محمد باب آنچه را دانستیم و بدست آوردیم
 بطور خلاصه نگاشتیم و خیلی رعایت از این شد که سخن را طول ندهیم تا باعث
 ملال خوانندگان گردد و بتوانند بخوبی مطلب را بفهمند و در مغالطه نیفتند آنچه
 فهمیده شد بخيال نگارنده اصل سبب سوءسیاست زلمداران و ضدیت
 ایشان بود که مطلب را مهم ساخت چنانچه گفته شد از صاحب اختیار و
 منوچهر خان یکی لمخاطبیات و اعتقادات پاک که نسبت بخانواد
 رسالت و آئین دیگر سیاستهایی که برای ملت خود می پنداشت و بالاخره حبس
 او بیشتر بر اهمیت او افزود و اجتماعی در اطراف او شد و کسی بفکر استفاده
 و ترقی و یعنی گول ندسب خورده بعضی کورکورانه باعث بعضی حادثه ها شدند
 چنانچه بعد در تحت بهاد و بدشت و قره العین خواهیم دید و خواند و چندین
 قائم بعلاده سید علی محمد معین شد مثل قائم فی الجیلان - قائم الطبرستان
 قائم خراسان مانند ملا محمد علی حجت - میرزا محمد علی قدوس بار فروشی
 طاحین بشرویه ای بهاء میرزا حسین علی نوری - قره العین و غیر آنها -

کلمات فارسی باب را بطور نمونه چینی نویشتیم و دیدید بمضمون مشت نموده
 خردوار اکنون هم بعض عبارت عربی باب را که با اسم بیان تحریر فرموده و آنرا

ناسخ قرآن میدانند از کتاب یا نقلی نقل میکنیم تا اینکه از عربیهای بیان باب هم
 مستحضر شوید و بدانید این بیان که قرآن ایشان است چر اینچنان میدانند -
 عبارت فارسی طلیع بیان طوری است که هر طلبه که چند روزی زحمت مدرسه
 را کشیده باشد میتواند بنویسد فقرات آن در مقدمه کتابها در بیان توحید
 الهی پرکننده است و عاظ و روضه خوانها در ابتدای مبرز خود این گونه عبارت
 میاورند و میاورند معلوم میشود عبارت فارسی مذکور از روی هوش و
 حواس نوشته شده اما عبارت عربی بیان نوشته هوش و حواس نیست
 از زبان جنون است یا از قلم چرس و بنگ از این جهت عقیده مردم به
 مجنون شدن باب بود و در نتیجه تسخیر آفتاب تا اینکه گذارش دال گورکی
 را از راکشف کرد که مسئولیت تالیف بیان با غلیان چرس بوده -

این است آن عربی های موعود بخوانید و ما را از ترجمه آن معذور دارید

قل كل ليقولون انه صلا الله الا الذي امننت به كل الفتاتين
 قل كل ليقولون انه صلا الله الا الذي امننت به كل السياتين
 قل كل ليقولون انه صلا الله الا الذي امننت به كل السماعين
 قل كل ليقولون انه صلا الله الا الذي امننت به كل السراتحين

قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل السوائين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل الاسالين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل الزبالين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل النعامين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل الخياطيين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل المقاتين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل الوصافين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل النعامتين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل الزراعيين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل الزرائين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل الانزالين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل الكباريين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل النذافين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل الضامين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل الامارين

قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل التمايين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل الرثجين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل النعاسين
 قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كل الرواحيين
 بازجائی دیگر میگوید -

بسم الله البی الابهی الحمد لله الذي قد ظهر
 ذاتيات الحمد قيات باطر انظر انظر انظر انظر
 واشراق الكونيات باشر اقشوا رت شرافية
 والاح الذاتيات البانرخيات بطواع بدائع وقائع
 منابع حمل قدس متناعية واظهر الواسر يا بنظهور
 ايات قدس فردانية استحمد حمد اما حمد احد
 من قبل ولا يستحمد احد من بعد اطلع واضاء و
 اشرق فاند فبرق فاندوا شرق فاضاء وتشعشع
 فارتفع وتسطع فامتع حمد اشراقا ذوالا شران
 برقادوا الانبراق وشقا قابرا قاذوا لاسر تفاق

مراقا ذو الاسرتقاق و سرقا قاذو الاسرتقاق و حقاذا
 ذو الاحتقاق و سيقا قاذو الاستباق و قراقا ذو الاقتراق
 و حدا قاذو الاحتداق و فلاقا ذو الافتلاق و خلاقا
 ذو الاختلاق و مزراقا ذو الافتراق و نرهاقا ذو
 الانرتهاق و شقاقا ذو الاشتقاق و مناظرا ذو اطراد و
 عنرا اذو الاعترا و كنرا اذو الاكتنا و ذخا سرا
 ذو الاذتحاسر فحاسر اذو الافتحاسر و سنحاسر اذو الاستحسا
 و نواسر اذو الانتقاسر و فطاسر ذو الافتطاسر و طهاسر ا
 ذو الاظطهاسر و فياسر اذو الافتياسر و ظهاسر اذو الا
 اظتهاسر و نصاسر اذو الانتصاسر جلا لا كما لا سر فحاجهيا
 بحيا نا جملانا جمولا نا و عظامنا.

قل كل ليقولون لا اله الا الذي امننت به كل التضائين
 باز هم اين جا بگو اقل كل ليقولون شروع نموده و صفاتی چند يعنى
 تا جائيكه قافيه و غايبين عماريين تو ايبين جدايبين و غيره
 بنظر مبارك رسیده نگارش فرموده و در حقيقت كمال استادی و

و سرعت قلم را نشان داده شك نیست اگر کسی بخوابد اینگونه
 عبارات را بنویسد خیلی باید فکر کند و حضرتش بدون تامل قلم
 را برداشته بر صفحه قرطاس گوهر بار می بینماید که حضرت بهار الله نیز
 در ایقان میفرمایند "عالم هستی بجمع این عنایات حامل گشته تا کی اثر این
 عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان از پافشاری را بگوثر زلال محبوب
 رساند و نگشتگان صحرائی بعد و نیستی را بر سراق قرب و هستی فائز گرداند و در
 ارض قلوب قلوب که این جبرهای قدس انبات نماید خلاصه بمنظور مینویسند
 تا اینکه جانی دیگر مینویسد.

لا اله الا انا احد الاحيد لا اله الا انا الصمد الصمد اننى
 انا الله لا اله الا انا السراج السرى اننى انا الله لا اله
 الا انا القدام القديم اننى انا الله لا اله الا انا الجذاب
 الجذب اننى انا الله لا اله الا انا الطرانى الطرىز -
 باز در جانی مینویسد.

بسم الله الاقلام الاقدم (انجا اننى انا الله ميفرمود انجا
 بنام کدام خدا شروع مینماید بنام خودش یا فدائی دیگر معلوم نیست)



بسم الله الواحد القدام بسم الله المقدم المقدم
 بسم الله القادم القدام بسم الله القادم القدام
 (عمر بن الخطاب) بسم الله القادم القدام بسم الله القادم
 القدامان بسم الله القادم المتقدم بسم الله المتقدم
 المتقدم بسم الله القادم المتقدم بسم الله المتقدم
 المتقدم بسم الله القادم القيد بسم الله القادم
 القدام بسم الله الواحد المقادم المقادم بسم الله
 القديع من ذي القدام بسم الله القدام ذي
 القدامات بسم الله القدام ذي الاقدام بسم الله
 القدام ذي القدامين بسم الله القدام ذي القدامين
 بسم الله المقدم بسم الله لقدم ذي القدامين
 بسم الله قدم ذي المقادير بسم الله القدام
 ذي المقادم بسم الله ذي المقدمات بسم الله
 القدام ذي المتقدمات بسم الله القدام ذي
 المتقدمات بسم الله القدام ذي المتقدمات

بسم الله القدام ذي المقدام بسم الله القدام ذي
 القدام ادم يا الله الله الواحد القدام يا الله الله
 المقدم المقدم يا الله الله القادم القدام يا الله الله
 القدامان يا الله الله القادم القدامان يا الله
 الله القادم المتقدم يا الله الله المتقدم المتقدم
 يا الله الله القادم المتقدم يا الله الله المتقدم
 المتقدم يا الله الله القادم القيد بسم الله الله
 الواحد المقدم يا الله الله القدام القدام يا الله
 الله القدام ذي القدامين يا الله الله ذي القدامات
 يا الله الله القدام ذي الاقدام الخ

جاء في ديكرمي نوييد

سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانت الكاشف ذو الكشافين
 سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانت العذب ذو العذابين
 سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانت الهالك ذو الهالكين
 سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانت المجذب ذو المجذابين

سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت القبط ذو القباطين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الكرم ذو الكرامين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الحشر ذو الحشايريين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت النسر ذو النشاريين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت البعث ذو البعاثين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت العرض ذو العرضيين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الختم ذو الختامين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت القصص ذو القصصين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الصبب ذو الصبايين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت المركب ذو الركابين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الخول ذو الخوالين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الطيب ذو الطيابين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت البلو ذو البلادين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت درك ذو الدرارين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الاف ذو الافين

سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت النزع ذو النزاعيين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الفصح ذو الفصاحين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت السبع ذو السباعين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الطبع ذو الطباعين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الوج ذو الولاحين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الوسق ذو الوساقين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الورد ذو الورددين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الفرض ذو الفراضين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت السقط ذو السقاطين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت اللين ذو اللينين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت المكرو ذو المكارين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الفرع ذو الفرعين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الغزل ذو الغزالين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت البرك ذو البراكين
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانت الخلف ذو الخلفين

سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت الحرز ذو الحرز من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت الدرر ذو الدرر من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت البدر ذو البدر من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت الغيث ذو الغيث من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت الوضو ذو الوضو من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت البيض ذو البيض من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت الكس ذو الكس من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت النور ذو النور من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت النور ذو النور من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت النور ذو النور من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت النور ذو النور من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت النور ذو النور من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت النور ذو النور من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت النور ذو النور من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت النور ذو النور من

سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت الطهر ذو الطهر من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت التوك ذو التوك من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت النسخ ذو النسخ من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت الاني ذو الاني من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت التتم ذو التتم من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت الكساء ذو الكساء من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت الشمس ذو الشمس من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت الغرق ذو الغرق من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت الخزي ذو الخزي من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت العوض ذو العوض من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت السق ذو السق من
 سبحانك اللهم لا اله الا اياك وانك انت العنق ذو العنق من
 اين است نمونه ای از بیانات حضرت باب در بیان عربی بیان کنی که ان را
 از انظار پوشیده میدانند و تا نسخ قرآنش میدانند

تو خود حدیث مفصل بخوان از این محل

قرآن کتابیت که در دسترس عموم از مسلم و غیر مسلم موجود است لازم نیست که آیه از آن برای مقابله و مقایسه درج نمایم چون این کتاب در دسترس همه کس نبود لهذا شمه از آن را نقل کردیم تا بکلمات باب که آن را نقطه اولی است بگویند پی برده بدانند در مقابل قرآن چه عبارات فصیح و بلیغی آورده اند اهل خرد و ذکا و صاحبان فهم و ادراک خود انصاف داده نزد حاکم عقل خود قضاوت نمایند ع

تمایسه روی شود هر که در او غش باشد

ما آن کلمات را ترجمه ننمودیم به دو سبب یکی آنکه ترجمه آن برای کسی سودمند نیست و دارای مطالب مفیدی نه دیگر آنکه باندازه ای است که هر کس بخواند به حقیقت آن پی تواند برد و گرانیک چشم دل نشاند باشد اگر بیدیده انصاف نظر نمایم و تعصب را کنار بگذاریم و درست در این مطالب فکر کنیم که گوینده این عبارت میخواید قرآن را نسخ ساخته و این قرآن جدید را رواج دهد قرآنیکه هزار سیصد هفتاد سال است در میان عموم عالم ظاهر و بزه بانهای مختلفه علاوه از فارسی - اردو - گجراتی - به انگریزی و فرانسه آلمانی و غیره ترجمه گشته انهم نه یک ترجمه بلکه ترجمه ها

شده و تو عالم آلمانی میگوید وقتی که در معانی قرآن فکر میکنم می بینم هر کس دعوی انسانیت میکند باید خود را پیر و قرآن بگوید مینویسد هر مرتبه ای که میخوانم و در معنی آیتی فکر میکنم و خیال میکنم فهمیدم بار دیگر که به آن آیه برسم و میخوانم چیزهایی می فهمم که دفعه گذشته نفهمیده بودم این است که قرآن را هر قدر انسان بخواند خسته و کسل نمیشود هر کتابی را که سه چهار مرتبه کسی بخواند دیگر میل بخواندن آن نمیکند لیکن قرآن را هر قدر بیشتر بخوانید بیشتر شایق بخواندن آن میشوید پس از هزار و سیصد سال علما و فضلا اروپایی بحقایق و معانی قرآن برده در خوبی آن سخن میرانند هر آیه ای از قرآن را که بخوانید دارای معجزه است مثلاً آیه مبارکه والشمس تعجی لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العظیم - را کسی بخواند در جوع نماید به کتاب بزرگ فرانسوی صفحه (۵۵) (موسوم باسمان چاب کتابخانه لاروس عبارتی را می بیند که خلاصه اش این است (دیدیم که خورشید مانبت بقانون کلی خورشید استثنان دارد و بطرف تاراه و گاد (النسرة الواقع) از مجموع ستارگان چنگ با سرعت هزاران مایل در ساعت حرکت میکند الخ ان حیران میماند که در هزار و سیصد سال پیش با نبودن ابزار برای شخص آموزگار ندیده و بزرگ شده و محیط تو حش میر نیست چنین کلامی جز از ذریه وحی این یک معجزه قرآن است که کسی نمیتواند مانندش بیاید

نتیجه افکار سید علی محمد باب

چون خوانندگان منتظرند که بدانند نتیجه مجلس مناظره و مباحثه چه شد لازم است برای اینکه مطلب نامتواری تمام نمایند بنویسیم پس از آنکه توبه نامه باب رسید و جواب آن داده شد با هم حکومت وقت مایل بقتل او نبود فقط بلیاظ انتصاب یحسانان رست لیکن شورش مریدان (یا کاسه های گریخته از آتش) که باعث شورش مازندران و زرنجان و غیره شده و باعث خونریزی و نهب اموال عموم گشته بودند که حقیقتاً همه آنها نتیجه اجتماع بدشت بود.

از تهران سلیمان خان افشار را مأمور بقتل باب فرموده روانه آذربایجان داشتند سید علی محمد باب را از قید خانه بیرون آورده با مرید خاصش سید حسین یزدی به میدان توپخانه تبریز آوردند سید حسین در آن منظر که هزارها مردم جمع بودند از باب کناره کشی اختیار نموده علیحده شد فقط یک نفر محمد علی نام پافشاری در طریق باب نمود سید علی محمد و محمد علی هر دو را بردار آورده بستند در حالیکه تقریباً سه گز از زمین بلند بودند

سام خان افواج را حکم حاضر باش داد و بعد حکم تیر باران نمود از اتفاقات اولین گلوله به رسیمانی رسید که باب بر او بسته بود رسیمان قطع و باب بر زمین افتاد بدیسی است که تمام متوجه بالا بطرف دار هستند و بسبب دود بارود تلفات چشم کسی نمیدید اگر باب در این موقع از قضایای اتفاقی استفاده مینمود و پایی دار پدیدار و با قوت قلب میایستاد پس از بر طرفی دود باروت که او را سلامت میدیدند دیگر افواج جاہل و مردم نادان مبادرت بقتل او نمی نمودند و این را خود یک معجزه می شمردند ولی یا سید علی محمد دارای آن قوت قلب نبود یا اینکه خدا میخواست که در آخرین و بزرگترین پائی و بی ثباتی مدعی هندو را ثابت سازد و سید علی محمد گریخته در بیت الخلا خود را مخفی داشت.

وقتی تاریکی فضا که بسبب دود بارود حادث شده بود دور شد مردم سید علی محمد را بالای دار ندیدند اضطراب - تعجب - حیرت - تشویش همه را فرا گرفت سپاهیان ساده جاہل و عوام او را حقیقت همدی و پنجشنبه دانسته نزدیک بود که شورش بر پا گردد که یکی از سپاهیان برای قضای حاجت رفته او را در آنجا یافت کشتن کشتن او را آورد و بر دایمی قویج علی سلطان او را یانت بهر صورت باز او را آورده بردار آورده و او را

از زحمات بابت و پیشری و همدیت رها نیندند.

نویسنده کوکب الدریه تاریخ بهائیه که در زیر نظر و سرپرستی عبدالبهائیه آن تاریخ را نگاشته در صفحه (۲۴۵) بهین مطلب را نگاشته با اینکه بنا به ظن اوست که داشته گوشش نموده تا اندازه ای ماست مالی نماید چنانچه بجای مترجح مینویسد که "پس از تحقیق بسیار آنحضرت را در مجلس اولیه خویش نشسته یافتند" لیکن قرار را از آن میدان انکار نکرده این بود شمه از حال و گذارش حالات باب که ملاحظه نمودید و آنچه را نگاشتم یقین دارم که هیچ بهائی منصفی هم انکار نخواهد کرد.

هرگاه بقول صاحب ایمان رجوع نمایم چنانچه در صفحه (۲۳) طبع هند مینویسند که در سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصا و ادراک نمایند بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شمس حقیقت بنفسه بنفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است که بر آن احاطه مینمایند الچ چنانچه ایندایانی را که به رسول خدا حضرت ختمی مرتبت دارد آورده اند تذکر میدهند لیکن باید دانست که احاطه باطنیه فقط به زبان

نمیشود و باید دارای حقایقی هم باشد که مردم آن را دیده به آن ایمان بیاورند به آنحضرت صلی الله علیه و اله زحمات بسیار رسانیدند و اوست با نمودند لیکن همان سکرین هم وقتی که میامدند و طلب معجزه ای مینمودند پیغمبر برای اثبات امر خود میاورد آن چیز را که میخواهند و حجت را بر ایشان تمام میفرمود چنانچه بهین سبب سلطنت حق تعالیم گردید و طولی نکشید که مملکت با مفتوح و هزار و سیصد و هفتاد و یک سال میگذرد روز بروز بر رونق آن میافزاید و در تمام دنیا روزانه صدای لا اله الا الله محمد رسول الله بلند است و امروز در شرق و غرب شاید جائی نباشد که در آنجا مسلمان موجود نباشد ممکن است بگویند در مدت هزار و سیصد و هفتاد و یک سال این طور شده لیکن چنین نیست اگر تباریح ابتدائی اسلام رجوع نماید صاف می بینید که اسلام پس از بهجت چگونه روزانه ترقی نمود و چگونه دعوت او عالمگیر بود و کتاب و احکامش هر جا ظاهر و باهر کتاب احکامش قرآن را در دسترس تمام عالم گذاشت و از هیچ کس پوشیده و پنهان نبوده و نیت بزبانهای مختلفه ترجمه شده و سر بازارها بفروش میرسد لیکن پس از صد و ده سال اگر کسی بخواند کتاب مذہبی این دین جدید را بدست

بیا ورد ممکن نیت کتاب بیان که مانند سیم رخ و کیمیا شده کتاب اقدس
نیز که کتاب احکام است برای خرید و فروش بغیر بهایی نمیدهند که هیچ به خود
بهائیان هم تا اینکه یقین آن نمایند به او نشان نمیدهند چپ را که
میترسند بدست دانشمندی بیفتد و آن را تنقید نماید اگر دینی از جانب
خدا باشد برای چه باید آن را پوشیده بدارند این خود علامت این است
که از جانب خدا نیت یعنی از جانب خدای تمام عالم نیت. زیاد به این مزاحم
نیشویم برای اینکه مقصود ما واقعه نگاریست نه رو نویسی چه در حقیقت بید علی محمد
را نباید تو بنیج نمود چرا که آنچه از مجموع کلماتش یعنی نوشته جات او بدست
میاید او بر هیچ صراطی مستقیم نبوده بن این جسارت را نمیکشم که بگویم از دماغ
مغزور بوده لیکن مجموع نوشته های او این شهادت را میدهد اقباسی از تفسیر
سوره کوثر را نگاشتم بخوانید و ببینید هر روزی و هر ساعتی چه رنگی داشته و باقی
عبارت عزنی او را هم ملاحظه و گفتگوی مجلس مشاظره را هم با توجه مطالعه نمائید
انوقت خود شما از روی عقل قضاوت نمائید ما را در این بحثی نیت پایان.

(پیش از آنکه سؤال دوم را آغاز نمایم بی مناسبت نیت جوابی را
که عمده محترمه عبدالبهاء به نام بتینه الدائمین نگاشته بنویسیم)
آنچه آشکار است این است که عبدالبهاء نامه ای به عمه خود خواهر
بهائیان نگاشته که آن نامه موسوم به لوح عمه است و او را به نصرت و یاری
(یا همراهی) خود طلب فرموده ایشان نیز جوابی نگاشته اند چون متضمن
یک دوره تاریخ بهاء است و نویسنده کتاب بهائیت اقباس آن
را نقل نموده مانیز آن را از انجا نقل مینمایم تا اینکه خواننده بخوبی اطلاعی
کامل از تاریخ بهاء حاصل نماید چونکه عمه خانم (خواهر بهاء) از زنان فاضله
بوده و زده همه محترمه نوشته آن دارای اهمیت است مینویسد
چون کتمان حق نمودن موجب خذلان و غضب قادر مزان است
(فانما اثمه علی الذین یبدلون وجهه) پس لابد باید آن مطالب را که در پرده
خفا بوده کشف عطا نماید تا هر بصیر چاه را از راه باز داند زیرا که گفته اند

صاحب البیت ادسری بهائی البیت

ترجمه :- صاحب خانه دانا تر است که در خانه صییت

جناب میرزا (عبدالبها) ابوی شما که از بدایت عمر بحد بلوغ ورشد
رسید بواسطه فراهم بودن اسباب اشتغال بدس و اهتمام به شوق دانش
و آنی خورا از تحصیل مقدمات فارغ نمیکذاشت پس از تحصیل عربیت بعلم
حکمت و مطالب عرفان مایل که بقواید این دو نائل آیند چنانچه اغلب
روز و شب ایشان به معاشرت حکما و عرفا درویشان بود و وقتی که صو
اسرائیل دمیده شد (مقصود ادعای باب است) ایشان مروی بودند
که یا علو و ایقان تلاوه متابعت صاحب بیان را برگردن نهاده برای همه
قسم جان بازی هیا بودند چنانکه در قضیه بدشت با جمعی از اصحاب در خدمت
جناب (ط) (مقصودش ظاهره قره العین است) و لقب بهاء از آن
ظاهره شنوده بعد از مراجعت از بدشت و ختم نزاع قلعه شیخ طبرسی
همواره به معاشرت اصحاب عرفان و یقین اوقات مصروف داشته
و همیشه بذریع خیال ریاست و تخم سلطنت در اراضی دماغ و دل میکاشته از
همانوقت ایشان را سودای جهانگیری در سر بود و گمانش اینکه اگر بشاه
زیبانی رساند زمانه او را بر سریر سلطنت مینشاند مدها این خیال خام را در
تنور خاطری پخت بعد از چندی کریم خان مافی قزوینی را که از زمره اصحاب

(اینهمه یک شاگرد از او بود و در این باب)

بود خواست و این مطلب را با او در میان گذاشت بعد از سالها بسیار پنجاه
تومان نقد واسپ شمشیر و پیشه و خود را بنحان مافی داده و او را برای انجام
اینکار فرستاد آن شخص نیز از خوف جان نقد واسپ و شمشیر را گرفته و
بجانب استامبول گریخت چون جناب میرزا دیدند بان مقصود نائل نشدند
محمد صادق تبریزی را که از مؤمنین بیان بود و مدتها در خدمت جناب
عظیم تربیت یافته و جانی برای قربانی برکف داشت او را خواسته و بدین
مطلب تحریص نمود که حضرت شمره (میرزا یحیی ازل) در اجرای این قضیه
مصرند و حال آنکه کذب و افترا بوده بلکه بعد از اطلاع منع صریح فرمودند تا آنکه
او نیز کمر جلالت بسته که گوی سبقت از همگان ریاید او را تطیع نموده پیشرو
دقم به اوداده و آن بیچاره را برای قربانی فرستاده

اگر ندیدید البته شنیدند که آن فتنه بزرگ بر سر اهل بیان چه آورد
چه سوزنده آتشی افروخت که هر که به این اسم شتب بود سراپا سوخت بس
بزدل و گدا اینک سناک مذلت افتادند چون جناب (ملا شیخ علی) و جناب خاں
و میرزا قربان علی و سلیمان خاں و میرزا سلیمان قلی و اشمال ذلک قریب
هشتاد نفر و چه اموال کثیره به نهب رفت خانه ها خراب شد و این اول بند زلفا

و فتند بود که جناب ایشان کاشتند. پس از اشتغال نایره فساد حاشا کرده دیگر دن دیگران گذاشتند و با جمل در آن تراکم امواج ظلم بسی رؤسای سلسله با زیر سلسله رفتند و از اشخاصیکه برای ابدی انبار دولتی بردند یکی جناب ایشان بودند پس از کث چندی در محبس یکی از زنان محترمه که در میان طائفه بر همه برتری داشت قدم در میدان شفا گذاشت برای خلاصی ایشان از کثرت بذل مال و تصدیع نساء و رجال میرزا آقاخان نوری صدر اعظم را تعجیز نموده خلاصی ایشان را گرفت بشرطیکه از این حرکات غیر مرضی منی و از مملکت ایران منفی باشد این بود که جناب ابوی پس از خلاصی محبس بجانب بغداد شدند چندی در آنجا اقامت نمودند و اغلب اوقات را به صحبت احباب و مطالعه بیان اوقات مصروف داشته گویا از کلمات حضرت نقطه (سید علی محمد) چنین فهمیدند که معاد و مشرعی غیر از این عالم نیست و هر چه هست در این نشاء است این تو هم را نیز ضمیمه خیال خود که داعیه ریاست بود کردند و حال آنکه این مطلب مخالف نص بیان و میان اقوال احکام تمام انبیاء و اوصیاء و اهل ریاضت است.

دپس از آن شرحی است دلال میکند که این اعتقاد صاحب بیان نیست، بعد مینویسد در مدت اقامت ایشان در بغداد بواسطه آن سودائیکه در سرداشت بعضی عبارت که مواد بغاوت و طغیان بود در کث رازهای پنهان از ایشان بروز نمود چون بعضی از مؤمنین طبقه اول باب طاقت آن اباطیل را ندانستند اندک اندک آن را بسمع حضرت ازل رساندند و حضرت ازل برایشان متغیر و زبان تو بیخ و تهدید گشودند و فرمودند در این زمان خلق بیان را خواستی از سیدار دور کنی و قضیه سامری بظهور رسانی جناب ایشان نیز بواسطه کثت مآرب باطنی بجانب سلیمانیه و آن اطراف به اسم عزیمت نهیمیت فرمودند پس از وصول به آن سامان بخيال ریاست با مردم انجا خواستند و دست ریاست بگسترانند اول عبارت تدح و طعن را از خلفا برداشته عقاید عامه را در خلافت خلفا تصدیق نموده و مخالف ایشان را کافرو زندق دانسته خلفا و ائمه جور را بر امیر المؤمنین و ائمه اطهار ترجیح دادند حتی ایی از مؤلفین ایشان شنیده بود از ایشان که فرمودند حضرت صادق علیه السلام سبب گمراهی و اضلال امت حضرت خیر الانام و مایه اختلاف مذاهب اسلام

شد و جعفر کذاب را بر آن حضرت ترجیح دادند که شاید در قلوب قاصیه آنها تصرفی نماید و بر مسند ریاست غالب آید چون در آن دوران برخی از علماء عامه مانند شیخ عبداللہ و دیگران بودند رنگی که ایشان ریختند رونقی نگرفت چندی از بیکاری در اندیاد تحصیل مقدمات پرداخت و روزگاری بسختی میگذرانید تا بتنگ آمد و عریضه بفرز مناجات خدمت حضرت ثمره فرستاد که نسخ آن در پیش اغلب بیانیین ضبط است که در اخرا و عرض کرده است (اما بعوضه فی داسراک و اصابع فی بیتک) (مراگس یا پشه خانه خود بشمار) بالجمله آنکه از باب انا به داخل شد و تائب گردید تا آنکه حضرت ایشان را طلبید و سرکار با نخواستین گذاشتند (یا بن الانصاف) کسیکه در کمال ذیل چنین عباراتی عرض نماید آیا سزاوار است که لوای غواصیت برافرازد.

الشد کمر باللہ - قائل این کلمات با قائل (ا قیلونی ا قیلونی لست بخیر کمر و علی فیکم) یعنی مرا و گذارید من نیکو نیستم برای شما و اما میگوید علی میان شما است) (عبارت نیست که ابو بکر مبرر گفت) اگر آن عبارات از روی صدق بوده مخالفت بعد از پیچہ حمل نمایم اگر دین

صدق بوده چنین کسی چگونه رئیس امم خواهد بود و علم الله که عینا مشاهده مینمایم یوم الساعه که آن نور چشم با کمال ندم بین یدى الله واقف و بانهایت سفت بوده باشد بالجمله هینکه بر سر کارشان آمدند و متقل شدند انخطابی که مکتون خاطرشان بود اندک اندک خواستند صورت بگیرد و وقوع آن را موقوف بفرایم آوردن مقدمات دانستند اول اینکه بجمع ولایات ارسال رسائل کردن و جلب قلوب نمودن بعضی را بتخویف و بعضی را به تحبیب ثانی باب مراد ده اصحاب را بر روی حضرت ثمره ازل استن ثانی از بعضی بیانیین را که اول طبقه بودند چون حاجی سید جواد و ملا محمد جعفر کاشی و ملا رجب علی و امثال ذلک را جلب قلوب نمودن و هدایا فرستادن چنانکه همان اوقات ملا محمد جعفر کاشی شرمی به ایشان نوشتند که من از آنجناب کلماتی میشنوم نمیدانم پیچہ حمل نمایم ایشان در جواب بخط دیگری که گویا خط آن نور چشم باشد شرمی نوشتند و در اطراف آن بخط خودشان مشروحاً مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشته اند که اگر شخص عاقلی بخواند متحیر مینماید که قائل اینگونه عبارات چگونه مدعی این شئونات میشود چنانچه صورت لوح پیش مبحوره موجود است ارسال

خواهم داشت همچنین به آقا میرزا محمد هادی قزوینی که مشتمل بر انکار است
متناً و حاشاً ارسال داشته را بجمع آوری بعضی از تلاش و ادبانهای
ولایات ایران را که در هیچ زمان هیچ پیغمبری ایمان نیاورده و جز آدم کشی
کادی نیافته و غیر از مال مردم بردن بشغلی نشناخته با آن ادعای حیدری کردن
این اشعار را بدور خود جمع نمودند که از هر نفسی نفسی برآمد قطع کردند و از هر
حلقی حرفی درآوردند بریدند از اصحاب طبقه اول که اسامی ایشان مذکور شد
از خوف آن خو نخواهید از آن بعزم زیارت اعتبار شریفه به کر بلا و نجف
هر میت نمودند سید اسماعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد
کاشی را شکم دریدند ابوالقاسم کاشی را کشتند و در شرط انداختند سید احمد
را به پیشد و کاش را خند میرزا رضا را بنگ مغزش را کنند میرزا علی را
پهلوش دریدند و بعضی را روز روشن میان بازار حراج پاره پاره
کردند چنانکه بعضی اصحاب را این حرکات فاسخ اعتقاد گردید تا بعداً
رزا از دین عدول کرده و این بیت را نشاند نمود که خاصه و عامه
در محافل میخواندند و میخندیدند و میگفتند ما هر چه شنیده ایم حسین مظلوم
بوده نه ظالم.

بیت - اگر حسین علی منظر حسین علی است
هزار رحمت حق بر روان پاک یزید
خامساً - مکمل این مقدمات جمع کردن تمام توقیعات و نوشتهجات
حضرت لقطه (سید باب) و خطوط بدلیعه او بود و همچنین جمع کردن نوشتهجات
خودش آنچه را دلیل بر اظهار عبودیت و خضوع خود و اقرار و صایت
حضرت شمره (ازل) بود در هر ولایت و پیش هر کس بود الودح صادر
نمود که حضرت ازل جمیع خطوط و توقیعات حضرت لقطه (باب) را خوانده
تا همه را جمع آوری کردند از جمله نوشتهجاتی که در ولایت بوده است و آله
آقا میرزا محمد علی را خودش با خدمتکاری به تهران فرستادند و یک
بقچه آن را با کمال خوف حمل کرده و آوردند و ما بقی آن نوشتهجات که
بقدر دو یخندان بود خود حل کرده به تهران آورده حضرت برداشتند
خدمت ایشان بردند سر این مطلب و جمع آوری توقیعات را غالباً
ندانستند لیکن مردمان باذکات البته میدانند چه فایده داشته -
اولاً - مداومت به آیات تامل که برایش حاصل شود که اگر اراده
نماید بهمان سبک بتواند چیزی گوید -

ثانیاً- آن کلمات نزد خلق نباشد که اگر مقابل با کلمات خودش بگذارد صحیح از سقیم فرق داده شود.

ثالثاً- آن خط بدیع بالمره منقو و شود و خط شان جلوه نماید.

رابعاً- اتم و اهم مقصود از جمع این توقیعات این بود که احکامیک مخصوص بر ولایت و وصایت حضرت شمره (ازل) است از میان خلق مرتفع شود بالجمله پس از جمع نوشتهجات بهرام خود نائل شدند و مدت نامشغول مطالعه و مشق آیات نویسی بودند و با وصف این مقدمات چهار مخالفت آغاز نکردند مگر سراً و کمال ادب را نزد شمره منظور میداشتند که تا اذن جلوس نیافته هرگز در حضور حضرت نمی نشستند حتی از شخص موثق شنیدیم که او حکایت میکرد از حاجی عبدالغفار و آقا محمد کاظم اصفهانی که شبی در بغداد کهند بخانه ای که میرزا موسی ولد حاجی میرزا بادی جوهری پیشکش ایشان کرده بود خدمت ایشان رسیدم بعد از خوردن گز اصفهان و نمودن بعض سئوالات و طول انجامیدن صحبت شام خواستند ما برخواستیم ما را نشاندند و شام آوردند و خورش آوردند و قورمه سبزی بود و بآب ایشان قدری خور وند یکمرتبه با کمال تغیر سر بر آورده با ناظر تغیر شدند

که این بوی پیاز حیرت مگر شما با متع شدید حضرت شمره را نشنیده اید- ناظر گفت بستر شما این خورشش پیاز ندارد شاید کار دشس بوی پیاز میداده فرمودند که در خانه ای که حضرت تشریف دارند چرا باید بوی پیاز وارد شود اگر شام برای حضرت نبرده اید البته نبرید و شام نخورند ثانیاً تدارک خورش کردند انوقت شام خوردیم که این قدر مراعات میکردند و قضیه دیگر بنحاطم رسید محض تبئیه غافلین که از خواب بیدار شوند مینویسم و الا برای من تفاوتی ندارد زیرا که هر دو از یک دوحه اند الا آنکه کتمان از حق نباید کرد و آن این است پس از سفر بدشت روزی جناب ایشان حضرت شمره را در همین خانه دعوت کردند منم جوان بودم برخواستند در نهایت خدمتگذاری تدارکی دیدم و منتظر بودیم که تشریف بیاورند در این اشا جناب ابوی شمار رسیدند عیال ایشان که کمال و جاهت را داشت با عیال برادر مکرم مرحوم حکیم هر دوست از آستین در آورده خودی آراستند و لباسها تاخر پوشیدند با کمال نزاکت منتظر حضرت شمره بودند که جناب ایشان آمده آن دو را با آن صباحتی که داشتند و همفت قلم خود را آرایش داده دیدند فرمودند شما را چه شده که هر دو خود را آرایش داده شاطلی کرده اید اگر حضرت

تشریف بیاورند بهر یک از شما میل نمایند بر ما حرام میشود تا تشریف نیاورده اند
 شما لباسهای خود را تغییر بدهید حضرات فوراً برخواستند وضع را تغییر دادند
 (تفضیلاً عجب از این) زمانی که والدۀ آقا میرزا محمد علی برای بردن نوشجات
 حضرت آمده بود حکایت کرد که روزی جناب ایشان یعنی باب بزرگوار آن
 نور چشم امر کردند که سلطان خانم همیشه شمار لباس فاخر پوشاندم و آرایش
 دادم فرمودند بهر خدمت حضرت شمره و از زبان من عرض کن که این کیزی
 است سالها در دامن خود پرورده ام - اکنون برای خدمتکاری آنحضرت
 فرستاده ام استدعا دارم که مفتی بر جان من گذاشته او را بکنیزی
 قبول فرمایید منم او را برداشته خدمت حضرت بردم و ایشان مشغول
 بنوشتن بودند پس از چندی سر برآورده نگاه بفرمودند و فرمودند که
 سلطان خانم فرزند من است با اطفال من هیچ تفاوتی ندارد البته او را
 برگردانید زیرا که الی اکنون انکرم جاری نشده است هر وقت خدای
 خواست جاری خواهد شد ما مراجعت کرده فرمایشات حضرت را بایشان
 رسانیدیم (آشکار میگردد که حضرت شمره داند) مقتدبه حکم حرمت علیکم از اوج
 ابائکم نموده و حضرت بهار هم هنوز آن حکم را جاری نفرموده بودند لیکن در

ضمیمه ایشان این مکم بوده ولی ازل خود را پیر و آن نمیدانسته مولف) و از
 جمله مطلبی که مشهور آفاق گردید قضایای واقع در عراق عرب بود که از
 شمرات آن غولان آدم کش قاطبه اهالی آن مرز و بوم و کلیه ولایت روم
 بتنگ آمده خواستند آن ننگ را از اسلام محو نمایند که اهالی آن سرزمین
 چندی مرده الحال باشند این بود که باتفاق دو تین آن ریشه نساد
 را از زمین کنده و بجانب اسلامبول رانند غیر از این مطلبی که ذکر شد
 در کدام وقت مجلسی آراستند و ایشان را برای محاوره و مناظره ملتی
 در آن انجمن خواستند در چه روز برای اقامه دین بیان قیام کردند که
 آن نور چشم این مطلب را اظهار میدارد اگر اظهار کلمات و عظمت در قهوه خان
 بغداد نشستن و شرب دخانیات کردن است پس اغلب اهالی بغداد
 دارای عظمتند گویا ورود میرزا ملکم خان را در آن ملک از خاطر محو کرده اید
 که پس از ملاقات و طی آن مقالات و اظهار بعض شعبده و منیر نجات
 متحیر و مات مانده بخیاش که منیر نجات این شعبده مؤید صورت گرفتن
 خیالات اوست خدمت حضرت شمره رسیده بعرض رسانید آنچه دیده
 بود عرض کرد که در ورود و وفود این مرد بزرگ در پیچه ایست برای ورود

خاص و عام و اعظم نتیجه است بجهت قبول قاطبه خلق مصلحت در این
است که بطائف الحیل او را بسوی خود خوانیم بیچاره غافل از اینکه ملکم را
چون خودش نیز داعیه ریاست عامه بر سر و خیال سلطنت تمامه در خاطر
است حضرت چون دانستند که در روز تیر نجات ملکم مسطور فانی شده و
منکر آیات سبحانی فرمودند در این مطلب فکر و تأملی لازم است بعد از غور و
غوص و ر همان خیال جواب خواهیم گفت روز دیگر ساعتی از آفتاب گذشت
دیدند جوانی نرسیده عریضه ای در این باب عرض کردند جوابیکه از حضرت شمره رسید
مضمونش این بود که تو آیات الهی را چون شعبده و غیر نجات ملکم شمرده
و سراپای وجود خود را بشراش سر در قبضه اختیارات او سپرده (پس از بیانات
دیگر که برای اثبات بی اساسی بودن ادعای بهار مینوید باز مینویسد مقصود
از اسم نور که رتبه حینی است و آن مخصوص آنحضرت است اگر دیگری
این دعوی را نماید بدیهی است که نزد عقلای عاقل باطل است از کس شنیده نشده
است الا از حسین میلانی تبریزی و از جناب والد ماجد آن نور چشم که این
ادعا کرده و چون برهان - برهانی که در طبق آن ادعای خود داشتند فرستادند
و ستمال خون آلود برای امت الله و تعزیه نه نه من غریبم را در آورده

بود آخر کس ندانست آن خون که بود و برای چه بود کدام تیر سه شعبه برایشان
رسیده و بکدام از اعضای ایشان در آمده باری اینها همه گذشته
ولی از ادعاییکه کرده بودید نمیگذرم و آن این است که نوشته اید سینه
را هدف سهام اضراب ساخته - کی - کجا - چه وقت تا در بغداد بودند الواح بدیع
ایشان بتوسط سلمان نامسلمان بشیر از یزد و کرمان و اصفهان و کاشان
و شهران و جمیع ولایات ایران میرسید دست نگدی در از و دهان بحر ص و از
باز نموده وقت مراجعت چون گشکول در ویشان از پنخته و پنخته و د وخته
و د وخته از ماکول و مشروب و ملبوس خراسان الی تبریز لیریز بود از
شهرتها و ملویات یزد مینوشید از البه حریرهای یزد و کاشان خراسان
می پوشید از رنگ و عنای یزد و کرمان می بستند و از خر بزه و گز اصفهان
میخوردند و میشتند سهامی تخیر از به و سیب و گلابی اصفهان ندید و مهمی
جز پشیمک و نقل بید مشک یزد و شنیده نشده که به آن سینه مبارک
رسیده باشد.

عزیز این عبارت از برای چه و که مینویسید در صورتیکه میدانید از بدو
ظهور این امر از سرایر و ضمائر آگاهیم و در معضلات مسائل و این با کلامیک از

علما نجف و کربلا انجمن کرده و از روی برہان سخن رانند۔

تو بودی در سپاہان با شکر شاد

قلم شاپور میزد تیشہ فرہاد

تو اینکہ در پاسخ سرزنی کہ میرزا عباس (عبدالبہا) از میرزا یحیی

(ازل) عمویش نموده کہ زن و فرزندانش شریر بودند مینگارہ

اگر در وجود شخص عیب و منقبتی باشد دفع و رفع اولاً متر است

تا کسی کہ باو انتساب دارد سالہای دراز جناب ابوی شمارا مرض فتق ملازم

رکاب بودہ و رشتہ دست شاہ حضور و غیاب و از خود نتوانستہ دفع کن چگونہ

امراض مرمضہ نفسانیہ عباد را مداوا کنند (طیب) یا دوی الناس و ہو علیل (صال

انکہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ ثابت میشود کہ شخص بنی ووصی کہ منظر حق است باید

از معایب و نقائص صوری و معنوی بری باشد نہ اہل و عیال او چنانچہ غالب

انبیاء و اوصیاء مبتلا بودند بہ اہل و عیال بد۔

سپیس مینگارہ۔ میرزا حسینعلی پدر تو در غلو است بصریح نفوس بیان

زیرا کہ در بیان حضرت نقطہ نجاست منی و لطف را برداشتہ و آن را پاک قرار

دادہ و علت او را چنین ذکر کردہ کہ ما منی را پاک قرار دادیم تا ہر وقت من بظہر

بدنیا بیاید اصل او ظاہر باشد وقتی کہ نقطہ آن حکم را برای من بظہر قرار

داد پدر تو مردی بہت و پنج سالہ بود پس او من بظہر نیست ہم دلیل

دیگر حضرت نقطہ در بیان میگویی کہ در مکتب اطفال را چوب نرسیند

بجہت اینکہ زمانی کہ من بظہر بیاید مبادا در مکتب خانہ چوب بخورد و

مخردن شود۔ و دلیل دیگر اینکہ توقیعی در بیان بہ اسم من بظہر نوشتہ

و وصیت نمودہ کہ بعد از رحلت من بہ من بظہر برسانید و ہم زمان نزول

این توقیع پدر تو مردی بود کہ سالہا از مکتب خانہ بیرون رفتہ بود۔

(تو میگوید)۔ پس ہمچنین است حال پدر تو کہ از اول عمر نقطہ را در غلو میدانست

ایمان نہ داشت یا انکہ ایمان داشت ولی بعد از آنکہ دید خلافت و وصیت

بحضرت ثمرہ رسید کافر شد و تہمید و وزید۔

گزیدہ این گفتار

کلیاتی کہ از این گفتار استخراج میشود شرح ذیل است۔

(۱)۔ آقای بہاء دیگران را بکشتن شاہ و ادداشتہ پراگندگی مردم را میخواست

(۲)۔ بواسطہ این اندیشہ خطاب بسیاری از بابیان را بکشتن داد و خون انہا

بگردن او است۔

(۳) بریز زایچی (ازل) وصی نقطه اولی کافر و مرتد شد.

(۴) - برای پیش رفت کار خود از هیچگونه دورویی و بی انصافی و دروغگوئی کوتاهی نداشت زیرا میگوید حضرت صادق مسلمانها را گمراه کرده و جعفر کذاب از او بهتر است و باز از کلمات حضرت صادق در ایتقان استدلال میکند.

(۵) پس از ارتداد خود را پشه و مگس خانه میرزا یحیی نام نهاده -

(۶) - باینکه پشه خانه ازل بوده با وی نفاق و زبیده و نهانی مردم را بوی خود میخواند.

(۷) - گفته های خود را انکار میکرد.

(۸) - از اذل و او با شس را دور خود جمع کرده بود.

(۹) - بدست آن مردمان پست بنی ایمان گروهی از بابیان اخلاص و زرا کشته.

(۱۰) - بواسطه کارهای او مردم از با بهیت نفرت کردند و نیزید را بهتر از او گفتند.

(۱۱) - فقط و رعشه دست رفیق هتیک اد بوده.

(۱۲) دختر خود را برای میرزا یحیی فرستاده که با او هم بستر شود.

(۱۳) باندازه ای میرزا یحیی بدگمان بوده که میترسیده در زن او طمع کند از آنجهت گفت زنش زینت کرده پیش او نرود.

(۱۴) چون دینی نداشت شیفته شعبده ملک و منکر آیات سبحانی شده.

(۱۵) - میخواسته مردم را بواسطه شعبده ملکم زیر بار کشد ولی بر آن نام دین گذارد.

(۱۶) - شمره شهادت داد که میرزا حسین علی حکم دین و شعبده را یکسان میداند.

(۱۷) - ادعای رجعت حسینی او را خواهرش دروغ و غلط شمرده.

(۱۸) - غیر از گز و پشمک و به و گلای تیری بریدن او نیامده و جانی از او خون آلود نشده.

(۱۹) - نامه های مظلومیت و دستمال خون آلود ساختگی و دروغ و تفریب نه نه من غریبم بوده برای فریب دیگران.

(۲۰) - بصریح حکم نقطه میرزا حسین علی بنظره الله نیست پس تمام ادعاهای او پادرو او غلط بوده زیرا بر پایه دروغ استوار شده.

(۲۱) - بهار بر حسب اعتراض خواهرش کافر و مرتد شده یا آنکه از اول دین نداشت.

(۲۲) خواهش او را باعث ننگ اسلام میدانست میگوید این ننگ را از اسلام دور کنند
(بعلاوه بموجب حکم نقطه اولی من نظیر نباید آتی باشد چرا که میگویند در مدرسه چوب
بچه ها نرسید شاید من نظیر در میان ایشان باشد ایشان مدعی هستند که آتی میباشند
تائید گفته های عمه از کلام بهار

در صفحه ۲۱۰ طبع قدیم و صفحه ۱۴۸ طبع هند کتاب ایتقان خود بهار خلاصه مسافرتش
را بلیمانیه ضمن کلام از اهل بیاضین مینویسد-

”قوله الذي لا اله الا هو که با آن ابتلا و با ساء و افراد که از اعدا
وارد شدند نزد آنچه که از احباب وارد معدوم صرف است و مفقود بخت باری
چه اظهار نمایم که اسکان را اگر انصاف باشد طاعت این بیان نه دین عبد
در اهل ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتیم از قبل
مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیا بانهای فراق نهادم و دو سال و ده در صحراهای
بهر بر بردم و از عیون عیون جاری بود و از قلمم مجوردم ظاهر چه لسانی که قوت
دست نداد چه ایام که جسد راحت نیافت-

تأیید مینویسد قسم بخدا که این مهاجرت را خیال مراجعت نبود و مسافرت را امید
مواصلت نه و مقصود جز این نبودم که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب

احباب نگردم و سبب ضرر امدی نگردم و علت حزن قلبی نشوم غیر از آنچه ذکر شد خیالی
و امری منظور نه-

اگر چه هر نفسی محملی است و هوای خود خیالی نمود باری تا آنکه از مصدر امر
(مقصود ازل است) حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم راجع شدم
دیگر قلم عاجز است از آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دوسه میگذرد
که اعداء در اهلک این عبد فانی (اینجا عبد فانی است لیکن در مکاتیب با فرزندش اله
عزیز حکیم میشود اشاره بخیلی است که بعد ابها مینویسد و اول آن اینست من الله
الغریز الحکیم و جانی هم شاه لم یلد و لم یولد است) نهایت سعی و اهتمام دارند
چنانچه جمیع مطلع شده اند مذلک نفسی از احباب نصرت ننمود و بهیچ وجه اعانتی
منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً شل غیث طالع
توار و میشود و این عهد در کمال رضا جان بر کف حاضر م که شاید از عنایت
الهی و فضل سبحانی این صرف مذکور مشهور در سبیل کلمه و نقطه مستور خدا شود
(این عبارت ایتقان نوشته خود بهار است)

از این قیمت عبارت کتاب ایتقان بچند مطلب مهم بر حسب اعتراف خود
آقای بهار پنی میبرم-

(۱) - اثبات تمام حرفهای که خواهرش راجع بتولید اختلافات و کج خیالی نسبت به ازل و زمینه ساز پیدایش انقلاب در باره اش گفته و مقصودش از امور محدثه بعد همان اختلاف اندازی خود اوست که میداند چه نقشه ای دارد.

(۲) - دوست و دشمن به او بدین بوده اند و این نهایت بدخونی گیر امیر ساند که هیچ کس به او خوش بین نباشد زیرا صدمه دوستانش را بیش از اذیت دشمنان میداند.

(۳) - با آنکه بقصد برگشتن رفته بود معلوم میشود کارش نگرفته و پس از مدتی گرسنگی و بی شام خوابیدن باز به مصدر امر (ازل) رجوع نموده و با اجازه او چنانچه خواهرش گفت برگشته.

(۴) - از مسافرتش نیز احباب بدگمان بوده اند که مینویسد من برای آن رفتم که فتنه انقلاب نشوم اما هر نفسی محلی بست و بهوای خود خیالی نمود.

(۵) - بعد از برگشتن همه از او ناراضی و به او بدین بوده اند که مینویسد (قلم عاجز است از آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد).

(۶) - معلوم میشود احباب هم به او اعتنائی نداشته اند که میگوید (نفسی از احباب نصرت نمود) پس اگر نفوذ قول او را دلیل راستگوییش گرفتند بشنود.

اما باور نکنید.

(۷) - خود را عبد فانی گفت اگر بهائی ها (که کاسه از آتش گرمترند) گفتند خداست تکذیب بهاء کرده اند و اگر خودش هم گفته بی مرحمتی کرده زیرا هم خدا شدن و هم عبد فانی بودن کوسه ریش پهن است.

تا اینجا از کتاب "بهائیت وین نیست" نقل شد و بنابر آن بسیار نوشته که بسبب طوالت و از ترتیب تاریخ خارج شده چرا که ما مقصودمان رد نوشتن نیست بلکه تاریخ نویسی است این را هم که نگاشتم چون نوشته همیشه محترم حضرت بهاء صبیح تباری داشت در مقدمه نگاشتم و از باقی آنچه را که نگاشته اند صرف نظر نمودیم چرا که صورت رو نویسی بخود گرفته.

سؤال دوم

میرزا حسین علی بهاء کیست؟

مقدمتاً باید دانست که میرزا عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ از اهل نور (جائی است در مازندران) بوده و بسبب خط و انشا از افراد خانواده خود ممتاز سپس برای کسب مال و رسیدن بجاه و جلال مسافرتی بکرمان می نماید و نزد حاکم کرمان الله وردی خان پسر فتح علی شاه بسمت منشی گری پذیرفته میشود و در آن ایام بموجب رسم و قاعده ای که بوده حکومت وقت به اجزاء و مستخدمین خود بعضی حقوق (مواجب) ماموریهائی میداده بایشان خدمتی رجوع مینموده او هم از این راه دخلیهائی نموده از آن پول یکی دو قطعه ملک خرید و بسبب مال نیز از اقربان خانواده خود ممتاز میگردد پس از آن به تهران آمده و تربیه معلی خطاطی اطفال امراراپید انموده باطفال امراراش خط می نوشت و سر مشقی میداده و استفاده مینموده چنانچه میرزا ابوالقاسم خان قایم مقام نیز در

منشایش این مطلب اشاره نموده و مؤید است.

تا اینکه میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاء الله در روز دوم محرم ۱۲۳۳ مطابق ۲۱ اکتوبر ۱۸۱۵ میلادی در تهران از صلب میرزا عباس مشهور بمیرزا بزرگ نوری و بطن خانم جانی متولد شد.

لیکن از تحقیقاتی دیگر که در این موضوع شده آشکار میگردد که میرزا حسین علی بهاء در نهم ماه ذیحجه ۱۲۳۲ هجری متولد شده و باین مناسبت بنا بر رسوم اهل ایران که هر کس در عشره اول ذیحجه متولد شود آن را حاجی میگویند او را حاجی میرزا حسین علی مینامیدند و بعد با مشهور به حاجی و آخر همه را گذاشته موسوم به بهاء الله شد که شورش بعد خواهد آمد و در عین سبب اعتراض اهل سنت و جماعت که گفتند بشر نمیتواند موسوم به بهاء الله باشد مشهور به بهاء و بهاء الدین شد.

سبب اینکه تاریخ تولد را تغییر داده و دوم محرم گذاردند اینست که خواستند دوم محرم که عید تولد باب است با عید تولد بهاری یکی باشد و از این نیز فضیلتی مزید بر آن روز گردد.

بعلاوه یکی از معجزات شده باشد که خدای قدیم این دو خدای متعبد یاد او امام موعود را در روز متوالی بفاصله دو سال بوجود آورده که در روز

یک روز محسوب شود چنانچه بهاء میفرماید (این دو یوم عند الله یک یوم محسوب است) لیکن حرف در این است که باب در بیانش میگوید در دبستان چو باطفال نریند شاید نشناخته چوب به ولی امر بخورد (یعنی خدای آینده) که بموجب اشاره بعد و مستغاث (یعنی دو هزار و یک سال) بعد خواهد آمد که این امر را تأیید نماید.

از بیان باب دو مطلب ظاهر میشود (۱) اینکه جانشین و مروج امر او باید دو هزار و یک سال بعد از خودش بیاید نه اینکه در زمان ادعای خودش بیست و هفت ساله باشد (۲) اینکه باید در مدرسه تحصیل علم نماید نه اتمی باشد چنانچه پیردان بهاء معتقدند که بهاء اتمی بوده.

ولی بنا بر مثل مشهور که میگویند از کسی پرسید زندگی آمدی گفت پس فردا گفت پس فردا هنوز نشده گفت چون کار داشتم دو روز زودتر آمدم ممکن است اینجا هم ایشان بسبب کم جبری یا مصالحتی دیگر زودتر آمده باشند. لذا باید گفت
ع - هر چه کان خسرو کند شیرین بود.

له - در این صورت چوب باطفال نریند بی معنی خواهد بود.

اینکه بهاء در لوح ناصرالدین شاه مینویسد "ما قرأت عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس" بعلاوه اینکه پدرش یکی از نشان خوب و خطاطی مقبر بوده و در انصورت غیر ممکن است که پسرش را بمدرسه و کتب نفرستد مسلم است که پس از تعلیم ابتدائی دو سال هم شاگرد میرزا نظر علی حکیم بوده و دو سال هم نزد شیخ عبد الرحمن رئیس العرفا تلمذ نموده و کتاب ایتقان را آنجا نوشته و خط و انشاء را از پدر خود آموخته و بقول میرزا ابوالفضل گلیاگانی که یکی از مکین فرقه بهائیت در فرانسه مینویسد - گاهی در محضر میرزا نظر علی حکیم و گاهی در مدرسه دیگران و گاهی از درباریان چینی می آموخته و گاهی از مرشد و اقربا فضیلتی می اندوخته."

ما باین کار نداریم که سابقه اش در تهران چه بوده و پیش خدمت که بوده و کجاست و چه کرده و مبلغش که بوده و با چه اثراتی داخل این حوزه شده از بحث ما خارج است چرا که مقصود واقعات است نه روز در مقدمه اگر تامل شود کاملاً معلوم خواهد شد. فقط باید گفت میرزا بسبب انس و الفتی که با عرفا داشته در همان اداتل امر باب که او را مجوس کرده بودند و طرد

له - نوشته خواهرش هم این ادعا را رد مینماید.

مریدان باب در آمده و آنچه را اهل تحقیق تشخیص داده اند اینست که در بادی امر
بر اثر سادگی ذهن و عادت بر عرفان باقی و مرشد رجوعی بسید علی محمد باب
مقتدر شد ممکن است که توجهات متقدماتی او از روی عقیدت باشد
و مانند سایرین فریب خورده باشد ولی بزودی ملتفت شد که راه خطائی
پیموده و مقامات سابقه را هم از کف داده ولی کار از دست و تیر از
رفته بنابراین در صد و برآمد که از جانشانی مرده باب استفاده نماید و تزلزل
در سلطنت پدید آر د چنانی که قاعده آن زمان بود و هر سلطانی بهمین گونه وروده با
سلطنت رسید او هم برسد لیکن پس از آن او طریق دیانت را بهتر از
سیاست پسندید زیرا که در حوادث قلعه طبری و غیره پولها خرج کرد و موقوف نشد
و چندین مرتبه بجنگ دولتیان درآمد و یک مرتبه در دره گز (دره جز) حبس شد
و چوب خور تا اینکه بعد بقتل ناصرالدین شاه تحریک کرد و محمد صادق تبریزی و
بیخ نفر دیگر را در سال دوم سلطنت ناصرالدین شاه و ادار بقتل شاه نمود که
انان کشته شدند و بهار در سیاه چال مجبوس گشت و در ان موقع برادر بزرگش
میرزا حسن نوری که منشی سفارت روس بود بظواهر سفارت را بر شفاعت
برانگیخت سترانه هم در مقدمه بهائیت بخوانید ذکر شده و پس از چهار ماه و چند روز

از حبس نجات یافته با عائله اش به بغداد تبعید شدند
در بغداد هم چندی ساکت بود ولی بایهائی که متواری منقرضت بودند
از هر جای بغداد جمع گشته نزد برادرش ازل رفته درخواست حرکتی میکردند چه
بموجب امر باب مقام او ارفع داعلی بود بهار از ایشان گریخته سلیمانیه
رفت و به اسم درویش محمد دو سال در خدمت شیخ عبدالرحمن گذرانید ولی
بایهها که از هر طرف رانده شده بودند دست بردار نبودند تا آنکه بهار از
سلیمانیه برگشت و دید که این مردم بی اراده مانند گوسفندان ماده حاضر
شیر دادن هستند شروع بکار نمود و بقدر پناه شصت نفر از بایهائی جسته
گریخته آلت دین سازی و جزاء اصحاب خاص شدند در این صورت بهار نیز
مصدر کار شد و کم کم بین دو برادر ازل و بهار اختلاف پیدا شد چه هر یک
خود را مصدر میشمرند و هر روز بقتل اصحاب هم پیرداختند تا اینکه دولت عثمانی
ترکی حکم تبعید ایشان را از بغداد صادر کرد باسلامبول و گاهی در ادرنه
که باصطلاح بهائیان آن را ارض سر میگویند و گاهی در عکا و حیفا محبوس
بودند که شرح آن جداگانه خواهد آمد.

لقب بهار بهائیان مصدرند که میرزا حسینعلی را کسی با اسم بخواند لیکن

لقب بهاء آنچه معلوم است عطا کرده باب نیست چونکه اتقاب را باب برای هر کسی مقرر ننمود بنا بر آنچه معلوم شده پس از اینکه سید علی محمد باب را دولت در قلعه ماکو (تبریز) محبوس ساخت مریدین و معتقدینش در بدشت جمع شدند (شرح بدشت در موقع خودش در ذیل قره العین خواهد آمد) و از آنجا راه مکاتبه ای باباب باز نمود و معتقد بودند که احکام اسلام منوخ شده و دوره فتره رسیده قلم برداشته شده تا اینکه احکام دین جدید ظاهر گردد از ماکو هم دستوراتی می رسید و یاران شغول شور بودند ضمناً القابانی نیز باب برای هر کسی مقرر میکرد یعنی برای اشخاصی که در صف اول قرار گرفته بودند و برای دیگران لقبی مقرر نبود باب نیز در این اشتباه نموده یا عمداً لقبی برای میرزا حسنعلی مقرر نه نموده بود از این سبب میرزا رنجیده و فوق العاده عصبانی شد خواست که جوئی اختیار نماید ولی قره العین (شرح حالش علمیده خواهیم بخشیم) که اعراض و کناره جوئی اشخاص را خیلی اهمیت میداد و لو هر قدر بی اهمیت هم بوده باشد کناره گیری میرزا را نه پسندید گذشته از اینکه مشهور است با هم سری و سری داشتند یا نداشتند کار نداریم اول لقب بهاء را برای میرزا حسین علی انتخاب کرد لیکن بواسطه آنکه بدو آن اجازت باب انتشار آن پسندیده و مقرون

باب نبود مشهور نشد تا اینکه بعد از قتل باب که هوای عروج و خدائی در سر میرزا پدیدار شد و کبار اصحاب باب و خود قره العین هم دوره شان سپری شده بود و حاضر نبودند که حقایق را بیان کنند توسط خود و هواداران آنهاش بلقب بهاء بلکه بهاء الله مشهور شدند و پس از ورود به عکا چون مورد اعتراض اهل سنت و جماعت واقع گردید برای تکرار بلقب بهاء الله طعنه نمیتواند بشود مطلق بهاء یا بهاء الدین در نزد اهل سنت گفته میشد و تدرجاً بخوش آمد و چایلوسی یار شوه و زبان بندی یاکنه شدن کم کم از تعرضات کاسته شد و بهاء الله در السنه و انواه مشهور گشت ولی باز هم پس از پنجاه سال دیده میشود که شوقی افندی رئیس کنونی بهائیان در بعضی از الواح خود بهمان کلمه بهاء قناعت کرده مضامین آن را ننویسد این بود مختصری از چگونگی لفظ بهاء و الفاظ دیگر از قبیل جمال قدم و جمال مبارک و تیر اعظم و اسم اعظم و غیره را که عبدالبها و مریدان و معتقدین ابداع نموده اند یا خود ایشان معلوم نیست.

ادعای بهاء

بدیهی است هر کس گول خورد در طریقه گول زدن رایا و میگردد او هم بهمان طریق شروع بکار نمود و اول به معتقدین باب گفت آنکسی را

که باب گفت باید ظهور کند منم گفتند باید دو هزار و یک سال بعد بیاید
بعد (مستغاث) از برای ایشان تا ویلات و تعبیراتی آورد و
چیزهایی بهم بافت - چنانچه در صفحه ۶۴ میرزا حیدر علی در کتاب خودش
از ایشان نقل میکند باید ال را بر مستغاث اضافه کرد که جلد ۲۰۳۲ -
دو هزار و سی و دو شود و آن را بر نوزده طرح کرد بهجده عدد که عدد
حی (اصحاب خاص است) باقی میماند و آن سال ظهور ایشان است
از این قرار سال ظهور و دعوی میرزا حسین علی بهار باید در سال^{۱۲۸۴}
باشد زیرا که باب را ۲۸ شعبان^{۱۲۶۶} بدار آورده اند و ۶۶ و ۸۰^{۱۲۸۴}
پیشود لیکن آن وقت ایشان در عکاجبوس بودند چنانچه در کتاب
مبین صفحه ۸۶ میگویند لا اله الا انا المسجون الفریل بعلاوه
میرزا حیدر علی مذکور در کتاب خودش صفحه ۸۲ مینویسد "ظهور قائم
است و حضرت قائم پیش از ظهور حسینی است که رجعت حسینی باشد) اگر
اعتقاد او از روی حقیقت و مطابق دعوی بهار تصور کنیم باید گفت رجعت
حسینی است و صاحب رجعت حسینی گاهی بنا نبوده شریعتی بیاورد و احکامی
نازل نماید بنا بر این نزول کتاب اقدس بی مورد میماند جز اینکه بگوئیم مریدان

خاص بهم ادعای حقیقی آثار انجمنید یا نخواهند بفهمند یا اینکه نخواهند
همین طور مخالط بازی کنند.

بعلاوه نقطه اولی باب میگوید منی را پاک قرار دادم که من بظهور الله از
آب پاک پیدا شود و وقتی که باب حکم بیانی منی فرمود بهامردی تقریباً
سی ساله بود یا باید گفت نطفه ایشان از منی ناپاک بوده یا اینکه باب
اشتباهاً فرموده بایست بفرماید خدا منی را از سی سال پیش پاک قرار داد
خطوط و الواحی با طرف نازل فرمود که نمونه ای از آنها ذیلا
درج میشود.

ان یا ملاء الیوم قل صاحب فی الصیغون الخ
آخر سوره (سوره یکل) قل لحر یکن فی نفسی الا الحق ولا یزیر
فی ذاتی الا الله ایا کمان تذکر والایتین فی نفسی
تمطق الذرات انه لا اله الا هو الواحد الفرد
الغریز الودود لحر انزل کنت فاطقاً فی جبروت البقاء
اننی انا الله لا اله الا انا المبین القیوم ولا ازال
الطقی فی ملکوت الاسماء اننی انا الله لا اله الا انا

العزیز المحبوب قل ان الربوبية اسمی قد خلقت لها
مطاصر فی الملك انا كنا منزهة عنها ان كنتم تشهدون
والالهية اسمی قد جعلنا لها مطاع يحيطن بالعباد و
يجعلنهم عباد الله ان كنتم توقنون -

(ایضا سوره یس) قل الیوم هیت لوائح الفضل علی الاشیاء
وحمل كل شیء بما هو علی و لكن اكثر الناس عنه معرضون
قد حملت الاشجار بالاثمار البیدیع والبحور باللؤلؤ
المنیرة والانسان بالمعانى والعرفان والاكوان بتجلیات
الرحمن والارض بما لا اطلع علی احد الا الحق علام الغیوب
كتاب بین صفحه ۳۰ - هذا الیوم لو ادر كه محمد رسول
الله لقال قد عرفناك یا مقصود المرسلین -

ترجمه :- امر وزیر وزیرت که اگر محمد رسول الله آن را درک
نمید و یقیناً میگفت که به تحقیق شناختم تو را ای مقصود پیمبران -

صفحه ۱۶۲ قل یا ملا القیسین دعوا لنواقیس ثم
اخرجوا من الكنائس ینبغی لكم الیوم ان تصبحوا ین

الامم بهذا الاسم الاعظم اختارون الصمت بعد
ان یصح كل حجر و شجر با علی النداء قد اتی الرب
ذو المجد الكبير -

ص ۱۶۲ - یا علی قبل نقی اسمع النداء من شاطی
البقا فی البقعة الحمراء من سدررة المنتهى انه لا اله
الا انا العزیز المختار قد لبس الیوم یوم الوقوف
طوبی لمن سمع النداء من الافق الاعلی و قال لیک یا
ربی الرحمن قل یا قوم قد اتی الیوم هذا اما وعدتم
به فی الالواح ان البطحا قنادی لك الحمد یا مالک
الاسماء والمسجد الاقصی یقول الملك لك یا مالک
الغیب والشهود -

ص ۱۶۸ - الیوم اذن لاحد ان یتوجه الى
الوجه لاننا فی شدّة و مقام ممنوع -

ترجمه ص ۱۶۸ امر وزیر وزیرت که در آن اجازه دادند بیکه
متوجه بسوی ما گردد زیرا که ما در شدت و جای ممنوع هستیم -

ص ۱۸۵ - هل یرون لا نفسهم من مناص قل
لیس لکم الیوم من الله من واق -

ترجمه ص ۱۸۵ - آیامی بیند از برای خودشان راه نجاتی بگو امروز
از جانب خدا برای شما نگرانی نیست -

ص ۲۳۲ - هل الیوم یوم السکون لا ورب العالمین
الیوم یوم الصمت لا ونفسی الحق لو کنتم من العارفين
ص ۲۵ - هذ الیوم فیه اتی الرحمن علی ظلال العرش
بسلطان مشهود -

ص ۲۸۶ - الاعظم الاعظم اسمع ما یوحی من شطر البلاء
علی بقعة المحنة والابتلاء من سدرة القضاء انه
لا اله الا انا المسجون الفرید -

ترجمه ص ۲۸۶ - ای بزرگ بزرگان بشنوائی و چیکه از جانب
بلایانازل میشود بر بقعه محنت و امتحان از سدره قضا (چسبست آن
وحی) که به تحقیق نیست خدائی بجز من مجبوس تنها (اینهم دعوی خدائی)
ص ۳۲۹ - قل یا قوم هذ الیوم فیه انفطرت السماء

والنشق الارض واقتشرت الجلود الا من اجاب ربه
وتوجه الی هذه النظم المدود -

از ترجمه این آیات برای این صرف نظر نمودیم که بعضی جمله با بعضی
المعنی فی بطن الشاعر است و مطالب مفیدی که بکار کسی بخورد و در آن نیت
سوائی اینکه ترجمه آن از روی درستی باعث رنجش برادران پنهانی خواهد
شد و نخواهند گفت تفهیمه ترجمه نمود و راستی هم تفهیمدم - مثلاً مینویسد
که اگر محمد رسول الله این روز را درک نموده بود و غیره همه مبهمات است
گاهی خداست گاهی رسول گاهی مهدی موعود -

مثلاً بگوای قوم امروز روزیست که آسمان از هم پاره شد و زمین
منشق گردید و پوستها جلبدیده گردید بجز کسیکه جواب داد خدای خود را
و متوجه شد به این سایه وسیع -

در کتاب طرازت صفحه ۷۷ مینویسد - از قرار مذکور این ایام این
باتر (آقا نجفی) ارض صاد (مراد از ارض صاد اصفهان است) حسب الامر
حضرت سلطان در مدینه طار (مراد تهران است) وارد و در یکی از مجالس
گفته باید سوره توحید را ترجمه نمایند و هر یک از اهل مملکت بسپارید

تا کل بدن حق لم یلد و لم یولد است و با بیها بالو هیت و ربوبیت قابل
سبحان الله آیا چه شده که عمران در عرفان بعد از اصغای انی ان الله
از سدره مبارکه ذکر نمی نمود و دفتر توحید را ترجمه نفرمود.

در اقدس - هذا يوم فيه شرع يوم الله شوقاً للقائه وصاح
الصيهمون قد اتى الوعد و ظهر ما هو المكتوب في الواح الله
المتعالی الخیر المحبوب -

جائی دیگر مینویسد - ایها البالا قبل آقا مقصود آقا بالانامی است همچنین
ایها الفلان قبل فلان - یا محمد قبل علی و یا علی قبل رضا و امثالها بسیار است.

در هر صورت ادعای بهاء باندازه در هم بر هم است که کسی درست
نیتواند از آن سردر بیاورد زیرا یک ادعای مستقیمی نیست هر جایی و هر روزی
ادعای نموده و گاهی تصریح نموده مثلاً نزد شیعیان میگوید رجعت حسینی است
نزد سنی و مسیحی رجعت مسیح یا دینماید اگر طرش متهمان و فیلسوف باشند ابو غصیر
و فیلسوف است از بعض کلمات و خطوطی که به پسرش مینویسد معنی الوهیت
و ربوبیت است مثل اینکه در خطی به پسرش مینویسد کتاب من الله الغیر الزکیکم
الی الله الیلف المجید و در لوحی که متعلق بعید مولود خودش نازل فرموده مینویسد

الیوم یوم فیه ولد من لحد یلد و لحد یولد اینجا چنینی زرنندی که آتش
مل محمد است کلمات لوح را این طور نظم نموده - مستعد باشید یاران
مستعد - جارشاه لم یلد و لحد یولد - از اینکه این جمله خیلی بی معنی است
کار نداریم چه معنی مقصود آن نیست که امروز روزی است که آن خدائی
که متولد نمی شد و صاحب اولاد نمیگشت متولد شد! مضحک تر از همه
در الوهیت بهاء نزاع دو مبلغ مشهور ایشان حاجی آخوند و آقا جمال
است حاجی آخوند میگوید غیر از بهاء خدائی دیگر نیست باید با و نماز و نیاز
کرد دست بدانان او زد و توجه از غیب برداشت آقا جمال میگوید
مقصود از خدائی بهاء اینست که او مظهر خداست و خدای غیب بجای
خود است و این میسر از خدا نمیند و خدای غیب است بین این دو مبلغ
مباحثه بالا میگیرد و قرار میشود که از خود بهاء داوری بطلبند چون مسئله را
نزد بهاء میبرند می بیند اگر گفتار حاجی آخوند را تصدیق نکند یکم را بی بخدای
غیب بازگشته از استفاده بکا هد اگر قول آقا جمال را رد کند ممکن است
باعث سر و صدائی شود لهذا جوابی مینویسد که راستی قابل تأمل و تفکر
است که چه جوابی میفرماید ولی خوب است دوسه مرتبه جواب را

بخوانند تا بخوبی مطلب فهمیده شود مینویسد.

(دریای عرفان دریای بی پایانی است که هر کسی بر ششی از آن بهره مند است در این صورت اگر مقصود از این مناظره و مباحثه اتقای خلافت و اتفاق و اختلاف باشد قول هر دو مردود است اگر مقصود ترویج امر و اتقای موافقت باشد هر دو مطلوب است) یعنی نه خدانه نماینده خدا هم خدا و هم نماینده خداست درست بدون کم و زیاد کوسه ریش پهن است از این قبیل مطالب که دلیل بر دعوی الوهیت و ربوبیت است بسیار است لیکن برای نمونه و فهمیدن مطلب همین قدر کافیست.

پنجمی بهاء

بدیهی است که لازم پیغمبری آوردن شرع و قوانین و احکام است بهاء نیز این خدمت را انجام داد نهایت اینست که انبیاء و سلف شریعتی را از جانب خدا میاوردند و احکام الهی را پیروان آن بنی گردان مینهادند ولی شریعت این پیغمبر به تقاضای جمیعی از امت و شور و مشوره اصحاب ترتیب دادند و کتاب اقدس را نوشتند اگر چه بهاء در اول میل بنوشتن کتاب اقدس نداشت و مائل بود همین طور مردم بطور آزادانه

زندگی کرده آسوده باشند و از قیود احکام و غیره آزاد بمانند تا آنکه بنص کتاب اقدس از او خواش کرده اصرار در ترتیب احکام و حدود کردند چنانچه خود مینویسد و ما هم ذیل نقل میکنیم، او هم دید اگر اجابت نکنند مرده محل بر عجز او خواهند کرد پس بقول خودش در سنین متوالیه تامل کرد یعنی مطالعه و مشاوری و مذاکره با محارم و خواص اصحاب نمود چنانکه آقا محمد حسن خادم بکرات گفته که چند حکم از کتاب اقدس را من پیشنهاد کردم که در کتاب داخل کنید خلاصه اینکه پس از مطالعات زیاد در اثر معاوینتها و دستهای عدیده این کتاب نوشته شد.

طلیعه کتاب اقدس که مینویسد از من خواستند

یعنی من بمیل خودم احکام جاری نکردم

بلکه بمیل مرده بود

قد حضر لدى العرش عن ایض شتی من الذین
آمنوا و سئلوا فیها الله رب ما یری و ما لا یری رب العالمین
لذا فرز لنا الواح و نرینا بطراز الامر لعل الناس باحکامهم
یعلمون و کذا لک مسئلنا من قبل فی سنین متوالیات

وامسكنا القلم حكمته من لدنا الى ان حضرت كتب من
 النفس معدودات في تلك الايام لاذ احسبناهم بالحق
 بما تحي به القلوب قل يا معشر العلماء لا تزولوا كتاب الله
 بما عندكم من القواعد والعلوم انه لقسطاس الحق
 بين الخلق قد يوزن ما عند الامم بهذا القسطاس
 الاعظم وانه بنفسه لو انتم تعلمون تبكي عليكم عين
 عنايتي لانكم ما عرفتم الذي دعوتهم في العشي و
 الاشراق وفي كل اصيل ويكور توجهوا يا قوم بوجوه
 بيضا وقلوب نور الى البقعة المباركة الحمراء التي
 فيها تنادي سدرته المنتهى انه لا اله الا انا المهيمن
 القيوم يا معشر العلماء هل يقدر احد منكم ان
 يستبين معنى في ميدان المكاشفة والعرفان او
 يحول في مضمار الحكمة والتبيان لا وربي الرحمن
 كل من عليها فان وهذا اوجب ربكم العزيز المجتوب
 يا قوم انا قد رانا العلوم ارقان المعلوم وانتم

اجتبتهم بها عن مشرقها الذي به ظهر كل امر مكنون
 لو عرفتم الافق الذي منه اشرقت شمس الكلام
 لنبذتم الانام وما عندهم واقبلتم الى المقام المحمود
 قل هذه اسماء التي فيها كنزت ام الكتاب لو انتم تعقلوا
 هذا هو الذي به صاحب الصخرة وفادت السلسلة
 على الطور المرتفع على الارض المباركة الملك الله
 الملك العزيز الودود انا ما دخلنا المدارس وما
 طالنا المباحث ان استمعوا ما يدعوكم به هذا
 الامي الى الله الابد الابد اذ خير لكم عما كنز
 في الارض ان انتم تفقهون ان الذي يؤل ما نزل
 من سماء الوحي ويخرجه عن الظاهر انه ممن حروف
 كلمة الله العليا وكان من الاخرين في كتاب مبين
 قد كتب عليكم تقليم الانظار والدخول في ماء محيط
 بهياكلكم في كل اسبوع وتنظيف ابدانكم بما استعملتموه
 من قبل اياكم ان يمنعكم الغفلة عما امرتم به من

لدى عزيز عظيم ان ادخلوا ماء بكرة والمستعمل منه
لا يجوز الدخول فيه اياكم ان تقر بواثر ائمن حماما
العجم من قصد لها وجد تحتها المتنة قبل وروده
فيها تجنبوا يا قوم ولا تكونن من الصاغرين انه
ليشتبه بالصد يد والغسلين ان انتم من العارفين
وكذلك حياضهم المتنة ان اتركوها وكونوا من
المقدسين انا اردنا ان نريك مظاهر الفردوس
في الارض لينضوع منكم ما يفرج به افئدة المقربين
والذي يصب عليه الماء ويغسل به فانه خير له ويكفيه
من الدخول انه اراد ان يسهل عليكم الامور فضلا
من عندنا لتكونن من الشاكرين. قد حرم عليكم الخروج
ابا لكم. انا نستحي ان نذكر حكم الغلمان. ان اتقوا الرحمن
ياملاء الامكان فلا تتركوا ما نهيتهم عنه في الالواح ولا
تكونوا في هيماء الشهوات لمن الهائين ليس لاحد
ان يحرث لسانه امام الناس اذ يمشي في الطريق

الاسواق بل ينبغي لمن اراد الذكر في المقام الذي نذكر
الله اوفى بنية هذا اقرب بالخلوص والتقوى كذلك
اشرفت شمس الحكم من افق البيان طوبى للعالمين
قد فرض لكل نفس كتاب الوصية وله ان يزين راسه
بالاسم الاعظم ويعرف فيه لواحد انية الله في
مطلع ظهوره ويذكر فيه ما اراد من المعروف ليشهد
له في عوالم الامر والخلق ويكون له كنز عند ربه الحافظ
الامين. قد انتهت الاعيا دالى العيد الاعظمين اما
الاول ايام فيها تجلى الرحمن على من في الامكان باسمائه
الحسنى وصفاته العليا والاخر يوم فيه بعثنا من بشر
الناس بهذا الاسم الذي به قامت الاموات وحشر
من في السموات والارضين واخرين في يومين كذلك
قضى الامر من مقضى عليهم طوبى لمن فاض باليوم الاول
من الشهرا بها الذي جعله الله لهذا الاسم العظيم
طوبى لمن يظهر فيه نعمة الله على نفسه انه ممن

اظهر شكر الله بفعله المدل على فضله الذي احاط العالين
 قل انه يصدر الشهور ومبدئها وفيه ثمرة نفحة
 الحيوته على الممكّنات طوبى لمن اراد كرم بالروح والريحان
 نشهد انه من الفائزين قل ان العيد الاعظم لسلطان
 الاعياد ان اذكر وايا قوم نعمة الله عليكم اذ كنتم رقدا
 ايظكم من سمات الوحي وعركم سبيلي الواضح المستقيم
 اذ امر قتم ان ارجعوا الى الحدائق من الاطباء انا ما
 رفعتنا الا سباب بل اثبتناها من هذا القلم الذي جعله
 الله مطلع امره المشرق المنير قد كتب الله على كل نفس
 ان يحضر لدى العرش ما عند الامام العدل له انا عفونا
 عن ذلك فضلا من لدنا انه لهو المعطي الكريم

خلاصه ترجمه آیات منزل فوق را بفارسی بخوانید

تا خوب لذت ببرید

از کسانیکه ایمان آورده بودند عریفه بانی بساحت عرش
 عظمت ما رسید و از ما که خدای آنها هستیم درخواست احکام نموده بودند

از این و ما این لوح (کتاب آقدس) را برای آنان نازل کردیم و بهین طور قبل
 ازین تاریخ سلهای پی در پی چندین مرتبه استدعای نزول احکام
 نموده بودند و نظر بحکمت و مصلحت قلم خود را نگاه داشته ابا تبش ان
 نفرمودیم تا اینکه بالاخره مراسلاتی چند از نفوس متعدده در این اوقات
 رسید که ما ناگزیر اجابت نمودیم و این احکام را نازل فرمودیم. بگوای علما
 کتاب خدا را بقواعد و علوم خودتان موازنه نکنید بلکه هر چه نزد شما و سایر ائم
 است باین کتاب موازنه نمایند. چشم عنایتیم بشما میگردد که نشناختید انکی
 را که شب و روز و بیج و عصر بخوانیدش (یعنی مرا که خدایم) با چهره گشاده
 توجه و اقبال کنید بهیکل من که از نعمه اتی انا الله لا اله الا انا المحمّد
 اقیوم بلند است. ای علما آیا یکی از شما میتواند در میدان مکاشفه و عرفان
 یا حکمت و تبیان با من نبرد و جولان کند؟ بخدا قسم نه! ای قوم ما علوم را برایی
 معلوم قرار دادیم و شما بخود علوم قانع شدید و از من که جواهر آن علوم هستم
 غفلت نمودید اگر بفهمید و مرا بشناسید دنیا و هستی را ترک میگوئید و بسوییم
 میشتابید. بگو اگر تعقل کنید این اسمانی است که ام الکتاب در او مخزون
 و ستور است. این همان کسی است که سنگ و درخت در طوری که بالای

ارض مبارک است فریاد زده که این خدا مالک انملک است - مادر هیچ مدرسه
داخل نشدیم و هیچ مجلسی از علوم را مطالعه نکردیم - بشنوید کلامی را که این امی شما
میگوید (میفرماید این امی لیکن در تاریخ بهائیه لکوب الدریه اول صفحہ ۲۵۴)
مینویسد "چون بخواندن و نوشتن و آرد شدن بر اہمیت خود بیفزود" و همچنین
صفحہ (۳۴۳) در ذیل حکایت زمان درویش محمد شناسی مانده است
حکایت درویشی ذکر نموده مینویسد "و اسؤالاتی در موضوع یکی دو فرد از اشعاع
ثنوی جلال الدین رومی نموده آنحضرت جواب کتبی بخط خویش با وعظایت
فرمودند پس از چند روز آن تقریر و تحریر بدست شیخ عبدالرحمن رسید و چندان
شیفته آن خط و عنوان شد الخ"

این عبارات کاملاً اُمّی بودن او را تکذیب مینماید زیرا شخص امی و آرد در
نوشتن و خواندن میشود عجب است که از یک طرف تعریف از حسن خط او مینمایند
و از سمتی دعوی امی بودن مینمایند

بعلاوه در مقاله سیاح که میگویند از نوشته های عبدالبہا است
مینویسد "از خاندان و ذرا و بزرگان بود و از کوچکی بسیار باهوش و دانا و
بطور یقین بزرگان و ذرا و اولاد خود را جاهل نمیکذارند و بہرہ و بکتاب میفرتانند

و غیر ممکن است که شخص امیر یا وزیر اولاد خود را جاهل و ناخوانده بگذارد
خصوصاً اینکه او را باہوش و ذکاوت بہ بیند خواہرش (عمہ) ہم چنانکہ خواندند نظر
ما را تصدیق مینماید بگردیم بہ اصل ترجمہ این امی شما میگوید کہ از تمامی کنوز
و خزائن دنیا بہتر است - ہر کسی کہ تاویل کند این کلمات را و از معنی ظاہر
او انہما را خارج نماید آنکسی است کہ کلام خدا را منحرف کردہ و خسارت مند است
(تا بعین میرزا محمد علی میگویند میرزا عباس ترکب این گناہ شدہ و کلام
صریح میرزا را کہ میگوید و لقلعہ صطفینا الاکبر لجلال الاعظم تاویل نمود
است) خدا بر شما واجب کردہ است کہ ناخن ہای خود را بگیرد و ہفت یکبار
در آبی کہ بیکل شما را حاطہ کند داخل شوید و بدندان را لطیف نماید و باید در آب
بکر داخل شوید در آب استعمال شدہ جایز نیست داخل در حمام ہای عم
نشوید کہ بوی بدنہا بہر کس کہ داخل شود میرسد و بہمین طور است حوض ہا
انہا کہ بوی انہا مانند بوی سدید و غسلیں است ہر گاہ کسی آب بر خود بریزد
و بدن را بشوید کفایت میکند از دخول در آب - فقط از نہای پدرتان برای
شما حرام است - ما حیا میکنیم از اینکہ ذکر ی از پسران بکنیم (یعنی لواط) پسر نیز بد
ای گردہ امکان داز آنچه نہی شدہ اجتناب ننماید (فہمیدہ نشد کہ لواط

نهی شد یا امر) جایز نیست برای احدی که لب و زبان را در نزد عموم بگذرد
و عا بگشاید همین طور در کوچه و بازار بلکه هر که میخواهد ذکر بگوید در مسجدی
برود که برای اینکار آماده شده است (مشرق الاذکار)

واجب شده است برای هر کسی وصیت کردن و باید سر کتاب وصیت
را با اسم بهاکه نه است فرین کند (بهین سبب است که بهائیان سر
تمام مراسلات و مکاتبات خود را رقم ۹) میگذارند حتی سر در خانهای
ایشان گویا تمام اینها کتاب وصیت است) و شهادت بوحیدانیت
او در پیش مینویسد.

قل انتهت الاعیاد الی العیدین الاعظمین اما
الاول ایام فیها تجلی الرحمن علی من فی الامکان
با سماء الحسنی وصفات العلیا (آیه ۲۵۶)

عید با تمام منتهی شدند به دو عید بزرگ اول عید رضوان است
که در آن ایام خداوند بصفات علیا و اسما حسنی خود بخلق تجلی فرموده
و عید رضوان عیدیت که در آن روز میرزا دعوی خدائی کرده و تخریج آن را
در کواکب الدریه از صفحه ۵۸ تا ۶۰ نوشته خلاصه این است که روزی دوم

نو روز بغداد و در باغ نجیب پاشا دعوی خدائی و پیغمبری و امامت
و غیره نمودند و توضیح این مقال آنکه چون دولت عثمانی امر داد که میرزا را
از بغداد تبعید و روانه اسلامبول نمایند ایشان را از منزلی که بودند بردند
در باغ نجیب پاشا و آن روز چهارشنبه بیست و دوم اپریل ۱۲۷۳ م
مطابق شوم ذی القعدة ۱۲۷۳ بود و سوم می ۱۳۰۳ یعنی ۱۳ ذی قعدة ایشان را
از آنجا حرکت به اسلامبول دادند و آن ایام را عید رضوان نامیدند
آنجا میرزا دعوی خدائی کرد بموجب آیه قبل -
دوم روزی است که ما بمشرف خود سید باب را فرستادیم که بدین اسم
اعظم مردم را بشارت دهد از این هم معلوم میشود که میرزا خود را پیرو
باب نمیداند بلکه باب را بمشرف خود میخواند و در صورتیکه در صفحه ۳۲ کتاب
اقدس مینوسد افا تر نیا سماء الهیات بانجم الایقان کتاب بیان
را آسمان و ایقان راستاره گفته کتاب ایقان در اثبات بیان نگاشته
و در آن کتاب صفحه ۲۱۰ چاپ مصر و صفحه ۱۴۸ چاپ هند خود را عید فانی
نقطه اولی معرفتینا ید اینجا نقطه اولی را بمشرف خود میخواند و دو عید دیگر در
در دور و ز است امعنی این جمله درست فهمیده نمیشود زیرا اگر صریح بیان
بهاد و عید است چگونه در اینجا چهار عید میشود خوشا بسعادت کسی که در هنگام

شود بر روز اول از ماه بهاء که خدا برای این اسم اعظم قرائش داده خوش
بمال کسیکه نعمت خدا را بنفس او ظاهر و هویدا بکند او اول ماه بهاست
در آن روز (نوروز) نفوس حیات به ممکنات مرور میکنند و میوزد بگو که عید
اعظم سلطان عید بهاست در آن روز ذکر نعماء الهی کنید که خواب بودید از
نسبات وحی او بیدار گشتید و بسبیل واضح روشن هتدی شدید
(در شان این ایام آیات و الواح بسیار نازل فرموده اند که بسبب
طوالت ما از درج آن صرف نظر نمودیم خلاصه ای از آن در رساله گنجینه احکام
و حدود صفحه ۱۱۲ به بعد نگاشته اند) و تکیه بر بیض شوید با طباء حاذق رجوع
کنید (گمان میفرموده که بغلند یا بیطار رجوع میکنند خوب بود می نوشت
هر وقت گرسنه شدید غذا بخورید اگر چه جای دیگر نوشته اند) ما اسباب
را از شما سلب نکرده ایم بلکه اثبات نموده ایم (یا نتوانستند یا نهایت
لی لطفی فرمودند) خدا بکرس واجب کرده بود که اشیائی نظیر و بی عدیل
خود را در محضر ما بفرستد ما بختیدیم و صرف نظر فرمودیم از فضل خود چونکه
معطی و کریم هستیم.

قبل از آنکه تاملی در احکام فوق کرده به بینم چه میگوید مختصری از

واقعات بعد از تبعید از بغداد لازم است ذکر کرده بعد رجوع با حکام و
دستورات بهاشود.

خلاصه اینکه وقتی که حسب الامر دولت عثمانی (ترکی) ایشان را در ولایت
جایگزین نمودند سید محمد اصفهانی و آقا جان کج کلاه و میرزا رضا قلی که
از مخالفین بهاء و طرفداران ازل بودند و طرف غضب بهاء واقع شده بودند
نصیر بغدادی که آن روز با موسوم به حاجی عباس بود و یکی از دزدان و لوطیهایی
مشهور بغداد بود و مطیع عبد البها (عباس افندی) زیرا که میگویند حضرت
عبد البها در سن پانزده سالگی نصیر چهل سال را تبلیغ کرده و بقول بهائیان
عاشق عبد البها و میر غضب بهائیان بود او را از بیروت برای قتل اشخاص مذکور
احضار نمودند و از قرار یک بهائیان میگویند این نصیر چند نفر را بری خاطر بهاء و
عبد البها قتل رسانیده که از آن جمله ملا رحیب علی قهیم برادر زن سید باب
بوده که او را در کر بلا بشرحی که پرو فیس برادون در صفحه ۲۰ کتاب خودش
نقل نموده قتل نموده لیکن وقتی که نصیر یا حاجی عباس آمد بنا بمصالحی بهاء از
قتل آنان منصرف شد و بعد استاد عبد الکریم خراط. استاد محمد علی سنائی
اصفهانی. استاد احمد و مشیره زاده اش میرزا حسین تاجر کاشانی. آقا محمد ابراهیم

کاشانی و میرزا جعفر یزدی و آقا حسین کاشانی طباطبائی این هفت نفر روز دوازدهم ذی قعدة ۱۲۸۴ که بعد از ظهر بخانه مخالفین خود ورود نموده و سه نفر مذکور یعنی سید محمد اصفهانی و آقا جان کج کلاه و میرزا رضا قلی را بقتل رسانیدند حکومت عکا از تفتیه مطلع و هفت نفر فوق الذکر را با حضرت بهاء الله و پسرانش عباس افندی (عبدالبهاء) و محمد علی افندی و میرزا محمد قلی برادر بهاء و آقا جان کاشانی ملقب بخادم الله را چهار ساعت از شب گذشته گرفته بداره حکومتی بردند. بهاء الله را بادولپه و یک برادرش تبعید نمودند یعنی بهاء و محمد علی افندی را در شاهوردی خان و عباس افندی برادر بندر و میرزا محمد قلی را در جای دیگر حبس کردند ولی خادم الله و سایر اصحاب را در محبس سخت زنجیر کردند و محلی را که مشرف به بندر و نزدیک منزل یاوردی بخانه بود جهت بهاء الله و پسرانش تعیین نمودند پس از سه روز ایشان را برای استنطاق حاضر کردند مدت حبس اصحاب شش روز بود (عجب اینست که خدا محبوس بندگان شد) و باقی را که میت و شش نفر بودند شاه وردی خان فرستادند و حبس آنان ششماه و شش روز طول کشید و هفت نفر قاتل محکوم به حبس طولانی و چند نفرشان هفت سال و باقی پانزده سال محبوس شدند این است

اعمال خدایا پیغمبر عصر جدید (باری اینگونه قلمها بسیار است اگر میخواهید) کاملاً مطلع شوید لازم است کتاب پروفسور برادون را بخوانید در هر صورت آخر دولت عثمانی (ترکی) از اعمال ناشایست ایشان به تنگ آمده فرمان ذیل را برای تبعید ایشان جاری فرمود که ذیلاً عین فرمان که بزبان ترکی است نقل میکنم

(نقل فرمان سلطان عبدالعزیز پادشاه عثمانی)

دستور کرم و مشیر منظم نظام العالم مدیر امور المجهود بالافکار الشاقب متمم جهام الامام بالمرای الصائب مهندس بنیان الدولة والاقبال مشید ارکان السعادة والاجلال المحفوف لصفوف عواطف الملك الاعلى ضبطیه مشیری الوب برنجی رتبه مجیدی نشان ذیشان حائز و حامل اولان وزیرم حسین پاشا ادام الله اجله و فخر الاسماء الکرام معتبر الکبیر الفخام ذو القدر والاحترام صاحب العز والاحتشام المختص بغيره رعایت الملك العلام میرمیران کرادن عکاسخا غی متصرفی در درنجی رتبه مجیدی نشان ذیشان تنک حائز و حاملی هادی پاشا ادام اقباله و قدوة النواب المتشرعین عکانابی مولانا زید علیه توفیق رفیع بملایونم واصل اولیحق معلوم اوله که مقدماً ایرانده بابی نامیل بر مذہب ظهور ایده

رک. بونکر شیخزندان بعضی لرینه ایران دو تنجه مجازات ایدلیدی مثللو
برازی ده طرد و دفع الوند قلمری جهتل بونکر دن شیخ میرزا حسین علی و
صبح ازل و برادر لری و رفقای سی جمله ادرنه یه گوندلشدی مرقوم شیخ خمین
علی صبح ازل ایله رفقا سندن طوبیجی قائمقام نقندن مخرج آقا جان بک
(میرزا آقا جان خادم الله کاتب وحی) ایله قره باغلی شیخ علی سیام (سیاح
حاجی سیاح است که سیام نوشته) و خراسانی میرزا حسین نام دیگری مگر
قاسم و محمد قدوس (غیر از قدوس مشهور است که قلمه طبرسی گشته شد
و عجب الغفار و درویش علی و اصفهانی محمد باقر نام شخص دیگر مخبرات
مفسد نکارانه لری و قورع بولد یعنی استخبار اولو نوییل اشخاص مرقومه
اخذ و توقیف ایله دیوان احکام عادل مد تشیکل اولنان قوم سیونده
تمقیق اولوند یغنده یدلرنده بولنان کاغذ و رسالک ملول لالری
و کند و لک احوال و اتمال لرینه نظر مرقوم شیخ علی صبح از لک کند و
عزلی و فلسی بر کتاب نزولندن بختلر بر نوع و نوع متضمن مهدیک
او عا سنده بولوند یعنی اگلا شمش بونکر لور باب ضلالت شویولده

حرکت تیار لری جابل اولان بر طاقم اهل اسلامک اغفالی مقصدینه بنی اولد
یغنه بناء دیوان حرب احکامی اقتضاسیج مرقوم لری نفی ابدایله مجاز لری
لازم گمش و اگرچه مرقوم لری علی صبح ازل امر لریه مقتدی اولملرینه نظر
برنجی طوپخانه عامرة قائمقام نقندن مخرج سلما سلی آقا جان یک (میرزا
آقا جان خادم الله کاتب وحی) ترویج افساد لریینه خدمت ایلش
اولسندن ناشی ایکنجی قره باغلی شیخ علی سیام (سیاح) و خراسانی
میرزا محمد حسین نام دیگری مگر قاسم و مرقوم علی صبح از لک و کیلی قدوس
و اصفهانی محمد باقر و شیخ میرزا حسین علی و صبح از لک برادر لری میرزا موسی
و میرزا محمد قدوس و احباب سندن عجب الغفار و خدمتکار لرندن درویش
علی نام کیم لری دخی فضل اتباع و اقتدا ایله اوچینجی درجه ده طو قلمری
لازم کلورایسه ده عبارة قانونیه ده علی الاطلاق اول اتفاقلر ده بولنان
کیمسه ره صراحتی بولمنق ایچون درجه تعینیه لزوم کو سترمه مش ایدلیدن
جمله سنک محل بعیده یه نفی ابدایله دفع و تعزیه و فقط قانون جنرا
احکامی حکمجه نفی ابد جزاسی جسی جامع اولد یغندن بونکر کیده جکری عللر
جلس اولنلر مرایسه فراد و یا خود مملکت ایچر سینده گونه رک بر طاقم کسافی

اضلاع اجتناب از اید جنگلینه بناء قلعه بند صورتیله محبوس بولون دیریل چقلرنیه
ضمیمه تربیت مجاز املری قلمسی قومسیون مذکور جانبدن یا مضطربیان
اولتمش اولوب واقعا مرقوم بولند قلمری محله ده کرک املی و کرک بریریل
اختلاط ایتدیریمه ملک اوزره قلعه ایچنده برخانه ده اقامت ایتدیریمک
هیچ برکیمه ایل اختلاط ایتدیریمه سنه وائرا مامورین و ضابطان طرفندن
دائما وقت و نظارت اولونمق اوزره اشخاص مرقومه عکا و مانغوسه قلعه
لرینه موبدا نفی و تغریبلری بالقسمب کیفیت طرف شاهانه معرض ایل
لدی الاستیندان برنوال محراجر امسی خصوصه اراده ملوکانه مها تیریزه
اولمش موجبنه اشخاص مرقومندن صبح ازل ایل رفقا مسک قبرس جزیره
سند نفی و تغریبلری لیچون دیگر بر امر شریفیم تصدیر قلمش اولمقین سترکه
مضبیطه شیریش شارالیه ستر مرقومندن شیخ میرزا حسین علی داتاقاجان
بک داد علی محمد قدوس و میرزا موسی و میرزا محمد قلی و درویش علی نام
شخصلری اقتضای وجهه تحت الحفظ موبدا عکایه نفی دارالمرینه
صوف و دیت ایلیه ستر سترکه متصرف و نائب مومی الیه ستر مرقومونک
ادل طرفه و مولنده قلعه ایچنده برخانه ده موبدا منفیا اقامت ایتدیریمه

هیچ برکیمه ایل اختلاط ایتدیریمه سنه مامورین طرفندن بغایت وقت و
نظارت و خطوه واحده محمل آخره حرکتلرینه رخصت اولوب هر حاله
قرار و محافظ لرینه اعتنا و صرف مقدمت و وصول لرینی بیان و اشعاره مجاز
ایل یسنر تحریراتی یوم الخامس من شهر ربیع الاخر سنه خمس و ثمانون
مائتن و الف ۱۲۸۵

خلاصه فرمان دولت عثمانی اینست

که مینویسد

بر رؤسا، دواثر کشوری و لشکری و قضاة که حضرات بابی در ایران
پیداشدند و دولت ایران رئیس و بعضی از اتباع ایشان را مجازات
نموده طرد و تبعید کرد تا اینکه میرزا حسین علی (بهبا) و صبح ازل و برادرانش
در ادرنه جاگزین شدند و رفقای میرزا حسین علی و ازل با هم از در مخالفت
برآمدند و میرزا آقاخان و شیخ علی سیاح و قره باغلی و خراسانی و میرزا حسین
و قاسم سگر و محمد قدوس و درویش علی و اصغهبانی و محمد باقر نام بکارهای
منفدت کاران پر داختند چنانچه دیوان عدلیه و کینسیون تحقیقاتی نمودند و معلوم
شد که کتبی فارسی و عربی بخمال خودشان مبنی بر نبوت و دعوی مهدویت

نازل نموده اند و حرکاتی مبنی بر ضلالت و اغوای مردم مینمایند و مقصد ایشان اغفال مسلمانان است بنا بر احکام دیوان حرب حکم نفی ابدی ایشان صادر میگردد که اشخاص نام برده فوق و احباب و عبدالغفار خدنگار و مریدان ایشان را به محل بعیده نفی و محبوس دارند تا اینکه به اضلال دیگران جبارت نورزند و از طرف ضبطیه (پولیس) مراقبت تامه بعمل آید که با کسی مراد و اختلاط ننمایند و مامورین کاملاً دقت و نظارت کنند مبع ازل و رفقایش را بجزیره قبرس بفرستند و میرزا حسین علی و آقا جان دیگران را تحت الحفظ بعکا نفی نموده روانه دارند و از طرف روسا و دایر کاملاً در این امر مواظبت بعمل آید که با کسی آمیزش و اختلاط ننمایند و در محافظت ایشان بکوشند ۵ ربیع الآخر ۱۲۸۵

این نمونه مختصری از طریق زیر است حضرات است در خاک دولت عثمانی که ایشان را در پناه خود جای داده بود.

عج تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

نظری بکتاب اقدس و احکام بهیسا

کتاب و احکامی را که حضرت بهاء نازل فرموده مرکب از سه قسم

مطالب است (۱) احکامی از قبیل صوم و صلوة و حقوق ازدواج و ارث و صیت و حرمت و اشلها (۲) ادب اجتماعی مانند نظافت و حمام و شست و شو و اکل و شرب و تعلم و تربیت و غیره (۳) خطابات و بلوک و سلاطین بلاد و اقوام و دیگران که قبلاً مجموعه از آن را نوشتم و اکنون هم بتو بیج و یاد آوری آن مبادرت میوزریم.

لیکن باید دانست که احکام آن هم چیزی ما خود از کتاب بیان باب است و برخی از انهم ابداعات بهاء و یارانش چنانچه قبلاً تذکر داده شد یعنی از مضمون کلام بهاء نظام گشت که این احکام را بهاء به میل و رغبت خودشان نازل نموده بلکه بنا بر خواهش احباب و مریدان بوده چنانچه گذشت که مینویسد قد حضر لدی العرش عرایض شتی من الانین آمنو و مسئلوا فیها الخ

عرایض بسیاوی از کسانیکه ایمان آورده بودند در عرش ما رسید یارسانیدند و ما اجابت نمودیم خواهش ایشان را.

اما متعلق به امی بودن که خودش مدعی است قبلاً ذکر شد و کسانیکه امی بودند قبل از بعثت و بعد از بعثت چیزهای ننوشتند و او یکی از خوش

خوشنویسان زمان خویش بوده و خطوط قبل از خدائی یا پیغمبرش موجود است که با دینا زند و مخیره میکنند بعد از آن هم که سبب مرض رعشه دست خطش خوب نبود عبدالبها برای آن بعضی مطالب ذکر فرمود بنجد اینکه چون برادرش ازل با وزهر خورانید و با اینکه بهامید است زهر است برای اینکه نخواست دل شکنی از برادرش بشود خورد ولی امر فرمود در وجودش اثر نکند و نکرد ولی رعشه در دست مبارک پیدا شد (ممکن است اجازت ماندن رعشه هم برای این داده باشد که بطور یادگار بماند و فراموش نشود) یکی از احکام نماز است که بهار امر نموده نه رکعت نماز در زوال و بگوید واصل بخوانند و اکنون آن را متروک داشته نماز را سه رکعت قرار دادند چنانچه در رساله سؤال و جواب متعلق به آن سؤال میشود (رساله سؤال و جواب را تتم احکام اقدس میدانند)

سؤال - در کتاب اقدس صلوة نه رکعت نازل که در زوال و بکبر و اصيل معمول بود و این لوح صلوة مخالف آن بنظر آمده -

جواب - آنچه در کتاب اقدس نازل شده صلوة دیگر است و لکن نظر بحکمت در سنین قبل بعضی احکام کتاب اقدس که از جمله آن صلوة است

در وقت آخری مرقوم و آن در تدمج آثار مبارکه بجهت حفظ و بقای آن بختی از جهات ارسال شده بود و بعد این صلوة ثلاث نازل گشت -
 آنچه به تحقیق پیوسته است آنست که زمانی که بهار از دعوی هر چیز انکار کرده و بدر بار ترکی (عثمانی) و انمود کرده بود که مردی در ویشم و اینها تهمت بمن زده و عمر پاشا را از اسلامبول برای تفتیش این مطلب فرستادند و ایشان هم نوشته جات خود را پنهان نمودند که شت شریفشان باز نشود چنانیکه جای دیگر هم فرمودند وقتی نوشتجات را در زمین دفن کرده بودیم بسبب رطوبت خراب شده انصافاً از دعوی الوهیت گذشته پیغمبری که خود را مربی عالم میدانند اینگونه ترسو میشود و با این وضعیت ندای بهار الله را بلند کرده دنیا ما از عدل و داد میخواهیم برنمایند با این دل و جرئت و عبرت -

گر همین کتب است و این ملا

کار طغلمان تمام خواهد بود

گذشته از این که نماز نه رکعتی که معین بود بسبب پنهان کردن سه رکعت شد و حکم محکم (قد کتب علیکم الصلوة) مہمل ماند خلاصه اینکه نماز سه رکعتی هم منسوخ و نماز یک رکعتی نازل شد که اگر در سه وقت بخوانند

سه رکعت میشود در صورتیکه یک مرتبه هم نینخوانند عبدالبها در لوح میر علی اصغر اسکوی فریدی مینویسند. ای ثابت برپیمان در خصوص صلوة تسع رکعات سؤال فرموده اید آن صلوة با کتبی از آثار در دست ناقضان گرفتار تا کی حضرت پروردگار آن یوسف رحمانی را از چاه تاریک و تاریک آورد. آن فی هذا الخزن عظیم عبدالبها منصرف به آن نه جمیع امانات اینجید را مرکز نقص سرقت نموده و تباخج فی قلبه خار الجوی بین الضلوع والاحشاء وان فی هذا الحکمة بالغه فسوف یظهرها الله للاحیاء اما نمازهای ثلاثه دیگر نیز ناسخ است هر یک معمول گردد مقبول شود و صلوة قبل از آفتاب جائز و علیک التحیة والثناء.

باید دانست که نماز را باب در بیان نوزده رکعت مقرر داشت و بعد به آن را به سه رکعت و بعد به سه رکعت و بعد به یک رکعت تقلیل نمودند انهم اگر کسی بخواند و برای نماز هم کار را آسان نموده میگویند بعبده مرتبه بگوئید سبحان الله ذی الملك والملكوت کافی است.

نماز جماعت هم ممنوع است مگر برای میت و ضو هم اگر اسباب زحمت باشد سه مرتبه بگوید بسم الله الا طهر الا طهر کافی است (آیه ۲۶) است

صلوات گنجینه حدود و احکام برای نماز هم جمال قدم در لوح بشارت فرمودند هر وقت که آن در خود حالت آقبال و خضوع مشاهده نماید بعمل آورد یعنی اگر در تمام عمر هم این حالت پیدا نشد لزومی ندارد (ص ۸) ایضا متعلق به قبله در کتاب اقدس مینویسد و اذا اردت ختم الصلوة ولوا وجوهکم شطری الاقدس المقام المقدس الذی جعله الله مطاف الملاع الا اعلی و مقبل اهل مدائن البقا و مصدر الاسرار فی الارضین و السموات (آیه ۱۴) از عبدالبها متعلق به قبله سؤال شده در لوحی جواب میدهد.

در خصوص محل توجه مرقوم نموده بودید بنص تاطع الی محل توجه مطاف ملا اعلی باستان مقدس کبریا (مقصود مدفن بهار است) و روحی و ذاتی و کینونی لثرا به الفدا عجز بیان عتبه مقدسه توجه جایز نه ایاک ایاک ان فتوجه الی غیره و محل توجه این عبد آن مقام منزله مقدس است لعمری اذنه لمسجدی الاقصی و سدس قی المحسن و جنتی الطیب و مقصدی الا اعلی و البها علیک. نماز هم مبارک از جمله تیسبت مبنی بر دعوی

الوہیت خودش ولی بہم ربطی ندارد مثلاً یک جملہ از نماز اینست (شہد
 اللہ انہ لا الہ الا ہو لہ الامر والخلق قد ظہر مشرق
 الظہور ومکلم الطور) جای تامل است کہ فاعل ظہر کیست
 اگر فاعل ظہر خدای غیب است مکلم طور کہ مفعول میشود چہ کار است
 گوید و خدا در اینجا قائل شدہ - میگوید خدا مکلم طور را ظاہر کرد آیا مکلم
 طور غیر از خداست کسی کہ با موسی در طور تکلم کرد آن خدا بود پس خدائی
 کہ بہا ظاہر کردہ کیست و بہا اگر خدا نیست چرا مکلم طور است و در
 قصیدہ عزنی در قافیہ کہ بیج عزنی ہم از آن سر در نمیاورد بہزاران
 خدا قائل شدہ میفرماید -

کل الالوہ من سر شئ امری قالہ

وکل الرب من طلع حکمی تربت

ارض الروح بالامر بی قد مشی

وعرش الطور قد کان موضع طئنی

یعنی ہمہ فدایان از رشح امر من خدا شدند و کوہ طور بقدم من مین
 شد در خصوص سجدہ نینزد و جملہ مناقص دارد کہ قابل تامل است

در یک آیہ یا جملہ میفرماید (قد اذن اللہ لک السجود علی کل
 شئ طاهر) آیہ ۲۵ خداوند اجازہ دادہ سجدہ کنید بر ہر چیز پاک -
 و در جملہ یا ایہ دیگر میگوید قد لغسست الاشیاء فی بحر الطہارۃ
 تمام اشیا در بحر طہارۃ (یا طاہر کننده) غوطہ ور شدند - بنفاد آیہ دوم
 تمام اشیا حتی فقلہ سگ ہم در دریای طہارۃ و پاکی غوطہ ور گردید و باید -
 بچیز نجس در عالم قائل نشد ہمچنین طاہر است و در آیہ اولی میفرماید
 خدا حکم دادہ کہ سجدہ کنید بر ہر چیز پاک اینجا باید بگوئیم خدای قدیم حکم
 دادہ کہ بر ہر چیز پاک سجدہ کنید و خدای جدید میگوید ہمہ چیز پاک است
 یا اینکه بگوئیم خدای قدیم فرمودہ بود بر چیز پاک سجدہ کنید لیکن ما ہمہ
 چیز را در دریای طہارۃ خود پاک گردانیدیم - چنانچہ در آیہ ۲۲ کتاب
 اقدس ہم میگوید نماز باطل نیست و از اینکہ استخوان حیوان ہمراہ داشتہ
 باشید یا پوشیدہ از چیز ہائی مثل سمور و سنجاب و غیر ہا کہ در قرآن
 ہی شدہ باقی را خوانندگان نکر کردہ از تناقص این دو جملہ نمیخواہند

روزہ نوزدہ روزہ

باید دانست کہ اساس مذہب باب و کتاب بیان بر نوزدہ قرار

یافته ابواب آن نیز نوزده و واحد های آن هم نوزده است و سال را هم بر نوزده ماه تقسیم کرده و هر ماه ایشان هم نوزده روز است شرح و بسط زیاده در آن باعث طول و مقصود ما اختصار است لهذا خلاصه کلام اینست که بعضی میگویند چون ظهور باب و بهادر قرن نوزده عیسوی بوده بدین لحاظ بنا هر چیز را بر نوزده قرار داده لیکن اصل این است که ایمان آورندگان اول پیغمبره نفرو با خود باب نوزده بودند از این سبب عدد نوزده مقدس شده و اسامی آن اشخاص از این قرار است -

- (۱) حاجی ملا محمد علی بابر فروشی قدوس (۲) ملا حسین بشروی باب
- الباب (۳) آقا محمد حسن برادر باب الباب (۴) میرزا محمد باقر کوچک
- (۵) ملا علی بطامی (۶) قره العین (۷) شیخ محمد ابدال (۸) سید حسین نیردی
- کاتب دمی (۹) میرزا محمد نیردی روضه خوان (۱۰) سید هندی (۱۱) ملا محمد خونی
- (۱۲) ملا خدا بخش تو چانی (۱۳) ملا جلیل رومی (۱۴) ملا باقر تبریزی -
- (۱۵) ملا یوسف اردبیلی (۱۶) میرزا باقر قزوینی (۱۷) میرزا محمد علی قزوینی
- (۱۸) ملا حسن بکستانی با خود باب نوزده تن میشوند از این سبب
- بنیای هر چیز را بر نوزده گذارند متی مهر زن را و اسامی ماهها را هم از

دعای سحر که شیعیان در سحر ماه مبارک رمضان میخوانند اتحاد کرده اند و آن دعائیت اللهم انی اسئلك من بهائك با بهاء و کل بهائك بهی اللهم انی اسئلك ببهائك كله اللهم انی اسئلك من جمالك باجماله و کل جمالك جمیل اللهم انی اسئلك بجمالك كله اللهم انی اسئلك من جلالی با جماله و کل جلالی جلیل اللهم انی اسئلك بجلالک كله الخ چنانی که گذشت و اسامی ماهها نیز از این قرار است -

- ۱- شهر بهار ۲- شهر الجلال ۳- شهر الجمال ۴- شهر الغظه ۵- شهر النور
- ۶- شهر الرحمة ۷- شهر الکلمات ۸- شهر الکمال ۹- شهر الاسماء ۱۰- شهر الغرة
- ۱۱- شهر المشیة ۱۲- شهر العلم ۱۳- شهر القدره ۱۴- شهر القول ۱۵- شهر المسائل
- ۱۶- شهر الشرف ۱۷- شهر السلطان ۱۸- شهر الملک ۱۹- شهر العلاء

اسامی ایام ماهها هم از همین رویه است اول یوم البها و یوم الجلال الخ اسامی ایام هفت نیز از این قرار است یوم الجلال یکشنبه یوم الجمال دوشنبه یوم الکمال سهنبه یوم الفضل چهارشنبه یوم العدل پنجشنبه یوم الاستقلال جمعه یوم الاستقلال -

نظر باینکه در اول آن اسم به آمده نوزده اسم از این دعا انتخاب کرده و ماههای خود را به آن موسوم ساخته و ابتدا سال را از اول نوروز یعنی اول فروردین ماه جلالی که مطابق بابیت و یکم مارج است قرار داده ماه آخر را یعنی نوزده روز قبل از عید نوروز را اول ماه رمضان قرار داده این نوزده روز را باید روزه بگیرند و روز عید نوروز عید رمضان ایشان خواهد بود. و پنج روز قبل از درود شهر العکاک ماه روز است آن را ایام خوانند بسبب اینکه چون سال را بر نوزده ماه و ماه را بر نوزده روز تقسیم کنند جمع آن ۳۶۱ روز میشود بنابراین در هر سالی پنج روز را بین ماه ۱۸ و نوزده ایام بدارند چنانچه در لوح خلیل که از کتاب هیاه کل سؤال کرده مینویسد (ما مسئلت فی الایام انا جعلناها منظمه البهاع فی ملکوت الانشاء لذاما تحددت مجدود السنه والشهور تا اینکه مینویسد کذلک حکم مولی الانام) و این جا باب مولی الانام است جای دیگر بشر اوست، روزه را هم اگر بخوانند بگیرند لیکن بهادر مرکز خود برای تظاهر با سلام ماه رمضان را روزه میگرفت و به تمام اتباع تاکید میکرد که صائم شوید حتی اصرار داشت

که جدا صائم باشید زیرا میترسید که اگر اندکی سخت نگیرد آنها در کار سستی کنند و روزه را افطار نمایند و کار او را خراب سازند و این حالت تا آخرین نفس حیات بهاء ادامه داشت حتی مشهور است مشکین قلم که از صحابه خاص بود بلحن مزاح گفته بود بناء بر مثل مشهور که میگویند (شخصی گفت مادعا کردیم مادرمان بمیرد و پدرمان زنی جوان بگیرد تا وسائل راحتی ما فراهم گردد اما دعای ما معکوس مستجاب شد پدرمان مرد و مادرمان شوهر جوان گرفته بزحمت افتادیم) ماهم بابی شدیم که از زحمت روزه سی روزه خلاص شویم حالا از طرفی در ماه رمضان بما میگویند حکمت اقتضا دارد که روزه بگیرید و تظاهر با سلامیت کنید از طرفی هم نوزده روز قبل از نوروز بما میگویند روزه بگیرید (حباً لجمالی) تا این شریعت تأسیس شود. این مزاح مشکین قلم هم که صورت جدی بخود گرفته شاید دو نتیجه داده باشد یکی آنکه بهادر ازواج اباد را حرام کرد که کسی هوس بزن پدر خود نکند و الا شاید خیال نداشت این یکی را هم اسم بهادر و قصدش این بود که مطلقاً مردم آزاد باشند و اشتراک فراش را کاملاً اجازه دهد. دیگر آنکه اجازه داد که روزه نوزده روزه شریعت

بهار را افطار کنند ولی روزه رمضان را بگیرند که مشت آقا در بلاد عثمانی باز نشود حتی اینکه پسرش عبدالبهات تا یک هفته پیش از فوتش بجامع میلین رفته با امام اهل سنت اقتدا میکرد و دست بسته نماز اسلامی میگذاشت و اظهار تبعیت اسلام مینمود و حتی طنبه بر تشیع میزد و بقبضه و افندیها میفهمانید که چون ما از طریق تشیع برگشته براه تسنن قدم گذاشته ایم مردم با ما دشمنی میکنند.

چون بهار بسبب ضعف پیری ناتوان شد مریدان ترس آن را داشتند که روزه وجود مبارکش را بیازارد متفقاً عریضه نوشته و سوغندهای غلظت داشتند و خوردند که اگر وجود مبارک سختی صوم را برای این تحمل نمیکند که ما افطار نکنیم با همه قسم میخوریم که روزه بگیریم مشروط باینکه یکبار مبارک خود را بسختی صوم بتلا نفرمایند. انعریضه را جمعی امضا کرده تقدیم نموده لیکن بهار روزه نوزده روزه را (جائزهای) در روزه سی و نوزده روزه و لاخونا للقتال جاری فرمود.

گذشته از آن در سؤال و جواب سؤال میشود که اگر عید مولود یا بعثت در صیام واقع شود بخش صیام

جواب. اگر عید مولود یا بعثت در ایام صیام واقع شود حکم صوم در آن یوم مرتفع است. بعلاوه کسی که در شهر صیام باشد شغال شرافه مشغولند صیام ایشان عفو شده جائی دیگر از صوم و صلوة مرغوبه سؤال شده میگوشد عند تکسر جایز نیست. عید صیام روز نوروز است چنانچه در کتاب اقدس آیه (۴۰) میگوید وجعلنا الیوم عیداً لکم این بود مختصری از کیفیت روزه بهار که ذکر شد.

گفتن الله بهار در کتاب اقدس آیه ۴۸ حکم شده که هر روز نود و پنج مرتبه باید الله بهار گفت.

ج

ج بهائیان عبارت از طوائفی یکی از دو خانه - خانه باب که در شیراز است یا خانه بهار که در بغداد بود و آن را چون غصب شده بود مالکینش بحکم عدلیه گرفتند در کتاب سؤال و جواب مینویسد.

سؤال. از حج.

جواب. حج یکی از دو بیت واجب دیگر بستمیل شخص است که غرضیت حج نموده.

سؤال - مجدداً حج استفسار شده بود -

جواب - حج بیت که بر رجال است بیت در بغداد و بیت لفظ در شیراز مقصود است هر یک را که حج نمایند کافیست هر کدام نزدیکتر بهر بلد است اهل آن بلدان را حج نمایند در کتاب اقدس در آیه شصت و هشت ینوب قد حکم الله لمن استطاع منكم حج البيت دون النساء الخ در کتاب اقدس در آیه (۱۰۷) از تراشیدن سر نهی شده لیکن در سوره حج (لوح شیراز) امر مینماید که شراب را بزین و ناخن را بگیر و سر را تراش (تفصیل حج را جای دیگر مینگاریم) این را نیز باید دانست که این گروه همیشه احکام خود را مخفی میدارند و ناممکن است نمیکند از بد کتابشان بدست غیر بیافتد و حکمت آن نیز معلوم است -

یکی از حکمهای کتاب اقدس اینست که میگوید (من احرق بیتاً متعمداً فاحرقوه آیه (۱۳۰) یعنی هر کس خانه کسی را عمدتاً بسوزاند او را بسوزانید - این حکم را کسی که زره عقل داشته باشد نمی پذیرد که سوزاننده خانه ای که از چوب و سنگ است یا از نی و بوری یا او را باید بسوزاند اگر این را هم تاویل کنند که مقصود از ساکن خانه باشد باید گفت حکم ناقص و مبهم است -

یکی دیگر از احکام و وجوب گفتن روزی نود و پنج مرتبه الله بها است

با وضو و چنانچه در کتاب اقدس آیه چهل و هشت مینویسد - قد کتب لمن دان بالله الدیان ان یغسل فی کل یوم یدیه ثمر وجهه ویقعد مقبلاً الى الله ویذکر خمساً و تسعین مرة الله ابها کذلک حکم فاطر السما اذا استوی علی اعراش الاسما بالقطعة والاقتدار - لیکن در باب پنجم از واحد ششم بیان گفتن الله ابها سلامی است که برای زنان مقرر شده و سلام مردان باید بگویند الله اعظم در جواب او باید گفت الله اکبر لیکن حالا الله ابی سلام عمومی شده متعلق به نماز و روزه و حج سطر چند نوشتیم و خوانند متعلق به زکوة هم بقول آقای آواره صاحب کشف الحیل عایدات بیت العدل یا مالیات بهائیان بموجب کتاب اقدس اینست - (والذی تملک مائة مثقال من الذهب فقتلته عشر مثقالاً الله خا طر الارض و السماء) هر کس مالک بشود صد مثقال طلا پس نوزده مثقال آن مال خداست متعلق به این امر در اقدس چندین آیه نازل شده یعنی از آیه ۲۲۷ دولت و بیت و هفت تا آیه دولت و سی و سه در امر و تاکید آن میباشد لیکن پس

از آن چون دیدند مریدان بیشتر به نفع رسانی مایلند در رساله سؤال جواب فرمودند هر کس نوزده شقال مالک شد باید حقوق بدو چون کسی که نوزده شقال مالک میگردد تعدادشان بیشتر از کسی نیست که صد شقال مالک میگردد و ندیچرا که از نوزده بهمان حساب صدی نوزده باید بپردازند و بعلاوه آیتند هم از منافع حاصل از نوزده هم باید حقوق بپردازند اصل سؤال و جواب نیست سؤال - از نصاب حقوق الله.

جواب - نصاب حقوق الله نوزده شقال از ذریع است یعنی بعد از بلوغ نفوذ باین مقدار حقوق تعلق میگردد و اما سایر اموال بعد از بلوغ آن باین مقام قیمة لا عدد و حقوق الله بکثره تعلق میگردد مثلاً شخصی مالک شد هزار شقال از ذریع را و حقوق آن را ادا نمود و بران مال دیگر حق الله تعلق نمیگیرد مگر بر آنچه تجارت و معاملات و غیره بآنها بیفزایند و بحسب نصاب برسد یعنی منافع محصولة از آن در این صورت بما حکم به الله باید عمل شود الا اذا انتقل المال الى يده اخرى اذا يتعلق به الحقوق كما يتعلق اول مرة و در الوقت حقوق الله باید اخذ شود نقطه اولی میفرماید از بهاء کل شیء که مالکند باید حقوق الله را ادا نمایند و لکن در این ظهور اعظم اسباب

بیت و بیت مسکون را عفو نمودیم یعنی اسبابیکه مایحتاج به است (تکامل نشاء) سؤال - در الواج الهیه نازل شده هرگاه کسی مالک شود معادل نوزده شقال ذریع را باید حق الله را از آن ادا نماید بیان شود از نوزده چه قدر داده شود.

جواب - حکم الله در صد نوزده معین شده از آن قرار حساب نمایند معلوم میشود بر نوزده چه مقدار تعلق میگردد.

ولی باید دانست که مالیات بهائیان یا عایدات بیت العدل منحصر به همین صدی نوزده نیست بلکه از زنا و ارث و غیره باینز هست چنانچه شرحش خواهد آمد باید بپردازند.

مزا و جت و بکارت

تعدد زوهمات را بهاء در کتاب تادوزن جایز دانسته آیه صد و چهل و دو (۱۴۲) ای کما ان تجاوز عن الاثنتین الخ ولی عبد البهاء برای اینکه نزد او پائینها بگوید ما به تعدد از دواج قائل نیستیم در لوح مسنن روز بزرگ مینویسد نبص کتاب اقدس در تزیین فی الحقیقة توحید است زیرا مشروط به شرط محال است ولیکن خود شما

در یک وقت سه زن داشته (۱) مادر عباس افندی و مادر سلطان خانم که بعد ملقب به بهاییه و اخیراً بورقه علیا مشهور شده است (۲) مادر میرزا محمد علی غصن اکبر و میرزا ضیا الله و میرزا بدیع الله که مغضوب عالمه عباس افندی (عبدالبهاء) واقع شدند و مشهور به ناقضین میباشند (۳) گوهر خانم کاشانی مادر فروغیه خانم زن سید علی افغان ولی بعد که دید به این سه زن نمیتواند اکتفا کند چرا که مستعمل شده و فرزند آورده و حکم دیگری جاری فرمود که (من اتخذ بکراً لخدمته لا بائس علیه) هر کس دختر بکریا برای خدمت خود بگیرد براوهرجی نیست یا عیبی ندارد اینهم مبهم است با اینکه عملاً متعلق بهجالیه خانم برادرزاده محمد حسن خادم ظاهر گشته که او را بهادر برای خدمت خود اختیار کرد و پس از آنکه بالغ شد

بکارت بچه کارت میخورد - در سؤال و جواب سؤال میشود که اگر کسی دختری را گرفت و با گره نیافت حکمش چیست؟ جواب میفرماید در این مقام سترو عفو شامل شود عند الله سبب اجر عظیم است و این جمله بکارت بچه کارت میخورد برای مبلغین راه آسایش راحت فرام کرده که حدی

بر آن متصور نیست و از این حکم چه مفاسدی پیدا میشود خود خواننده باید فکر کند ما از تمام حکایاتی که متعلق به این حکم تاکنون شنیده ایم از عشق آباد - یزد طهران و غیره متعلق به مبلغ و مبلغه و دختر فلان و بهمان خواستیم و چیزی نمی نویسیم -

حکم مسکرات افیون

کتاب اقدس برای منی از مسکرات فقط این آیه نازل فرموده
ليس العاقل ان يذهب العقل الخ آیه دویت و هتاد و هجا
(۲۷۴) آیا ممکن است این حکم را مانع مسکرات دانست چنانچه مبلغین بیان مینمایند مقصود اینست که افراط آن بد است کش عقل را زایل نمیسازد - حکمی را گفتند که چون مسکرات کش نافع و مقوی دماغ است خوب است ترویج شود و از افراط آن جلوگیری گردد فرمود باید پرهیزند از چیزی که کش زیادتی میطلبد و زیادش مضر است (تالستوی) گمان نمیکنم یک نفر از رئیس و مرئوس ایشان باشد که ننوشد از پیر و جوان چنانچه ورقه علیا برای رفع کالت مبلغ مبلغ (اداره) بدست یکی از خدمه بقول اداره شراب شور و تخبه کور شراب میفرستد و میگوید این از همان

است که خود سرکار آقا مینوشد و ظل السلطان بیان نموده که در پاریس
شبی با عبدالبها هم پیاله شدیم لیکن تعلق با فیون میفرماید (حرم علیکم
المیسر والا فیون) و جای دیگر میفرماید (من شرب الا فیون)
خلیس منی) با اینکه این حکم را دیگران هم داده اند اول اسلام است
که تعلق به میسر صریح صرام فرموده و بابی با هم و خانیات را حرام میدانند
اخبار یون شیعو نیز در دغانیات متاخذ و لی در هر صورت این یک
حکم با اینکه مل بران هم نمیکند حکم خوبی است عمل نه کردن ربطی بقانون گذارند
لیکن سود (بیج را حلال قرار دادند) رجوع شود به لوح زین المقرین که ابتدای
آن این است "اکثری از ناس محتاج به این فقره مشاهده میشوند چه اگر
رجی در میان نباشد امور معطل و معوق خواهد ماند.

از دواج

حکم از دواج را خوب آسان فرموده که حقیقت به نفع امت
یا بندگانش تمام میشود چه میفرماید حرمت علیکم از دواج ابائکم یعنی حرام
شد است بر شما زنهایی پدران شما - پدران هم زن پدر پدر که یقیناً قابل
استفاده نوه نخواهد بود مگر بطور اتفاق باقی میماند زن پدر که مادر یا مادر

اندر باشد و باقی اقارب از خواهر و خواهرزاده خاله و عمه و دختر و دخترزاده
همه مباح میشود اینهم هر جا که بملین مقابل با یک شخص سادو می شود میگویند
حرمت مابقی را که به الله ذکر نفرموده برای تاسی باسلام است لیکن
باید دانست که اسلام از دواج ازواج آب را طال شمرده بود که ذکرش لازم شود ولی
از مفاد این حکم ظاهر است که ازواج آب بابتبب احترام پدران است و باقی
اقارب حلال شمرده شده در سؤال و جواب هم تعلق بهین مسئله
سؤال شده.

سؤال - از حلیت و حرمت نکاح اقارب -

جواب - این امور هم با مناسی بیت العدل راجع است این نیز
جمله دیگر است که حکم از دواج اقارب بیکه در کتاب ذکر شده موکول بانها
بیت العدل موهوم گردد بر فرض اینکه بیت العدلی هم تشکیل یا بد انتخاب
ایشان اختیاری نیست زیرا ولی امر حق عزل و نصب ایشان را دارد
و بیت العدل هم گاهی برخلاف کتاب اقدس حکمی نمیتواند بکند خصوصاً
اینکه خودشان خواهان این طریقه آسان باشند و برخلاف تمام انبیاء
سلف احکام ایشان موقوف به رای یک کمپانی دین سازی میشود که

باینج عذری نمیتوان آن را درست کرد و انگهی با تصریح این جمله آیه کتاب
اقدس چه میشود که مینویسد (لویحل ما حرم فی الانزل الانزال
او بعکس لیس لاحد ان یعترض علیه) و این تبصره برای رفع
همان اعتراض است که در حلیت دختران و خواهران وارد بوده و هست
و نشاء این حکم از سید باب است که در کتاب جزایم گوید "خواهر و برادری
که قبلاً یک دیگر را ندیده باشند اگر از دواج کنند ضرری ندارد) و بعد از
آن به خود را در تو سعه دادن آن حکم محقق دانسته و کار را یک طرفی کرده
همه را حلال و جایز شمرده حالاً دیگر ما کار نداریم به بعضی بیانات متعلق
میرزا محمد علی غصن اکبر و میرزا یحیی ازل و بعضی مطالب که ذکر آن شرم
آورد است تا جایکه عمه عبدالبها در کتاب خودش مینویسد که بهنادختر خود
سلطان خانم را زینت کرده برای ازل فرستاد که آن عمو این برادر
زاده را تصرف کند و دوستی ایشان بدین پیوند جدید مستحکم گردد و ازل
قبول نکرده مرجوع داشت رآن سلطان خانم همین ورقه علیا است یا دیگری
نمیدانم) هر صورت خواهر عبدالبها بوده و سطلابی دیگر که ناقضین متعلق به
مادر شوقی افندی و عبدالبها میگویند بماند.

لواط

حکم دیگری که حضرت بهاءالله متعلق به امر و بازی نموده و به یک
آیه خیلی مختصر مضحک خاتمه داده و خدمتی بزرگ به مبلغین خود کرده که در سفر
و حضر آسوده باشند اینست که میفرماید (انا نستحي ان خلد کس حکم
الغلمان) آیه (۲۵۳) معلوم نیست از کدام جنبه آن شرم فرموده با اینکه
لا حیاء فی الدین و متعلق به حیض زن بیان میکند (حین ما یجذبن
الدم) خوب بود میفرمود بسبب کثرت بدی آن شرم میکنم پس ظاهر میشود
که نخواسته اند این عمل را جزو منیبات قرار دهند آیا مسئله باین مهبی را
قابل توجه ندانسته اند تا اینکه موقع بدست کس نیکه به رؤسای ایشان بعضی
حرف ها میزنند نیاید پس از اینکه در سؤال و جواب مجدد در سؤال و
جواب پرسیدند به ایهام برگذار نموده حکم آن را به بیعت العدل موهومی
که ذکر شد واگذار فرمودند.

متعلق به ناصر افندی پسر خاله شوقی افندی آنچه بین بهائیان مصر
مشهور است باید از آنها پرسید چنانچه میگویند از او پرسیدند چرا
ترک این حرکات ننکین نمیکنی جواب داد جمال مبارک (بها) نهی نفرمودند!!

مادیکر از مطالبی که متعلق به سید اسد اللہ قمی آن مبلغ مشہور ہم کہ معلم شوقی افندی ہم بود و در دورہ زندگانی ہشتاد سالہ خود زن نگرفت و چندین مرتبہ رسوا شد و حاجی سید ہاشم کفاش یزدی در کار و انصرای میبید کہ میخواست از امر بہاء برگردد و محفل بیان یزدی اورا نصحت کردند کہ این نقلی ندارد و مانع حقیقت امر نمیشود و حکایت مبلغین در طهران و و دو نصیحت حاجی امین کہ اگر کاری میکنی مستور دار و غیر ہا کہ ہزاران است صرف نظر میکنیم۔

زنا و سرقت

در کتاب اقدس حد زنا را نہ متقال طلا قرار دادہ اند بدون اینکه اقسام آن ذکر شود از باکرہ و ثیبہ محصنہ و غیرہ مثلاً اگر کسی ہزار مرتبہ زنا کرد یا قسام زنا و یک مرتبہ ظاہر شد نہ متقال طلا بہ بیت العدل موہوم بدہد کافی است و کفارہ گناہ او میشود۔

لیکن حکم سرقت را داغ بر جبین قرار دادہ اند در آیہ (۱۰۹) و اگر این حکم اجرا میشد خوب بود کہ اول داغ بہ پیشانی بگذارند کہ در اسلام قبول کمر بند از حجرہ اربابش در دیدہ بود باز ہم در رسالہ سؤال و جواب ملاحظہ فرمائید

سؤال۔ از حد زنا و لواط و سارق و مقادیر آن

جواب۔ مقادیر حد بہ بیت العدل راجع است۔

تعجب است از اینکه یک مرتبہ حد زنا را در کتاب اقدس بہ تسعہ متقال من الذہب تعیین کردہ و حد سارق را بہ داغ جبین لئلا تقبلہ مدن اللہ (متسم آیہ است) و لواط را بہ آیہ (نستحی ان خذکم حکم الغلمان) بی حد گذارستہ و در اینجا بہ بیت العدل دالہ ارمیکند یعنی اگر ممکن است از ایشان ہم سزای نقدی گرفتہ شود۔

ارث

ارث طبقات مفقودہ از وراثت بہ بہاء میرسد

شرح این قضیہ آنکہ سید علی محمد باب کہ توفہ ابداعش بیش از بہاء بودہ یک تقیم ارثی از روی اعداد ساختہ و ہفت طبقہ وراثت برای بیت قرار دادہ کہ عبارت است از اولاد۔ ازواج۔ آباء۔ اہمات۔ اخوان۔ اخوات۔ معلم لیکن بہاء نیز اینرا غنیمت شمرده در کتاب اقدس از صفو ہشتم تا یازدہم شرحی برای این تقسیم بیان نمودہ چنانچہ میگوید (قد قسمنا الموائس علی حد النزاء الخ (آیہ ۵۱) و چون باین خیال افتاد کہ کمتر کسی سمیرد

که این طبقات هفت گانه موجود باشند لهذا در هر طبقه مفقوده را به بیت العدل موهوم که حقیقت خالوده خود یا جانشینش باشد تخصیص داده با تفاوت مراتب طبقات و بعضی تبعینات غیر مهمه مثلاً اگر معلم غیر بهائی باشد ارث یعنی حصه او و حصه اشخاص مفقوده به بیت العدل متعلق میگردد.

خلاصه این نمونه از یک قسمت کتاب اقدس که مہمتر از تمام کتاب آنست و خط مشی مذہب بر آن قرار گرفته.

قسمت دوم چنانچه ذکر شد متعلق با داب اجتماعی است که حقیقت در تمام آنہم چیزی نیست کہ بتوان آن را دلیلی قرار داد و گفت این شخص خدا یا پیغمبر یا کم از کم حکیم بزرگی بوده.

تربیت اولاد

یکی از چیزهای مهم این قسمت که وسیله خود نمائی مبلغین و پیروان بهاست کہ بہ آن بسیار مینازند اینست کہ بہادر کتاب اقدس بہ تربیت و تعلیم اولاد امر فرموده و آن را با یک آب و تابی بیان میکنند کہ گویا قبل از بہا کسی چنین کلامی نگفته و پس از او ہم کسی نخواہد گفت با اینکه خصوصیت آن

را بہ پیغمبر اسلام ہم نمیتوانیم قائل شویم زیرا ہزاران سال است کہ در جامعہ ہر پیغمبر یا حکیمی آمدہ ہمین را گفته باندازہ کہ کلام بہادر این زمینہ از تمام گویندگان ناقص تر است بجدی کہ سعدی شیرازی ہم خیلی از او بہتر گفته بہا میفرماید در کتاب اقدس آیہ ۱۱۵ و ۱۱۶ کہ بر پدران واجب است تعلیم و تربیت اولاد الی آخر و جالبی دیگر اینست (علموا ذریا تکلم ما نزل من السماء العظمیٰ) بیا موزید با اولاد خود تا آنچه را کہ از آسمان عظمت نازل گردیدہ و مفهوم بہائیان است یعنی مرکز بہائیت است باشد چنانچہ جالبی دیگر ہم میگوید (من یقرء آیۃ من آیاتی اخیر لہ من ان یقرء کتب الاولین والآخرین) یعنی یک آیہ از کتاب اقدس خواندن بہتر است از خواندن کتاب اولین و آخرین از این آیہ ظاہر و ثابت میشود کہ مقصود از علموا ذریا تکلم فقط علم حاصل کردن بر خواندن آیات کتاب اقدس و الواح است و بس کہ اصل مقصودش بودہ تا اینکه یک جمعی را اغفال نمودہ از دست برخ انہا خود و عائلہ و ذریاتش امرار معاش نمایند و گرنہ این دستورات چیزی ہم نیست کہ بتوان در آن بحث کرد مثلاً تازہ دیدہ بود کہ تربیت یافتگان انجمن و باکار در چکال غذا میخورند مینویسند در اکل و شرب دست خود را در کاس فرو نہیرند یا اینکه ہفتہ یک دفعہ حمام

بروید یا پاشوید نمیدانست که در هندوستان اگر کسی سه روز بدنش را نشوید بدو میشود یا فرضاً مینویسد

لا تقربوا خزان حمامات العجم من قصد لها وجد راحتها
المتنه قبل وروده فيها تجنبوا یا قوم ولا تكونن من الصاعترین
آیه (۲۴۸) انه يشبه بالصلید والغسلین ان انتم من
العاسرین (۲۴۹) بعد کذلک حیا ضهم (مع حوض) تا

آیه (۲۵۲) در همین موضوع است و از حمام بامی ان زمان ایران تنقید میکند
نمیدانست که روزی هم حمام دوش و غیره از امور جاریه میشود یا اینکه مریدانش
این راهم از معجزات بها بشمارند بنابراین باین مضمون پرداخته که هفته یک
مرتبه دار دشوید و رابی که محیط بر بدن شما باشد (یعنی حوض و خزانه حمام)
و در آخر میگوید (والذی یصب علی الماء یکفیه الدخول)
یعنی اگر آب هم بر بدن بریزند کافی است یا اینکه حکم نماید (لا تحلقو
سؤسکم الخ) سر تراشید و بخیاش سر تراشیدن حکم مهمی است
در صورتیکه سر تراشیدن از واجبات دین نبوده و هزاران سال جاری بود
حتی ایران هم بیشتر مردم سر نمی تراشیدند و زلف داشتند لیکن در اینجا

محدود ساخته برانیکه (ایا کم ان تتجاو و عن حد الاذن)
یعنی موسی سترمان زیاد دراز نشود و از مد گوش تجاوز نکند شاید مقصودش
این بوده که گیسوان بلند را مخصوص بخود و خانواده خود ساخته باشد و کسی
دیگر بصورت درویشی ایشان در نیاید چون زمانی هم درویش بوده در
سیلانیه با اسم درویش محمد و اشعاری هم دارد که پایه ادبی آن را خوب
میتوان فهمید و درویش تخلص مینموده مطلع و مقطع یک غزل آن اینست -

ساقی از غیب لغا برقع بر افکن از عذار

تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار

درویش جهان سوخت از این نغمه جانخواهی

وقت آنست کنی زنده از این نغمه زار

ان وقت با این احکام و آیات مدعیند که اگر بهاء نیامده بود امر
باب معدوم میشد و اگر شد بود چه قدر نفوس از کشتن و بستن میرستند
بهاء احکام باب را که حکم بمردم داده بود عفو فرمود و این آیه را از مصدر
نازل ساخت قد کتب الله علی نفس ان یحضر لدی العرش
بما عند الله مما لا عدل له اما عفو ما عن ذلک یعنی حکمی را که باب

کرده بود چون مطابق عدل و انصاف نبود ما عفو کردیم (مقصود از عرش نزد اهل
بهار هیکل اوست یا کرسی که بر او می نشینند و این برای این است که باب
در بیان گفته است که در ظهور من بظهر الله آن زمان مردم مالک چیزی نباشند
هر چه دارند بپردازند نزد من بظهر و با تقدیم نمایند آن من بظهری که باب معتقد بود
که دو هزار و یک سال بعد از خودش ظاهر میشود ولی او بسبب عجله که داشت چند
سال قبل از خودش آمده بود و او خبر نداشت و بهار این را وسیله قرار داد برای
مالیات بهائیگری با اسم مال الله چنانچه در کتاب اقدس میگوید (قل لا
تفرحوا بما ملکتکم الیوم تا اینکه میرسد بجاییکه میگوید لولیعرفون
یففقون ما عندهم لتذکر اسمائهم لای العرش الا انهم
من المسمین) یعنی بگوشتان نشوید با آنچه امروز مالک هستید و خاتمه میدهد
باینجا که اگر بشناسید اتفاق میکنند هر چه را که نزد ایشان موجود است
تا اینکه اسم ایشان نزد عرش (یعنی حضور بها) ذکر شود آگاه باشید که
آنها از مردگانند.

گویند و اغلی بر مبرند مت زیاد از مال دنیا میکرد که دنیا مانند مردار
است و طالبین آنها کلاب و مردم را بترک مال دنیا دعوت میکرد چون

بخانه آمد دید پسرش اندوخته های او را برداشته بکوچه میریزد و از آن
مردار ها میپزند و گفت ای ابله من برای مردم گفتم که ایشان ترک کنند و
من جمع کنم نه تو بیرون بریزی دیگران ببرند.

جائی دیگر میگوید (توجه الیه ولا تحف من اعمالک انه
یغفر من یشاء) توجه کن بسوی او (بهار) و مترس از اعمال خود زیرا او
سیا مزد هر که را بخوابد گذشته از اینکه دیگر بخشی بر پا در بها باقی نمی ماند که گناه
مردم را می بخشند یقین است که مبلغین و مبلغات هم هر چه بکنند ایرادی برای
ایشان نیست یقیناً بهاگن ها ان ایشان را خواهد بخشید.

جائی دیگر مکتب میکند به ناخن گرفتن قد کتب علیکم تعلیم الاطفال
خبر نداشت این او را خن ناخن نه چیدن مد میشود و جائی میگوید اذ اضتم
ان اسرجعوا لی الخذاق من الاطبا انا ما سر فعنا الاسباب بل
اقتنناها اگر بیمار شدید رجوع نمائید به حکیم عاذق ما اسباب را بر نداشتیم
بلکه ثابت و برقرار گذاردیم با اینکه در کتاب بیان در باب ثامن از حوادث سابع
استعمال دوا را حرام فرموده اند لیکن در این ظهور (بهار) جایز بلکه واجب قرار دادند
ترصا لمریدین - من هذا القلم الذی جعله الله مطمح امره

المشرق المینس خلیه تعجب است گویا گمان فرمود بود که مردم چون بیمار میشوند رجوع به تعصب و بقال یا بیطار میکنند مثل اینست که میگویی اگر گرسنه شدید غذا بخورید و اگر تشنه شدید آب بیاشامید.

خلاصه اینکه اینهم نمونه ای از اجتماعیات بهاء است که ذکر شد هیچ کدام آن چیزهای که جدید و قابل تقدیر باشد در آن یافت نمیشود که بتوان آن را مورد بحث و ذکر قرار داد.

کلمات بهاء

نوشتهجات بهاء مقداری عربی و مقداری فارسی است انهم بر چند قسم است بعضی آیات و او را در مناجات و دسته الواح و حصه از آنها هم بطور کتاب مثل هفت وادی و چهار وادی که جمعی یازده وادی باید خواند که بخدمت استاد یا مرشد خود شیخ عبدالرحمن کرکوتی نوشته و در این وادیها فقط کلمات عرفا را مثل بامی و غیره بعضی را تبدیل و برخی را ترجمه کرده اول این عبارت عربی را نقل نموده بعد به وادیهای بهایی میپردازیم

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفاسد الفاسد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

بسم الله الفرد الفرد

کوسه ریش پهن

در ایقان طبع هند صفحه میگوید: و از جمله انبیاء نوح بود که نهصد

و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را بادی امین روح دعوت نمود و

احدی او را اجابت ننمود و هر یوم القدر از ذیت بران وجود مبارک

وارد میاوردند که یقین بر هلاکت او میکردند تا اینکه میگوید بعد از

مدتها و عده نصر باصحاب خود فرمودند و بداشت و بعضی از آن

اصحاب معذوره بعلت ظهور بداعراض نمودند تا آنکه باقی نماند از

برای آن حضرت مگر چهل نفس یا هفتاد نفس و وقتی که احدی ایمان نیاورد و

اصحاب از کجا پیدا شدند که جماعتی بروند و گروهی بمانند تا اینکه چهل نفس یا هفتاد نفس الخ
تناقض را ملاحظه نمایند اول میگوید احدی با دایمان نیاورد و
ثانیاً اصحاب کثیره ای برای او فرض میکنند تا از انجماعت کثیره چهل یا
هفتاد نفر باقی ماند.

معنی کوسه ریش پهن این است اگر احدی با دایمان نیاورد
پس کدامین اشخاص رفتند و از کدام تعداد چهل یا هفتاد باقی ماند مثل
آنست که کسی بگوید از صفر که پانصد تفریق کنی چهل و پنج باقی میماند.
این عبارت عربی هم قابل مطالعه است.

انا قد جعلناك جلالاً جليلاً للجالين جلالاً جليلاً
للجالين - عظماً عظماً للعظمين - نورا نورا للناورين
كبراً كبراً للكبارين - عزاً عزاً للعاذزين - فتحاً فتحاً
فتيحاً للفتاحين - حياءاً حياءاً للحايين شرفاً شرفاً
للشرفين جبراً جبراً للجبابرة چون ترجمه اش بی سود است
صرف نظر کردیم باین عبارات متین و پذیر بهائیان میگویند که محمد مصطفی
را در در مقام تنزیل و حی سبانی بیشتر از سی جزو قرآن استعداد و ولایت

نمود (استغفر الله) که منظر الهام واقع شود ولی جمال مبارک (بها) آریس مقام
و مرتبه اش شیع و ارفع بود پیوسته منظر وحی و الهام میشد از اینجمله آیات
چون غیث باطل نازل میشد و میرزا آقا جان مینوشت ولی چون عالم
طاقت انهمه آیات را نداشتند امر میفرمود آنها را بدریا میریختند یا
میوزانید شاعری خوب گفته

دهن را بسما را برد و ختن

به از گفتن و گفته را سوختن

یکی دیگر از تالیفات یا تنزیلات بها هفت وادی و یکی دیگر
چهار وادیست که بقول آقای نیکویار زده و ادیست که اصلاً عبارات جامی
و غیرها از عرفا تبدیل نموده و عبارات را کم و زیاده و پس و پیش نموده
برای مرشد یا استاد خود شیخ عبد الرحمن کرکوتی بطور مکاتبه نوشته
شیخ مذکور یکی از شاخ اهل تصوف الصفحات بوده که بهادت و وسایل
به اسم درویش محمد خدمت او میزیسته و در آن حول و حوش به مشق
کیمیا میرد انخته بها اصطلاحات عرفا تحریف نموده برای شیخ فرستاده
که ماصرف نظر از اصطلاحات و غیره آن نموده نموده از آن را مینویسیم به

اول چهاروادی

بهو العزیز المحبوب - ای ضیا الحق حسام الدین راد - که فلک در
کان چه تو شاهی ننهاد - نمیدانم چرا یکمرتبه رشته محبت را گسختند و عهد
محکم مودت را شکستند مگر خدا نکرده قصوری در ارادت بهم رسید و یا فتوری
در خلوص نیت گشت (جمله دو پہلو یعنی کشتن دار است) که از نظر محوشدم
و سهواً آدم -

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی

مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری

و بایک تیر از کارزار برگشتی مگر نشسته اید استقامت شرمسار
است و دلیل درود به بارگاه ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
فتنزل علیهم الملائکه و دیگر مینفرماید فاستقم كما امرت لهذا
مستقرین بساط وصول را این سلوک لازم و واجب است - من آنچه شرط
بلاغ است با تو میگویم - تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال - اگر چه زیارت
جواب نامه ننموده ذکر ارادت بمنزله غلط و بیجا است ولیکن محبت

بلج ذکر قواعد قدیم را منسوخ کرد -

قصه بلی مخوان و غصه مجنوں عشق تو منسوخ کرد ذکر او ازل
نام تو میرفت عاشقان بشنیدند هر دو برقص آمدند سماع و قائل
من سر هر ماه سه روز ای صم - بیگمان باید که دیوانه شوم
هان که روز اول سه روز است - روزیروز است فیروز است
شنیدم برای تجیث و تدیس به برز و تفلیس حرکت فرموده اید و یا برای عروج
معارف بسندج تشریف برده اید الخ

آخر چهاروادی

مدتی است که این نوشته را بپادشاه شروع نموده و چون کاغذ قبل
ملاحظه شد قدری ابتدا گله و شکایت رفت ولیکن توفیق تازه رفع نمود و سبب
شد که رقع را ارسال نمایم ذکر حب بنده در آن حضرت اهلایندارد و کفنی
بالله شهید او در خدمت جناب شیخ محمد سلمه الله تعالی باین دو فرد اکتفا
نمودم معروض دارند -

من کوی تو جویم که به از عرش برین است - من روی تو بینم که به از بلخ جان است
اذا عرضت اما قد العشق علی القلم - ای ان یحلمنها فصار منصفها -

فلما افاق قال سبحانك انى قبت اليك وانا اول المستغفرين
والحمد لله رب العالمين.

شرح این بجزان و این خون بگر این زمان بگذرا وقت دیگر
خوشر آن باشد که سز و لبران گفته آید در حدیث دیگران
فتنه و آشوب خون ریزی مجو بیش از این از شمش تبریزی گو
والسلام علیکم وعلی من طاعت حولکم و فافز بقتا کلم آنچه بنده از پیش عرض
نمودم مکس سیل فرمود از خوبی مرکب میشود اگر چه سعدی در این مقام فردی
ذکر نموده من در گزینری نمیخواهم بنویسم که مکس حج

ز حتمت میداد از بس که سخن شیرین است
دیگر دست از تحریر عاجز شد التماس مینماید که بس است لهذا
نیگویم سبحان ربی و رب العزت و عمای یفون.

قابل تامل است که خداییکه برای یک شیخ کمنام این طور عریفه بینگار و
سلاطین عصر را به انگونه تشدد و خطابات شدید مخاطب میسازد.
(ولی تا سفس است که بیکی از آنها هم داده نشده)

و جدیه

عبارت ذیل هم از جمله های الواح و جدیه است نمونتها برای اینکه
خوانندگان لذتی حاصل کرده بوجد بیایند نوشته میشود.

د از باغ الهی - با سدره ناری - آن تازه غلام آمد - های های پند اجنب الهی -
پند اطلع یزدانی - پند اقص ربانی یا کوثر روحانی - یا اهر حیوانی - آن رب انام
آمد - های های پند اعدب سبحانی - پند العطف رحمانی - پند اطرز عذبانى از مصرعائی
آن یوسف شیرازی - با عشوه و ناز آمد - های های پند اوجده از لانی - پند اطلع نورانی
پند ابدع قدمانی - دوسه صفحه از همین قبیل های های نوشته جای دیگر میگوید
ما عاشقان روی تو - ما طالبان خوی تو - ما عا کقان کوی تو - میخام رضای تو میخام
بلای تو - جانها فدای تو - بی بی از حد طلب بی بی از بیها طلب - البته هم یک نمونه -

باز هم در جایی دیگر مینویسد -

رشع عما از جذب مایه میرزد - ستر و فافاز نغمه مایه میرزد - از باد صبا مشک
خطا گشته پدید - دین نغمه خوش از جعبه مایه میرزد و الخ این را قاعده اینست که دو دسته
شده یک دسته بخوانند و دسته ای دیگر جواب بدهند که (میریزد و ها

میریزد)

لوح حکمت

جناب میرزا (بهار) یک لوح هم در حکمت (طب) نازل فرمودند که قابل ملاحظه است و بهائیان چنین می پندارند که پس از نزول این لوح تمام علوم طب تکمیل شده و دنیا دیگر محتاج تحصیل طب نیست بشرطی که بخوانند و بفهمند تمام کلماتش معجزه است.

لوح مذکور نیست

لا تأكلوا الا بعد الجوع - ولا تشربوا الا بعد
الاجوع لعمري يا ضده على الخلا بها تقو الاعضاء وعند
الامتلاء دأهيته دهما - لا تترك العلاج عند الاحتياج
ودعه عند استقامته المراج - عالج العلة او لا بالاعذيه
والالتجاض الى الادوية ان حصل لك ما اردت من
المفردات - لا تعدل الى المركبات - دع الدواء عند
السلامته وخذ عند الحاجة ان لا اجتمع الضدان
على الخوان لا تخلطها فاقنع بواحد منهما با در او لا

بالرقيق قبل الغليط وبالماثع قبل الجامد -

خلاصه ترجمه اینکه نخورید مگر پس از آنکه گرسنه شوید و نیشامید مگر وقتی که تشنه گردید - بهترین ورزش در وقت خلومعه است و در وقت امتلا معده زیان بخش است در موقع لزوم (بیماری) ترک علاج نکنید و علاج را تا ممکن است با عذ بنمایید اگر با دوا خواستید علاج کنید - با دوا می مفرد از مرکب است این مطالبی است که تمام اطباء در ابتدا طب سفارش نموده اند حتی اینکه مخزن الادویه هم در ابتدا همین دستورات نوشته نهایت قدری بهتر.

نکاح

در کتاب آفرس آیه (۱۴۲) مینویسد خدا نوشته است بر شما نکاح
قد كتب الله عليكم النكاح و آیه (۱۴۳) میگوید ای قوم از دوا ج کنید
تا اینکه ظاهر شود از شما کسی که (اولاد) که ذکر من کند در میان بندگاتم -
چندین لوح از عبدالبها و غیره در این باب نازل شده مثل لوحی که اول آن
مینویسد ای کنیز غریز الهی و غیره و رساله سؤال و جواب هم بسیار در اطراف آن
بحث شده خلاصه اینست که چون دختری را نامزد کردند باید بین نامزد کردن
و زفاف بیش از نود و پنج روز نگذرد ثانی مهر برای اهل و بات نوزده تنقال

نقره و برای اهل شهر نوزده مثقال طلا معین شده و زیاده از آن را در آیه (۳۷۸) آتس حرام قرار داده و خطبه ای نازل شده که باید بخواند بعد زن و مرد باید این جمله را بگویند مرد بگوید انا کلي لله ساضون وزن بگوید انا کلي لله ساضيات پس زوج بهر اتسليم زوجه نماید عقد النکاح را حرام نموده و هرگاه سفری پیش آید مرد باید معین نماید تا چه مدت غایب میماند و هرگاه در آن مدت مراجعت ننماید زوجه زوج دیگر میتواند اختیار کند این تصریحی است که در لوح زین المقرئین شده است و در طلاق زن و مرد هر دو مختارند برای طلاق

ج بهائیان

بجانبست خلاصه ای هم از حج بهائیان ذکر شود.

اول اینکه حج بر مرد لازم است نه بر زن بهوجب آیه (۶۸) آتس.

خانه سید علی محمد باب در شیراز و خانه که میرزا حسین علی بهادر بغداد در آن میماند هر دو را بیت الله میدانند یعنی بهائیان دو بیت الله داشتند چنانچه در کتاب آتس هم میفرماید قد حکم الله لمن استطاع منکم حج البيت من دون النساء ولی خانه بغداد مدتی در کشمکش و دعوی واقع شد و قضیه بعد لیه و محاکمات کشید و عبدالبهاء خیلی خرج کرد یعنی از

حبیب مریدان و رحمتها کشید ولی سودی نه بخشید عاقبت حاکم عدلیه خانه خدا را از دست فرزندان خدا گرفته بمالک حقیقی آن رد کرد.

این همان خانه ایست که در لوح بیست و یکم کانون^{۱۹۱۸} خطاب به بهائیان بغداد میفرماید.

الهی الهی هو لا عباد فی مدینتک المبارکة مجاورون لبیتک المحرام و حرم قد فتحت ابوابها علی الخاص و العام حتی یتقوا فضلک و یطلبوا الطافک الخ مع هذا اگر فتنه و خراب کردند و ساختند اینک محل نزول فرما شد شیعه است ولی خانه شیراز باقی است که دارای یک صحن مختصری و سه اطاق میباشد و یک حوض کوچک و یک درخت نارنج که میگویند آن را سید باب بدست خودش عرس نموده (یا اینکه از نسل همان درخت است) و اکنون در دست سادات افغان شیراز است و برگ و بار آن را برای تیمن و تبرک بهر کس میدهند و بهر جا میفرستند.

زیارت نامه و ادعیه هم دارند که باید در یک فرسخی شیراز خوانده شود و یکی دیگر یعنی دعای دیگری هم هست که باید دم دروازه شهر بخواند لیکن چون هنوز امرشان علوی ندارد و نمیتوانند مطابق دستور عمل نمایند بهر

را و آن خانه میخوانند یک دعای دیگر هم هست که دم در ب منزل یعنی خانه خدا
باید بخوانند یکی هم در صحن خانه و بعد وارد اطاق سید میشوند آن اطاق
پذیرائی و مزین است آنجا هم زیارت نامه و اعمالی دیگر دارد که باید خواند
و بجا آورد زیارت کننده یا حاجی در اول که رسید باید تمام در و دیوارها را
بوسه پس از اعمال بصحن خانه بر میگردد اگر نایب باشد یک نایب و اگر
نباشد یک برگ آن درخت را برای تبرک باید گرفت و بعضی از آثار مبارکه
(سید) در آنجا هست که اگر حاجی محترم و پولدار باشد خرج کن یاد نشان
میدهند و معیشت آن سادات از این مکه است و فضایل و مناقب این
خانه را باید از آن مطوف شنید.

و حج نیز بر مردان است و بر زنان واجب نیست چنانچه در سؤال
و جواب هم تصریح نموده.

حج بیت بر رجال است نه بر نساء

این نمونه از آیات منزله و احکام بهای بود که گاهی بمقام ربوبیت
و گاهی بتی نبوت مدعی است و گاهی هم در مقابل مرشد خودش دعوی تصوف
و اظهار ارادت مینماید.

یک دعوی دیگر بهار دعوی رجعت حسینی است در مقابل شیعه
و بقول آواره آن را اگر رجعت حسنی بگوئیم زیاده مناسبت دارد چرا که
بیشتر رویه حسن صباح را دستور ساخته و بهمان طریقه مشی میفرماید و در اینجا
عین عبارت آواره یعنی آقای آیتی را از کشف الحیل نقل مینمایم اگر چه
در این کتاب هم خیلی چیزها از کشف الحیل و فلسفه نیکو گرفته شده زیرا که آقای
میرزا عبدالحسین آیتی مدت بیست سال با این جماعت آواره بوده و
یکی از مبلغین برجسته مشهور ایشان شده و بمقام محرریت و اعتماد
رسیده بود پس از آن در کشف اسرار ایشان کتابی موسوم به کشف
الحیل نوشته که شائع شده و بسبب علم و اطلاع کاملی که از ایشان
داشته کلامش کاملاً سندا است مینویسد.

نقل از کتاب کشف الحیل از صفحه (۱۳۷)

یکی از مواقع مغالطه کاری حضرات در موضوع ادعاست که هرگز
آن را تصریح ننموده نزد هر کس تقسمی عنوان و تعبیری بیان مینمایند و مابعد
از مجاهدات بسیار اصل داعیه بهار شناسیم که داعیه الوهیت است
و حتی بهائیان را عقیده اینست که بهاء الله خالق آسمان و زمین و مرسل

رسل و منزل کتب و مکلم با کلیم است در طور امانا در ابتدا همه کس این سخن را نمیگویند اگر طرفشان سنی یا مسیحی است میگویند رجعت مسیح است و اگر شیعه است میگویند رجعت حسنی است و اگر متمدن است میگویند نالذو عصر و حکیم و فیلیوف است !! و اگر از عرفا و صوفیه و در او شیل است میگویند قطب و مرشدی است از همه امر شد مهم تر (!) و بالاخره نزد هر قومی عنوانی دارد ولی پس از آنکه انسان محرم اسرار شد میفهمد که او ادعای خدائی کرده و بایک عنوانانیکه بتسخیر و استهزا شبیه تر است تا بجدیت خود را خدا شمرده مثل اینکه در مراسله به پیرش مینویسد کتاب من الله العزيز الحكيم الى الله اللطيف المجيد (همچنین در لوحی که بمفاخرت بدیع پیر حاجی عبدالمجید شال فروش نیشابوری است موسوم به میرزا بزرگ و از قراریکه میگویند حامل لوح ناصرالدین شاه بوده و لوحی با سوره ای با افتخار او نازل فرموده مینویسد او را خلقتی جدید دادیم و خلقتی از خلقت بدیع پوشانیدیم چنانکه بیابی این لقب نهایت مناسبت را داشته چنین خلقت بدیعی در امدی از خلق تحقق نیافته - صاف دعوی خلافتی و افریدگار است صفحه (۲۲۷) کوکب الدریه) اما

دلیل او بر این داعیه حیت و گویند چهار چنین دلیل بر حقیقت او است اول همان نفس با دعاء است و گمان دارند که تاکنون کسی همچو داعیه ای نکرده دوم نفوذ آن ادعا است که در عده ای از نفوس بشریه نفوذ کرده و او را بحقیقت قبول کرده اند سوم کلمات او است که گمان میکنند مثل این کلمات را کسی نگفته و نتواند گفت چهارم بقای او است که تا حال باقی ماند است و این حقائق را در فراموشی یک لفظ دلیل تقریر و تعبیر تمام کرده است و ما وزن و قیمت همه را خواهیم فهمید.

اگر چه ما میخواستیم داخل در این وادی نشده عنوان مباحثه ورود و اثبات را فراموش کنیم زیرا اولاً این کار علمای اعلام است و در حقیقت آقایان علماء هم کتباً و شفهاً با جواب این مسائل را داده اند و بعلاوه ورود ما در این وادی باز صورت سابقه را بخود گرفته از اصل مقصود که کشف تصنعات و خیانت های ایشان در اجتماعات است دورمان می سازد بلکه بهانه بدست مدعی میدهد که آواره هم مثل سابقین می خواهد یک روش مذهبی بر این حزب نوشته باشد ولی از آنجا که ناچاریم از اینکه نظر تحقیق در هر دو وجه دینی و اجتماعی کنیم و بینیم

از وجه دینی چه اهمیت را حاضر و از جنبه اجتماعی چه کیفیت را داراست
و حتی نفهمیم که آیا این امر خارق او هام است و یا موجب و موجد او هام
است لهذا این نظریه را مجبور میکنم که ابتدا دراز اندازی و جنبه دینی
آن صحبت کنیم و به بینیم این ادله تا چه درجه حاضر مقام اهمیت است
لذا معروض میداریم -

اگر آقایان بهائی کلمات تاریخ حسن صباح و اسمعیله را بخوانند و
تعمق در آن فرمایند تصدیق خواهند کرد که ظهور بهاء عیناً رجعت حسن
صباح است که با همان اصول و روحیات دوباره کشف نقاب فرموده
الا اینکه نفوذ حسن صباح از جمیع جهات کالمتر از نفوذ بهاء بوده و منطقه
نفوذش تا مصر و جزیرة العرب رسیده و در مدت یکصد و هفتاد یک
سال کالملاً سلطنت کرده است و چون تنها عطف نظر تاریخ کافی نیست
لذا خلاصه نهضت اسماعیلیه و تاریخ حسن صباح را باوجه مشابه و
مباینه با این مذهب در ذیل این عنوان بیان میشود -

(رجعت حسنی نه حسینی)

اولاً باید دانست که تاریخ اقتدار اسماعیلیه بوجود الواقاسم مهدی

محمد بن عبدالله شروع میشود و القراض سیاسی و سلطنتی آنها در زمان
سلطنت بلاکو خان بوجود رکن الدین که ولد پنجم از صلب حسن صباح بود
حاصل شد و مدت سلطنت اسماعیلیه در کلیه طبقاتش دولست و
ثروت و شش سال بوده و در حسن صباح و انبیا و اخفاد او یک صد
و هفتاد و یک سال بوده -

ثانیاً بموجب تاریخ داعیه الواقاسم مهدی همان داعیه همدویت
است و استدلالش باخبار و آیات بسیار است از آن گویند آیه
تَطْلُعُ الْمَشْمَسُ مِنْ مَغْرِبِهَا "مراد شمس حقیقت است و طلوع
ان از وجود این مهدی که نامش محمد بن عبدالله بوده مصداق یافته و بالآخره
شمس حقیقت مغربش چون اسم محمد بن عبدالله بوده و مطلع آن نیز اسم
محمد بن عبدالله است پس صحیح است که این مهدی محمد بن عبدالله مهدی
و قائم برحق باشد که مطلع الشمس مصداق یافته باشد -

این استدلال عیناً مثل استدلال بهائیان است که گویند مقصود از
طلوع الشمس من مغربها وجود دید علی محمد باب است باین طریق که چون شمس حق در سلسله نبوت
غروب کرد و باید از آن طلوع کند پس پس است که مهدی موعود پیدا باشد و چون باب پیدا بود

مصدق طلوع شمس از مغرب اوست (لیکن نقطه الکاف صفحه ۲۰۲ مینویسد که قائم موعود حضرت قدوس میباشد که سید و سرور تن نقباء اول ایشان جمع شدند و شریعت شهادت نوشیدند و جناب ذکر باب ایشان بود و بمنکه ظهور حضرت قدوس شد جناب ذکر باب) دیگر قلم بکاغذ نگذارند و باب الباب را سید الشهدا رجعت حسینی میداند مؤلف

چنانچه ملاحظه میشود فقط انجا تعبیر باسم پیغمبر و انجا تعبیر بسل پیغمبر شد و الا در تعبیر مثل هم است لهذا باب را مطابق استدلال بهائیان میتوان رجعت مهدی اسماعیلی گفت نه مهدی باقری دیگر آنکه اسماعیلیه و جال مهدی اسماعیلی را ابوزید میدانند (یک از روسا کرد و شی مذہب بود که در مقابل قائم بامر الدیپه مهدی محمد بن عبداللہ قیام برخی الفت کرده لهذا باخبار زیاد استدلال کنند که او جال بوده و حتی با آیات قرآنی نیز تطبیق نمایند چنانچه بهائیان هم استدلال میکنند که جال این ظهور حاجی محمد کریم خان کرمانی بوده که بر در باب کتاب با نوشته و حتی به آیه ایشم که در قرآن است استدلال نمایند بنسبت لقب ایشم که قافیہ کریم است (حاجی محمد کریم خان اول کسی است که بر رد ایشان کتاب نوشته) پس از این حیث هم عینا رجعت مهدی اسماعیلی است و هم چنین طبقه اول اسماعیلیان استدلال میکردند که چون امر در ظل مختلفه یهود و نصاری نفوذ کرده بدرجه ایکه بسیار یهودی در عهد خلافت و سلطنت نزار ابن معز الدین کریمکی از سلاطین مقتدر اسماعیلیه است بایالت

شام رسید و علی نصرانی ایالت مصر را گرفت بنا بر این این مهدی مهدی برحق بوده که مصداق "کل یدعون الی کتابهم" را ظاهر کرده و بر طبق این آیه و این استدلال بهائیان هم میگویند که چون دعوت باب و بهاء در یهو و نصاری متوتر شده و وعده ای از آنها نمومن شده اند لهذا این دعوت از دعاوی حق است و حال آنکه فلسفه این مسئله آنست که هر وقت یک حزبی از اسلام منشعب شود یا تشکیلاتی بر ضد اتحاد شد یهودیها مخصوصا و گاهی هم نصاری در آن تشکیلات داخل شده اند فقط برای اینکه خود را از ذلت نجات دهند و اگر بتوانند او را بشیم را بتصرف خود آورند چنانکه پس از نفوذ اسماعیلیان هم بسیار یهودی مخصوصا ایالت شام را خواستار شد که در منطقه بیت المقدس است. و همچنین یهودیهای این عصر تا امر بابی و بهائی نفوذی نداشت و مخصوصا ندای آن از عکا و حیفا بلند نشد بود اهمیت یان نمیدادند ولی بعد از آنکه این ندا از آن اطراف بلند شد بعضی از یهودیهای بیسطکم عقل تصور کردند که عنقریب بهاء بسلطنت میرسد و اورشلیم را از او تقاضا خواهند کرد و از الطرف هم رونو پاره آیات تورات را که هزار دفعه با هزار واقع تطبیق شده بود اینها هم تطبیق کردند

بدست و پای یهود انداختند و عده ای را بدام کشیدند ولی در مدت پنج ماه
شصت سال هر چه انتظار بردند خبری نشد از روزی که فلسطین بحیطه
تصرف انگلیس درآمد و دولت بریطانی مندوب سامی آن قطعه را
از جنس یهودی قرار داد نزدیک شد که بایبهای یهودی برگردند و خیلی
همایه در میان شان افتاد که بهاء الله کاری نکرد و باز از جنس یهودی
مصدر کار شد ولی عباس افندی زود جلو گیری کرده پلتیک غربی زود
بهر قسم بود بامندوب سامی فلسطین طرح دوستی انداخت و هر روز نشره
بایران فرستاد که مندوب سامی چنین در بساط ما خاضع است چنان
خاشع است بآلایه بابی های یهودی را بجای خود نشاند با وجود این
باز تغییرات حاصل بعد از جنگ بضرر بهائیان تمام شده راه تبلیغ یهود و
نصاری را نسبتاً مسدود و معدودی از یهودیه برگشتند آنها هم که باقی
مانده اند در بهائیت با اینکه منحصر به یهودیه های ایران است و عده شان
هم خیلی کم و در همه جا بیش از دو لیست نفر یهودی بهائی وجود ندارد و باز اینها
هم باطنانی عقیده و تمسکشان بر روی اصول استفاده در کسب و تجارت
است که ایستادگی کرده و حتی مکرر خودم از یهودیه های بهائی شنیده ام که

که در موقع تبلیغ یهودیان سوریه و فاتیما گفتند که اگر دعوت بهاء الله مطابق انبیاء صادق نباشد
بهین قدر که تا یک درجه بسبب ضعف اسلام و قوت مایه خود غنیمت است و باید آن را تقویت کنیم
و اما حکایت حسن صبح که غنیمت از جهات عدیده مشابه است بانهضت بهائیه موجب توبیخ
معتبره از این قرار است حسن صبح که معاصر با عمر خیام و خواج نظام الملک طوسی وزیر ملک شاه بود
مردی بود بدبر و خوش تقریر و منشی و دفتر داری بود بی نظیر بطوری که دفتر وی را در فتح و دخل مملکت
در مدت کمی برای ملک شاه ترتیب داد ولی خواج نظام الملک نگذاشت که سالم بدست ملک شاه
برسد و چون آن دفتر اتبر و پر آگنده حسن نزد شاه خجل و شرمزده گشت در سال چهارصد و شصت و چهار^{۴۶۴}
همچو غریمت درباری نموده با عبد الملک بن عطاش که از عاده مذہب اسماعیلیه بود ملاقات
کرده از مذہب اشاعریه مذہب اسماعیلیه انتقال جست و علت این انتقال آن بود که حالت
مردم را شناخته میداشت که از راه مذہب بهتر گرد او جمع میشوند خصوصاً در آنکه اشاعریه مجبورند که خود را
منتظر امام حی عابی بدانند ولی اسماعیلیه آن انتظار را با ادله که بعضی طبایع بهتر به آن مائل است
نموده و یک تکیه گاه مشهور و ظاهری دعوت نمایند لهذا حسن این طریق را برگزید و از وی باصفهان رفت
بر رئیس ابو الفضل وارد شد و روزی در طی کلام او را گفت که اگر دو یا موافق یا فتنی سلطنت
ملک شاه و خواج نظام را برهم زدی رئیس این سخن را اصل بر خط و داغ وی کرده با حضار
ادویه داغ دایه مقوی داغ فرمان داد بدون اینکه مقصد را اظهار کرده باشد ولی حسن بفرا

دیباخته چینی نکفت مگر بعد از تسخیر قلعه الموت قزوین که رئیس ابو الفضل بملاقات او رفت فوراً با او اظهار کرد که دیدی دماغ من بخت نبود و باد و یار موافق اوضاع ملک را بهم زدم بالجملة شرح اقدامات تقدیمی او اینکه در سال چهارصد و هشتاد و یک از ترس ملک شاه ایران را ترک کرده بجانب مصر شافت و نزد پسر مستنصر منزلی یافت بعد از اندک زمانی بین او و امیر الجیوش مصر خصوصی پیدا شد و امیر به مستنصر گفت که باید حسن را در قلعه میاط محبوس کرد در محلی این مذاکره برجی از برج آن قلعه خراب شد و حضار آن را حمل بر کرامت کردند ولی امیر اعتنا نکرده دانست که از تصادفات بوده با لکخره او را با جمعی از فرنگیان در کشتی نشاند و ببلد غریب فرستاد و در عرض راه باد شدی وزیده کشتی را بگرداب و رکاب را با اضطراب افکنده حسن دل محکم داشت و اضطرابی اظهار نداشت چون از او پرسیدند گفت مولانا خبر داده که خطری بکشتی نخواهد رسید و اتفاقاً همان دقیقه با دفر و شست و رکاب محبت حسن را در دل گرفتند ولی بار دیگر باد بوزیدن آمده کشتی را از خط استقیم منحرف و یکی از بلاد نصاری رسانید حسن پیاده شد بحلب و از آنجا با صفهان رفت این تصادفات فکر او را مدد داده دید از فکر عوام بیک تصادفی استفاده توان کرد و لهذا دعوت مذہبی را کاملاً شروع کرد و خود بجانب قلعه الموت رفته و در دکان قلعه منزل کرده در گوشه کناری مخفی و آنکار مذہب اسماعیلیه دعوت میکرد و

برای خود ابد مقامی را قائل نمیشد و بسیار اظهار تقدس و تقوی میکرد و دعای را با طرا قهستان و دوات فرستاد و در اندک زمانی جمعی از دہاتی با او گرد ویدند تا شکی که فوجی از اہالی قلعه الموت او را بقلعه دعوت کرده و اردش کردند و این در شهر رجب چهارصد و نود و ۹۳^۴ سہ بود و از غرائب اینکه قلعه الموت را الہ الموت گفتندی یعنی آشیانہ عقاب و پس از درود حسن این را با نام او تطبیق کرده حتی حروف الہ الموت بحساب حمل مطابق آمد با ال درود او بقلعه آمد این تطابق لفظی و معنوی را قسمی از برہان غطت بلکه کرامت حسن قرار دادند حال تا ہمین اندازه ملاحظہ کنم کہ چہ شباهتی با حال بہار و بہائیان دارد و پوشیدہ نیست کہ بہمان قسمی کہ حسن صبح از منشیان درباری بود کہ پیوستہ برای وزارت کوشش میکرد بہار و برادر و پدرش نیز منشی بودند و آرزوی وزارت مینمودند چنانچہ قبلاً ذکر کردہ بہان قسم کہ حسن پس از نومیدی از وزارت را جمع کردن عوام را بدعوت مذہبی پیدا کرد و بہار ہم قبل از طلوع باب باہر شد و قبلی معاشرت و ملاقات کرده بخواست یک مقامی را احراز نماید ولی بعد از طلوع باب پیردی وی را برای نیل بمقصود خویش بہترین راہ دانستہ باند اشتن عقیدہ مذہبی این مذہب نو ظهور را غنیمت شمرده بہ تسبیح بفرق آن پیام نمود و بہان قسم کہ بعضی تصادفات روزانہ فکر عوام را متوجہ بکرامت حسن دانستہ بود عیناً پارہ تصادفات عادہ بہار را محل نظر معدودی از عوام قرار داد حتی در باب کشتی و انقلاب دریا آقا محمد

قنادیهائی در جزوه های تاریخش نوشته که چون بهاء الله را با همایانش بکشتی نشاندند از گلبولی حرکت دادند بسیار دریا مضطرب بود حضرت بهاء الله فرمودند خوب است کشتی غرق شود و بگویند بایهرا در دریا غرق کردند بعد تا ملی فرموده فرمودند ابد غرق نخواهد شد بهار همان کلمه حسن را گفت مولانا خبر داده که خطری بکشتی نرسد بخاطر آورده قلب خود را محکم نموده این کلمه را گفت و این مصونیت کشتی را بان بهای ایرانی که همراه بودند و کشتی و دریا ندیده بودند باعث از کرامت (جمل مبارک) شمرند و حتی بهاء در نظر داشت که عیناً مثل حسن صباح اول بمصر برود و نفوذی پیدا کند ولی روزگار با او موافقت نکرد زیرا از سلیمانیه خیال داشت با ابوالقاسم همدانی بمصر رود و اقبال مساعدش را بوالقاسم از دست دزدان کشته شده و بهائیان مانده مجبوراً بنجد مراجعت کردند و همین وجه شایستی که در نوع دعوت حسن صباح بایهرا است در اینکه حسن از خود اظهار نکرده تمام را دعوت بمولانا میکرد بکنایه از هم تا دوازده سال هر چه دعوت میکرد با مر باب دعوت میکرد گاهی هم اظهار امتیاز شخص غائب میکرد تا چند نتیجه بگیرد یکی آنکه هر جا بچنگ مسلمان افتاد بگوید مقصود از شخص غائب همان حجت ابن الحسن است دیگر آنکه هر جا دوچار از لیا شد بگوید مراد اهل است و بالاخره گفت خودم بودم که "شخص حقیقت" در وجودم غائب بود و اینک ظاهر شد و دیگر آنکه در تطابق اعداد و حساب جمل مطابق الفعل بالفعل رویه بهائیان است که بگردن یک کلمه را که تطابق

دارد در عدد و حساب جمل با اسم و ساد یا اماکن آنها یا سال طلوعشان آن را محمل استدلال قرار دهند و حتی گاهی سه چهار عدد کم و زیاد هم اهمیت نمیدهند باری برویم بر ستر تایخ - حسن بعد از ورود قلعو حیلای اندیشید و با مکرری غریب آن قلعو را مالک شد و آن این بود که صاحب مالک حاکم قلعو مهدی علوی نوشت که بقدر پوست گاوی از این قلعو را بمن بفروشید سه هزار دینار بدهی از مکرر فکر و غفلت نموده بر قبول خود امضا نوشت پس حسن پوست گاوی را قسم های باریک ساخته بدو تمام قلعو کشید و آن را به سه هزار دینار خرید و مهدی را از قلعو بیرون کرد.

در این قضیه هم کمیو تناسلی هست زیرا اکثر باغها و خانه ها و ملکهای را که بهاء مالک شده بتدبیر خود و پیشش عبدالبهاء اگر عیناً مثل مالکیت حسن در قلعو الموت نیست ولی تقریباً شبیه است یعنی با پول کم و بتدبیر عدیمته النظیر بوده مثل باغ فردوس و باغ رضوان و مزرعه عسکیه که الان دلهای بهیت خانواده رعیت است و هر ساله دخل سنگینی میاورد و بکذا بیت عبود در عکا و اماکن و اراضی حیفاحی خانه که الیوم بهائیان آن را بیت الله میدانند و حضرات از میرزا موسی جوهری بهین تدبیر گرفته اند بالجمله در مالکیت بهار و حسن صباح هم وجه شابهت بسیار که ما را بحال ذکر آن نیست - بازی بعد از تصرف قلعو کار حسن بالا گرفت و کم کم تمام حدود رودبار را تصرف و در ظاهر نظایر تقوی نموده در باطن از هیچ فتنه و فساد فروگذار نکرد برای پیشرفت

مذهب و مقصد خود تا وقتی که تقریباً بسلطنت رسید و کارهای مخفیانه او بسیار است که ما را
مجال ذکر آن نیست و طالبین تبایخ حبیب البصر و روضه الصفاء و توایخ سائره رجوع فرمایند
تا ببینند که چه مقدار نفوس از دست فدائیان و تررهای حسن صبح کشته شده اند و مجله چهار
قسم ترر داشت و گویا تا نسیس ترر از او شده قسمی را امر میداد بزند و بکشد و فرار کند قسمی
بزند و بکشد و بچنگه تا کشته شود قسمی بزند و بکشد و بایستد و بدون جنگ کشته شود چنانکه
از تبایخ معلوم است بالاخره حسن بقلل خواجه نظام الملک موفقی شده یکی از تررهای خود
ابو طاهر ادانی را بر قتل وی گماشت و نائل آمد و این قصیه را با اقدامات بسیار هم وجه تشابه
است و هم تباین زیرا بهاء در ابتدا اراده داشت در قضیه ترر بر قدم حسن صبح برود ولی
بواسطه اینکه کارها بر وفق مرام نشد بزودی صورت کار را تغییر داده بتعالیم اخلاقی شروع
کرد چنانکه تیز زدن بناصر الدین شاه مسلم است که از دستورات بهاء بوده و محمد صادق
تبریزی و حضرات دیگر با اشاره وی کار کردند ولی شیخ عظیم هم دخالت داشت و بعد از
قتل آنها بهاء رسیدن را برای حاشا باز دیده کاملاً تماشایی نمود اما بعد از این مقدمات
باز می بینیم هر جا فایه تنگ شده پای ترر بمیدان آمده منتهی در حق کسی که نتواند غایب
شود و چشم دیگران را هم تبرساند یکی از آن مواقع در بغداد است قصیه میرزا علی پسر حاجی
محمد تقی تبریزی و شرح این قصیه بطوری که قدامت از بهائیان و من جمله آقا محمد حسن خادم و

حاجی علی یزدی و آقا عبدالصمد روایت کردند و در خود حیف از آنها این روایت را
گرفته و در همه جا از پیر مردان بهائی پرسیدم و تصدیق کردند نیست که میرزا علی در ابتدا
از بابی های پرو پا قرص بود ولی در بغداد متنزل شد بطوری که کینه بهاء را در دل
گرفته ملاحظه نمود که هر چه نیزریان بد بخت جان فشانی کرده اند در راه هوئی و هم
بوده پسند ایا قصد قتل بهاء کرد یا کلمه نامناسبی بر علیه او گفته چون هر دو را
روایت میکنند لهذا دو نفر یکی آقا علی پدر عبدالصمد و دیگری حاجی عباس نام او را ترر کرد
(باینترزند) در بازار مجروحش کردند پس از یک شبانه روز از اینجهان در گذشت
در این یک شبانه روز بهاء کس نزد او فرستاده با و پیغام داد که اگر ضاربین و قاتلین
را نشان ندی از تعصیر تو میگذرم دیگر معلوم نیست که او دسترس نیافت که همه
قاتلین را نشان دهد یا امیدی بر حیات خود داشته و ترسیده است که دوباره
مبتلا گردد و بهر حال پس از مرگ او عمر پاشای والی خلی شد و کرد و اراده داشت
توپ بخانه بهاء ببندد ولی پس از رحلت زیاد کار به تبعید آن دو نفر قاتل معلوم منتهی شد
قصه دیگر قصه غرق شدن محمد ابراهیم نام و رشت که بهائیان باز پسند او را
بهائیان نیست میدهند و الله اعلم و دیگر قتل دیان بابی است که عیناً این
دو طبقه بهم نسبت داده اند در هر حال بساط ترری در بغداد منبسط بوده.

و قضیه دیگر کشته شدن ازیهای مقیم عکا است بدست تررهای بهائی و آنها پنج نفرند که دو دفعه ترر شدند و نفرشان را در ابتداء استاد محمد علی سلمانی و یکی دو نفر دیگر مخفیانه کشته در شکاف دیوار خان عکا مخفی کردند و سبب قتلشان این بود که به کلیم برادر بهاء و جسارت کرده گفته اند پو لهارا بمکر و حیل و شارا لاتانی ایران میطلبد و با بهره نمیدهد بالجل بعد از مدتی عفونت آنها سبب کشف شد ولی یک واکتری را که معلوم نیست پول یا گول فریب داده نزد حکومت فرستادند و او شهادت داد که از مرض و با مرده اند و چون این قضیه کشف نشد دفعه دیگر همان تررها محظوظ گردیدند و نفر دیگر را که سید محمد اصفهانی و رضاعلی تفرشی و محمود خان کج کلاه بودند و اسرار بهائیان را آشکار کرده بودند و نزدیک بود کاملاً بر اهل عکا معرفی شوند در وسط روز در خانه شان کشته شدند و در این قضیه خود عبدالبهاء عباس هم همراه بود و تفصیل آن سابقاً نوشته شد و مباشرت قتل نمود ولی حکومت نتوانست از آنها اقرار بگیرد لهذا آنها را نفی کرد مگر بهاء و عبدالبهاء که هر دو را حبس کرد حتی یک هفته حبس عباس اندی طول کشید اینها از قضایای مسلمة است که احدی بی خبر و تنگ نیست حتی در وقتیکه کتاب تاریخ برای این طایفه نوشته شد بعضی از این حوادث را بالحنی بسیار خفیف که بعالم بهائیت زیاد بر نخورد نوشته ولی بعضی از متعصبین خوششان نیامد و گفتند تاریخ بهائی لکه دار میشود

و عبدالبهاء هم اجازه برد و در حبس نداد و لهذا در موقع طبع انهار اساقط کردم و اینست یکی از مواضعی که من خود نعلط بودم کتاب تاریخیم اعتراض میکنم - خلاصه شبیه انیست که بهار کاملاً از روی نقشه حسن صباح کار کرده و باید او را رجعت حسنی خواند ولی مقتضیات وقت او را مهلت نداده که از مرتبه اولی که تصرف در افکار ساده عوام است تجاوز کند و به مقام سلطنت برسد اما هیچگاه این فکر از مغز و دماغ فایمل دعائمه او بیرون نرفته همواره در فکر آنها فرصت دیگری تا مقتضیات از منته آیه چه کند الا اینکه از این بعد گمان ندارم که بتوانند حاضر مقامی شوند و خودشان هم نتوانند میدانند و از اینست که با تمام حیل و جمع مال و مایه آیه خود میکوشند زیرا هنوز یک خط مستقیم در شی بر راه سیاست پیدا نکرده اند مگر خائنانند - گویند سلطان بنجر با حسن صباح بمحاربه برخاست و حسن میدانست که تاب مقاومت او را نخواهد داشت لهذا مکرری اندیشیده یکی از محارم او را بفریفت و او کار دی بریر سر سلطان نصب کرد و صبحگاهان شاه آن را دیده بهر اسید و خواست قضیه را مخفی نماید تا خودش کشف شود پس از چند روز حسن پیغام داد که اگر ما قصد ضرر تو را داریم آن کار در ابجای زمین سخت بر سینه نرم تو قرار میدادیم این شد که سلطان بنجر صلح کرد بشرط آنکه حسن در آن حدود قلوب از و تبلیغات مذمبه نیکند نظیر این قضیه و قضیه ای که بعد از کیفیت انذار امام

فخر رازی بیان خواهیم کرد که اگر البصورت های دیگر از بابی یا دویانی یا بر دزد کرده که دعا
و ذکرین را در هر بلدی تهدید کرده در کوچه های خلوت انداز بقتل کرده اند و او را
از رد و بیان حقائق منع و منصرف ساخته اند. ولی خوش بختانه در این زمین اخیره
این قدرت هم از ایشان متدرجا سلب شده و از هر جهت راه فساد اضمحالی می پزند
طلاصه چون دوره اقتدار حسن بسی پیمال کشید و در بیت و شمشیر بیچ الاول
پانصد و بیست و یک در گذشت و کیا بزرگ را ولی عهد کرده و دهار الو علی را وزیر و ساخت
و کیا بزرگ هم تظاهر بتقوی میکرد حتی بظواهر شرع از نماز و روزه و حضور در جامع اقدام
نمیشد ولی در ستر و در پرده خفا بترویج مبادی پدر خود بتوسط مکاتبات و تبلیغات
سامی بود. عینا مثل عباس افندی که بعد از بهاء و لیبید او شده ظاهرا با مفتی و
قاضی اسلام آمیزش نموده کاتکا تظاهر به متابعت شرع اسلام نموده نماز اهل
سنت حاضر و هر جمعه در جامع برای استماع خطبه و نماز جمعه میزفت و قدغن اکید بویه
از او و پیشش در بلاد اهل سنت اید تبلیغ نشود ولی در بلاد و در دست ثلایران
دهند دعا و تبلیغ فرستاده بترویج شرع و مبادی خود میکوشیدند.

بعد از کیا بزرگ ریاست رسید به پیشش که او را علی ذکره الاسلام گفتندی پس
او بتجارب مفتی شد و بر خلاف پدر و جد خود که بی نهایت بحفظ ظاهر میکوشیدند و باطن خود را

می پوشیدند او بالعکس قیام بهر گونه عیش و عشرت و فسق و فجور نمود و در واقع بدتر
القرض را او طلوع داد بطوری که در دوره او طائفه اسماعیلیه بملاحده شهورشده واحدی
را شمه نماند که سیئات اعمال در این طبقه بوده و اینک آشکار شده.

نمیدانم در اینجا هم توضیح لازم است یا همه کس میفهمند؟ یا اینکه بطوری زمینه روشن
است که گویا حاجت باشد هم نباشد با وجود این گاهی ذین با حاضر نیست و ممکن است
استغناج نتیجه نکند پس میگویم که عینا دوین خلیفه بهاء شوقی افندی که حتی در خلافتش هم
سحق میر و مثل دوین خلیفه حسن صباح بمجر دوفات عبدالمها قیام بر فسق و فجور نموده
بطوری عیشهای او در مسافرت بالین شهر آنرا لکن و سایر شهرهای بولس و کلید لطف اروپا و دست
درازی با قاضیات الطرف مسلم شده که کسی منکر سفیدی ماست و سیاهی زغال شود و این قضیه
را هم انکار تواند و گرنه قضیه قابل انکار نیست بل قابل تاویل است انهم بدو صورت یکی همان
که در ابتدا شهرت داده بودند که آقا برای مناجات و دعا بطرفی سفر کرده و دم آنکه در آخر بکلمه
یعقل مایشا رتشت کردند که ایشان هر چه کنند مختارند!

دنبال آن زیاد است ما همین جا ختم نمائیم مفصل آن را هر کس بخواهد رجوع بکتاب الحلیل نماید

بی مناسبت نیست اگر در اینجا بطور جمله مقرر شد آنچه را که پرو فیسرا و دن در مقدمه نقلت

الکاف از صفحه زتا. یا یعنی از تا ا. متعلق بملاقات خودش با جناب ازل و حضرت بهاء الله گشته

شما نیز در این باره محتاج بهین نیستید؟ همین نیست که حضرت عیسی خبر داده است؟ پادشاهان و حکام
اموال و خزاین شما را بجای اینکه صرف اصلاح بلاد و آسایش عباد نمایند همه را در راه تخریب و فساد
میکنند این زاجها و جنگها و خونریزیها و اختلافات باید تمام شود و تمام مردم مانند یک خانواده
بهم زیست کنند نباید شخص فخر کند که وطن خود را دوست دارد بلکه باید فخر کند که نوع بشر را دوست
میدارد. خلاصه پنج روز دیگر که در عکماندم همه را در قصر بجهت با محال خوشی گذرانیدم و آنچه لازم میمانی و
مطلبت بود در حق من بنزد اول قناده و در عرض این مدت چهار مرتبه مرا بحضور بهادر الله بردند و هر مجلسی از
بیت دقیقه الی نیم ساعت طول میکشید. جمیع این مجالس قبل از ظهر بود و همیشه یکی از پسران بهادر الله حضور
داشتند و یک مرتبه هم آقا میرزا جان کاشانی ملقب بجناب دم الله و کتابیات نیز حاضر بود و عمو
صاحبهای این مجالس اربعه متعارف المضمون و شبیه بهمان مجلس اول بود که صورت آن اجلا نکرده شد
بالآخره ۲۹ شعبان ۱۳۰۳ با وجود شدت اصرار من بر بیان در تافیر سفر چون هیچ چاره
دیگر نبود ایشان را وداع گفته از عکابطرف انگلستان حرکت کردم تا این بود شرح ملاقات
پرو فیلسوف و ارد بران که در مقدمه تاریخ نقطه الکاف نگاشته و سخن را خلی با تائید و ایجاز بیان
نمود لیکن اصل خبر و دانش میدانند که چه نوشته بود و انشمنان در این چند سطر چیزی را که
پرو فیلسوف نگاشته زیاده از آنکه بهای قلم را خصوصاً جمله آخر که "صحبتهای این مجالس اربعه متعارف المضمون بود"
آنها عباتی بود که آقای آیتی ملل ما اداره قدیم متعلق به رجعت حسینی یا حنی نگاشته اند و شاره

نمودیم که نقطه الکاف هم در این زمینه چه میگوید و شرح ملاقات پرو فیلسوف را اون هم ذکر شد لیکن باید
دانست که یکی از چیزهای که جزو عقاید مذهب اثنا عشریت رجعت حسینی است که مطابق
احادیث و اخبار جمیع ائمه و خود نبوی رجعت نمایند و از انجمل رجعت حسینی رجعت مهمی است اینها
رجعت نمایند و هر مقتولی قاتل خود را میکشد تا جای که میبوسند بحکم خدا زید بر سر گرد و باز
خجلی بین حضرت سید الشهدا و زید واقع خواهد شد و از زید انتقام میگیرند و آن دوره خیلی مهم
است و حسین در حال غالب است نه مغلوب و سجون مبت پرستی و شرک را از دنیا بر
میان دارد و سلطنت سلطنت حق و حکومت حق و عدل خواهد شد و آتش فراوان (برعکس این دور)
مردم تمام بروج و ریحان برادر و ارباب محبت و و داد خواهند بود لیکن اگر این را رجعت حسینی
مینامند تمام اثرات آن را کنون بالعکس می بینیم بقول حافظ شیرازی -

هیچ مهری نه برادر به برادر دارد - پسران را همه بدخواه پدری بینم

شده روز بروز جنگ جلد بیشتر و سختی و عسرت افزونتر میگردد از عالی و دانی ممکن نیست
امر و کسی را پیدا کنید که آسوده و آرام باشد بلکه تمام افراد بشر امر و زگر قنار غلق و مضطربند این بود
شماره ای از حال حضرت بهاء الله که دوم محرم ۱۳۰۳ در قلعده رخت از جهان ربست این احکام و احکام
را باید کار گذاشت که نگاشتم و آخر آن را هم متعلق به رجعت حسینی یا حسینی بیانات آیتی را نقل
نمودیم امید است چنانکه خیال بالود زده ای از جاده انصاف دور نشده باشیم و تعصب داخل در آن ننهد

با کمال راستی بطریق و آفات نوشته شد باشد اگر جانی هم سهواً اشتباهی سرزده باشد انبیا و ائمه را بر سر
 معصوم ماروشن ساختن حقایق است که مردمانی بی اطلاع از جاده حقیقت منحرف نگردند و باندازه قوه و مایه
 خود بر افراد راه نمایی کرده بشیم در صحت و بطلان آن هم سخن نمیگوئیم بلکه تضاد را بفهمیم و ذکاوت خوانندگان را گذار
 نموده ایم که خودشان بخوانند و تضاد کنند لیکن از روی انصاف آنچه را که شکستیم محال می دانیم که بدو بخند
 چینی نمی نویسیم کتب ایشان موجود و کلام را آیات و غیره حواله داده نشانی آن را بعضی رسانیدیم در توضیح
 کتاب خود به هر یکی رد دیگری است چنانچه پایه صحت ادعای خود را نفوذ کلمه قرار داده لیکن در اینجا طبع هند
 صفحه ۳۳ میبینید چنانچه در این موهوم بیغیر که در آیات الله از سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این
 جمیع خلق اعراض نمودند از این ثابت میشود که نفوذ کلامی هم نبوده مگر حرف گذشته از این حرفی
 که برخلاف تمام اهل دنیا باشد دلیل راستی نخواهد شد چرا که حریفان تمام اهل دنیا میشوند و بعد از
 کتاب یقین را حضرت بهاء الله در اثبات بیان مرقوم نموده لیکن در صفحه ۱۹ کتاب قدس میگوید قل
 یا ملاء المعصین قال الله ان البیان نزل بامری و حروف و کلماتی بر حقایق گروه اعتراف کنندگان
 بیان به امر نازل شد و حرفهای و از کلمه است و از این کلام عبارت خطی عجیب است بگوید کلماتش از حروف و حروفها
 من است چرا که کلمات از حروف تشکیل مییابند و حروف از کلمات این قبیل عبارت بسیار است که ما بسط حالت صرف نظر نمودیم
 بنابراین از برادران بهائی خود خواهیم دید که ساعتی چند خیالات و تعصبات ندیدی را گنجا کرده با تو میخوانند
 اگر آنچه را نوشتم راست است تصدیق فرمایند اگر اشتباهی شده مطلقاً همان سازند با کمال منونیت آن را شایع نش
 به اشتباه خود اقرار کنیم بلکه خود ما هم هدایت شویم زیاده بر این شاید لازمی نداشته باشد خوب است بسؤال دوم برگردیم

سؤال سوم

قره العین کیست؟

زرین تاج خانم که کینه او ام سلمه و ملقب به قره العین و بعد بظاهر
 شهرت یافته دختر حاجی ملا صالح قزوینی بر قالی که عالمی بزرگ بوده و حدود
 ۱۲۳۰ متولد گردید او را سه عمو بود که همه از علمای اخباری و نزد عموم مشهور
 و معروف در علم و فضل بودند یکی از آنها حاجی ملا محمد تقی مصنف کتاب مجالس
 المتقین که کتابی مشهور است و شرح مقبول شدنش را نیز در آخر همان کتاب
 طبع نموده اند که به تحریک قره العین که برادرزاده عزیز و عروش بود کشته شد
 دوم حاجی شیخ جواد سوم حاجی ملا علی

قره العین از کوچکی دارای هوش سرشار و فطانت فطری بود و در
 خانواده ایشان که فی الحقیقت حکم یک مدرسه فاسلی داشت از پدر و عموهای
 خود استفاده علمی نمود تا اینکه صرف و نحو مقدمات علوم را فرا گرفت باندازه
 ای که توانست عبارت عربی را درست بخواند و احادیث و اخبار را بفهمد
 همینکه بحد رشد رسید او را بهلا محمد امام جمعه فرزندان شد حاجی ملا تقی که عمو

زاده او بود و دارای منصب امامت (امام جمعه) و در علوم و فضل و پرہیزگاری
 نیز شهرتی بسزا داشت عقد ازدواج بستند و دارای سه فرزند انانث و
 ذکور شد در اخبار و احادیث چون سری پرشور داشت عمویش حاجی ملا علی
 نیز از مریدان مرحوم حاجی سید کاظم رشتی بود برادرزاده خود را بارادت
 سید حسن طریقه شیخیه دعوت کامل کرده بود و او هم آنچه در اخبار و احادیث مسائل
 مشکل و تشابه بنظرش میرسید به مرحوم سید مینوشت و حل آن را می طلبید سید هم جواب
 میداد و در خطوط جوابیه او راقرة العین (نور چشم) خطاب میکرد و این نیز لازمه
 بزرگی و کوچکی و مریدی و مرادیت و این کلمه را عموها و خانوادہ ما هم همه احتراماً
 سید استعمال میکردند و باین اسم چنان مشہور شد که اسم اصلی زرین تاج
 خانم و کنیت ام سلمه فراموش گردید.

۱۲۵۹ هزار و دویست و پنجاه و نه عازم زیارت عتبات عالیات شد
 وقتی او بکر بلا رسید که حاجی سید کاظم رشتی مرحوم شده بود و پس از سید طلباب
 جوایای جانشین سید بودند و هر کدام بطرفی مسافرت نمودند قرۃ العین در عتبات
 ماند و با ملا حسین بشرویہ ای النسی پیدا کرد. این مرد مقدسی بود. معنی صحیح
 مقدس :- طلباب علوم دینیہ بر دو گروه تقسیم میکردند دسته ای دارای ہوش

و ذکاوت بوده در علم خوب ترقی نمینمودند بسبب اینکه درس استاد را می فهمیدند
 و عالمی میشدند و خیر قابل افادہ و استفادہ بعضی غبی و کودن چنانچہ دروس استاد
 را نمی فهمیدند و از ترقی علمی عقب میماندند این دست را برای جلوگیری و مقبول عوام
 شدن راهی جز این نبود که تقدس بآبی پیشہ کنند بسا میشد کہ ہمین سبب از عالمی
 نحریر ہم زیادہ و جاہت پیدا میکردند.

خلاصہ قرۃ العین از ملا حسین بشرویہ ای خواہش کرد کہ ہر جا رکن رابع را
 پیدا کردی و دیدی مؤمنین با و متوجہ شدند مرا ہم مطلع کن درکن رابع اصطلاح
 جماعت شیخی یعنی پیروان شیخ احمد احسانی است حضرت میگویند از برای دین چہار
 رکن است چنانکہ از برای ہر چیز چہار رکن لازم است فائدہ دین را نیز چہار رکن میباشد
 (۱) معرفت اللہ (۲) معرفت البنی (۳) معرفت الامام (۴) معرفتہ العالم در حقیقت
 معرفت العالم همان است جماعت اصولی میگویند مؤمن باید یا مقلد باشد یا محتاط
 یا مجتہد محتاط کسی است کہ بتواند احکام را از اخبار و احادیث و قرآن درک کردہ
 خود عمل کند و باقی مردم باید تقلید از اعلم کنند و شیخہ همان اعلم را رکن رابع مینامند
 چنانچہ در این خصوص کتابی ہم نوشتہ اند بہ اسم رکن رابع اگر بدست آمد آخرین
 کتاب ضمیمہ خواہم کرد.

بهر صورت ملا حسین بشرویه ای (بشرویه نام قصبه ایست در خر اسان) که مدتی در حلقه درس مرحوم شیخ احمد احسائی و مرحوم سید کاظم رشتی حاضر شده ولی علمی نداشت فقط الفاظی شنیده و یاد نموده و از جمله تقدسین بود بهر طرف پویا و بهر جا جویا بود تا اینکه بشیر از رفت و در انجا با سید علی محمد باب برخورد کرده و چندین مرتبه با او روبرو شد سید هم مانند صیادی که غقب صید میکرد و همیشه مقرر صد اینگونه اشخاص بود او را شکار خود ساخت پس سید با زبان تقدس وعده ها و بشارتها از رحمت واسعه و الطاف نامتناهی الهی باو میداد و هر ساعت باو میفهماند بر مژ و اشاره و کنایه که دیده باید که باشد شناس تا شناسد شاه را در هر لباس من الطلعت میمونزا می شناسم و با او راه و مراد و دارم چند مجلس بدینگونه مذاکرات و اشارات گذرانید تا اینکه خوب او را تشنه ساخته چنانچه در سؤال اول نگاهشتیم در شب جمعه پنجم ماه جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری در حالتیکه سید بشرویه ای تقدس باب را خوب بخود مفتون نموده و او را دل باخته و فریفته کلمات خود ساخته بود یکباره دعاوی خود را ظاهر ساخت نوعی که آن تقدس دل باخته میدشد که سراز پا شناخت و بیانات آن شب در او چنان تاثیر کرد که آن شب را شب مبعث نام نهاده و ملا حسین بشرویه ای لقب برباب الباب شد و پس از ایمان و اقرارش دیگران را سرا تبلیغ کند

لیکن نام را آشکار نسا زد بلکه سر البکار پر دازد پس او خطوطی بطور کنایه و صراحه باطراف به آشنایان خود نوشت و بتبلیغ پرداخت اعتماد و اطمینان قره العین را نسبت بنخودش میدادست بسید هم تذکر داد و داشت سید هم خطی به قره العین نوشت و ملا حسین با خط خودش روانه داشت و شهادت باب الباب یعنی ملا حسین بقرة العین همان اثری کرد که آتش به پنبه یا یارود کند و او را مضطرب منتظر چهره گشائی آن طلعت مقصود گردانید تا اینکه ملا علی بسطامی نیز که از ارشاد فیکان باب الباب بود بکمر بلا آمد و زمزمه طلوع باب بدامن غیر اسم و رسم در اسنه و افواه انداخت و جمعی را متفکر ساخت قره العین نزد او رفت و توفیق را باو نموده گفت. چند پنهان داری از من ستر یار هست ظاهراً جمله با من بهوشدار

از من چه پوشیده میداری چه من نیز از دل دادگان نه بلکه از جان گذشتگان آن طلعت میمونم در هر صورت ملا علی در عراق عرب شروع به تبلیغ نمود و هر طب و یابسی یافت بهم یافت تا اینکه بسبب مدت و شدتی که در تبلیغ داشت بهجانی در مردم پدید آورد و حکومت عراق او را گرفته مجبوس ساخت و پس از چندی با مر باب عالی (دربار عثمانی) به اسلامبول فرستادند و در راه از

رحمت تبلیغ و همه امور دینی و دنیائی رست.

لیکن قره العین دامن تبلیغ را یکمزد و خاموش نه نشست و شوری بر پا نمود لیکن حکومت چندان توجهی نداشت تا اینکه کار را بجائی رسانید که خیال حکومت بغداد را پریشان ساخت حاکم بغداد که مردی مسلمان و سنی مذہب بود عموماً همه را رافضی میخواند و فرقی بین یابی و غیره نمیداد هفت یک نفر زن را از نواد مرید میل بجلافا او کرد تا از حقیقت امر جو یا گردد و دلایل و براین او را بشنود و به اختلاف قضایا و اتف گرد پس از سؤال و جواب زیاد چون از این اصطلاحات یا تر بات چیز درستی نفهمید دانست که وجود این زن در کربلا موجب انقلاب سخت و باعث پریشانی حکومت وقت خواهد شد لذا بهمان نظریه که ملا علی بسطامی را توقیف کرده بود قره العین را نیز توقیف و به بغداد جلب نمود لیکن با نهایت ملایمت بلحاظ سائیت قره العین را در خانه شیخ محمد شبل منزل داد ولی او در آنجا هم خاموش نه نشست پس از آن با مروالی بغداد بنحانه محمود افندی آکوسی در تخت نظر بود و مراتب را با سلا مبول نگاشت تا اینکه پس از دو ماه حکم اخراجش از سلا مبول رسیده او را با معتقدین و مریدین روانه ایران داشتند که از این درد سر برهند از آنجا روانه گشته چند روزی هم در کرد با کرده نصیری (علی الهی)

که مرکز ایشان انجاست سر و کلز زدند و بکرمان شاه رسیده شورش بر پا کردند و علی الاعلان به تبلیغ و تشهیر عموم کوشیدند همین سبب جماعتی بر ایشان تاختند و زد و خورشی واقع گردید و اموال ایشان را تباراج بردند که حکومت وقت خود را بیاری ایشان رسانید و بحفاظت جان ایشان کوشید و اموال ایشان را از مردم پس گرفتند بایشان زد و نمود و آنان را حکم عزیمت داد چنانچه کوکب الدریه نیز این مطلب را با کمی کم و زیاد مینویسد پس از آنجا بهمدان رهسپار گشتند و خواستند در آن شهر بساط تبلیغ بگسترند لیکن نتوانستند کاری از پیش ببرند و توجهی بایشان نمودند در انجام ملا ابراهیم محلاتی را که قاصد قره العین بود او را نزد رئیس علماء آنجا فرستاده با صحنی خفیه کلمات اثبات امر باب و نزدیک بود جان در این راه در یازد بهر پنج بود خود را نزد قره العین رسانید و قضایا را گفت لهذا از آنجا کوچ بسمت قزوین نمودند ولی در عرض راه هم باز در دهاات و قصبات از تبلیغ مردمان ساده دهااتی دست نکشیده و در هر جا هنگامه برپا مینمودند تا اینکه وارد قزوین که وطن او بود گردید در قزوین نیز شورش برپا و میاهوئی بلند گفتگو و مذاکراتی شروع نمودند که مردم را متوجه به باب نمایند پدر و عموها هر چند او را نصیحت نمودند که دست از این کار برداشته باشو هر باز و ترک این سخنان پیوده گوی جوابی جز این

نداد که میان نصیبت و طیب و کافر و مؤمن بینویتی تمام وضیعی بالا کلام است
چون ایمان به باب آورده طیب و شوهرم قبول امر نموده نصیبت است بنا فرمائی
شوهر و تهر و عصیان استقامت و زید و سخ من گوش استماع ندارم لمن لقول
را میخواند حتی اینکه از اولاد هم چشم پوشید پدر و عم و نیز از او اعراض کرد در عیش
حاجی ملا محمد تقی که پدر شوهرش بود بالای منبر رفته از کفر و الحاد با بیان سخن هر دو
و شرحی موطر الحاد و کفر ایشان بیان نمود قره العین چون چنان دید ضعیفای اصحاب
و احباب را حکم داد از قزوین بروند و خودش با شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی
و میرزا صالح شیرازی برای قتل حاجی ملا محمد تقی مشغول شود و وسیه شدند خلاصه
اینکه بهر پنج بود حاجی ملا محمد تقی را بقتل رسانیدند اگر چه شیخ و هیئت کرد از ایشان
انتقام نگیرد من عفو شان کردم لیکن حکومت در صدد برآمد و چند نفر را دستگیر
و مقتول ساخت یکی از مسلمات تاریخی که قابل انکار نیست اینست که این اول
خونی بود که در اطراف اسم بابی گری ریخته شد و بانی نیز خود حضرات بابی بودند که
شخص عالم زاهدی را به گناه هدایت گشتند از آن پس آنچه خونریزی واقع شد
همه را نتیجه آن میتوان فرض کرد باید گفت

آتش بجان شمع فتد کاین بنا نهاد

قره العین هم در تحت نظر حکومت و استنطاق و تحقیقات درآمد از طرفی هم احکام
و توقیعات و مراسلات متوالیه میر رسید که با بیان در خراسان جمع شوند میرزا هادی
که از قاتلین حاجی شیخ محمد تقی بود به تهران فرار کرده بود و با بیان تهران هم که از
تقصیه کم و بیش با خبر بودند از او پذیرائی شایانی نمودند تا اینکه خبر قتل اشخاصی چند
را که حکومت قزوین گشته بود و حبس قره العین با ایشان رسید فکر نجات قره العین
اقتاده و موافقت را بر این شد که میرزا هادی که واقفیت تمامه دارد و برای اینکار پسندیده
تراست که سفری مخفیانه به قزوین نماید و بهر پنج مناسب داند قره العین را بر باید
او نیز قبول این امر نمود و از طرف با بیان تهران تا امور به نجات قره العین شد
به قزوین آمد بمعاونت زنی قره العین را فرار داده به بیرون شهر میبرد و قره العین
و میرزا هادی و قتل نام خادم بر سه اسب سوار شده پیراهنه به تهران فرار نمودند
بمیرزا حسین علی که جزو دسته با بیان تهران بود خبر میدهند میرزا نیز با استقبال
شتافتة عصری در اندر بان بهم میرسند و روز دیگر از انجابه تهران رفته در منزل
میرزا ورود مینمایند و پس از آن با سائر با بیان ره نورددشت بدشت میگردند
پیش از آنکه ذکر بدشت شروع شود بی مناسب نیست که اشکار گردد
که قره العین چگونه ظاهر شد

چگونه قره العین طاهره شد

چنانیکه تذکر دادیم پس از آنکه در کربلا باعث تشیت خیال حکومت شده و ایشان را جلب به بغداد نمودند ابتدا در کاظمین و بعد در بغداد مجتمع و بساخت و ساز مشغول بودند و بعقیده خود برای اشاعه دعوت کبری و انتشار ثبات عظمی محافل داشتند و متبادل افکار میکردند در آن مجالس و محافل شوری قره العین در نزد بعضی از اشخاص که زیاد با آنها مانوس بود و مراد و داشت از قبیل ملا ابراهیم محلاتی و شیخ محمد شبیل و شیخ صالح کریمی و شیخ سلطان کرملائی و سید محمد بالیگانی و سید احمد زیدی و سید محسن کاظمی و غیرهم که از خواص اصحاب و محرم اسرار بودند اعتنائی بحجاب نداشت و باروی باز میامد ولی نزد دیگران مانند سایر نوان محتجب میشد و در میپوشانید و پابند تظاهر بود این تبعیض مایه تشکیک بعضی از متقدسین شده بود که سبب چیت که قره العین از همه حجاب نمیکند بعضی دیگر که از زن و فرزند و خویش و پیوند آواره بودند بارادتی عاشقانه شمعش را پروانه شدند گهی او را شمس الضحی مینامیدند گاهی بدر الدجی میگفتند و دیگران را بعد از دوم حجاب دست و صورت جواب میدادند و اعمالش را بر پنج

صواب دانسته و او را تطهیر نمودند تا اینکه این گفتگوهای دودسته شدت پیدا کرد تا بهنگی بر این متفق گشته بالاخره عریضه ای از کاظمین بخط سید علی بشر نوشته و تمام واقعات را در آن نگاشته روانه خدمت باب نموده و دستورات لازم را از سید باب درخواست نمودند و عرائض متعدد دیگر نیز نوشته شد و متوسط نوروز علی نامی چنانچه کواکب الدریه صفحه (۱۱۱) مینویسد روانه خدمت باب نمودند نوروز علی بشر از رفت لیکن باب به اصفهان رفته بود و او نیز روانه اصفهان شد متوجی رسید که سید باب را روانه نموده بودند او نیز به عقب ایشان رفت تا اینکه در قلعه ماکو عریضه را به باب رسانید و جواب سؤالات را گرفته مراجعت به کاظمین نمود چون جواب سؤالات به یاران رسید و این مضمون متعلق به قره العین در آن برج بود (و اعلم انها امرأة تصدق یقظة عالمة عاظمه و لا نرد الطاهرین فی حکمها فانها ادری بمواقع الامر من غیرها ترجمه: بدانید که او زینت راستگو و عالمة و عاظمه و طاهره در احکام و بهتر از دیگران میدانند که مواقع امر چگونه است) همین تعریف باب بر استقامت او افزود (از آن تیغ به بعد حضرات وی را طاهره نامیدند و از این حکم بر شرافت و اهمیت قره العین افزود و زبان نکته چنان بسته گردید و طرفداران قره العین اظهار مسرت

نمودند لیکن سید علی بشروید و چند نفر دیگر از ایشان برگشتند یا اینکه بقول
کواکب الدریه تنزل شدند لیکن صاحب نقطه الکاف شرح حال را این طور مینویسد
صفحه (۱۳۹) صبیح حاجی ملا صالح قزوینی که او از اصحاب مرحوم سید بودند و در زیر
و تقوا و فضل و کمال و حید و دهر و مرحوم سید ایشان را قره العین نامیده بودند
تا اینکه مینویسد: عریضه ای نوشته ایمان غیبی آورده بود و بعد که حضرت (باب) ظاهر
شد عریضه ایشان را خدمت حضرت دادند و از جمله حروف حی گردید تا اینکه مینویسد
در کربلا بعد از رسیدن مجلس درسی داشت و مشغول مجاهدات بود و مطبوعات بازار را نمیخوردند
زیرا حرام میدانستند و استدلال ایشان این بود که مردم لعن میکنند و امام فرموده
هر کس شیعیان کامل را سب کند امام را سب کرده و سب امام سب رسول الله است و کافرو
لبنان را از بازاری گرفتند و اول ترک حدودی که درین سلسله واقع شد آن بود
که حضرت در سال فروع خود نوشته بودند که از جمله مظهرات نظر آل الله میباشد و آل الله
در مقام حقیقت اولی چهارده معصوم میباشدند زیرا که از نظر ایشان اراده ایشان
است و اراده ایشان همان اراده الله است و حکم حلال و حرام موقوف به اراده الله
میباشد لهذا ایشان مدعی شدند که من مظهر جناب فاطمه علیها سلام میباشدم و حکم چشم من حکم
چشم ایشان است و هر چه من نظر نمایم ظاهر میشود پس فرمودند ای اصحاب هر چه را

در بازار گرفتند و بیاد رسیدن من نظر نمایم تا حلال شود اصحاب چنین کردند (الحق برای رستن
از عسرت خوب فکری کردند لیکن خوب بود نظری بر همه بازار میکردند که دیگر مردم زحمت
نکشند که چیز را خریده نزد ایشان بیاورند) پس از آن ذکر کربلا و بعد که پادشاه و غیره
را با چیزی کم زیاد نمایند می نویسد در راه عریضه ای شکوه آیت جماعتی از اصحاب به باب
نوشته شد باب جوابیر که نگاشتیم نوشته قره العین را لقب به طاهره نمود سپس
اصحاب منکر هم به سر امر بر خوردند و استغفار نمودند از خطای خود تا حکایت قزوین
را که می نویسد و سب قتل مرحوم حاجی ملا تقی از جمله اسباب آن مینویسد که چون باب
از اینجا میگذشت نامه ای نوشته بود که من مظلوم میباشم و اولاد رسول الله هستم
مرافعت کنید حاجی کاغذ آنجناب را پاره نموده بود و نا سزاگفته بحضرت که عرض کردند
باب فرمود نمود کسی که بر دهن او بزنند این بود که خداوند چنین نمود که زبانه نیزه جاگذاشت
بر دهان او و او افتد تا اینکه مینویسد جناب طاهره نیز فرار نموده روانه بخراسان شدند
همینکه ایشان را در رسیدن جناب حاجی (قدوس) هم از مشهد مراجعت نمودند و مضمون
جمع الشمس و القمر و فوق داده و لهذا چونکه سمارشیت دافض اراده قرین گردیدند اسرار
توحید و سر عبادت را از خزانه تقدیر در باطن قضا امضا فرمودند (و خود حدیث مفصل
بخوان از این مجلس) و از چهره شاید مقصود احجاب کثرت را سر تفع کردند و از جوهر خمر

لذة لثا ربین چند ساغر در دادند تا آنکه جمعی از خود بخورد و بالحن بدیع در شجره سرور
تغیبات نمودند چون که سال سه از ظهور شمس حقیقت بود لهذا معنی تهک التری لعلیة التری
ظاهر و تخم توحید را در ارض افند و مقبلین کشتند اینجاست گویا که جناب طاهر میفرماید
انکم ت و زوجت قد فترن المیدان.

توضیح بدشت

حکایت بدشت را هر کسی بطریق نگاشته و چیزهایی گفته اند که ذکر آنها
بعلاوه طول کلام باعث ازجا ر قلوب است زیرا بدو خوب زشت و زیبا
بسیار نوشته اند لیکن آنچه را که آقا میرزا عبدالحسین آواره قدیم و آیتی امروز زمانی
که مقصد به بهایابیوست به آنها بوده در کواکب الدریه نگاشته و بقول خودش
از عجایب آن زمان آنکه خدای آنها خواب بوده و در اصلاحش نیردخته یا
حقیقتاً بیشتر از اینها ماست مالی نمیشد است یا اینکه مشیت الهی چنین خواسته بود هر چه
عین آن را باز هم در جلد دوم کشف الحلیل نقل کرده مانیر همان را نقل میکنم.
نقل از صفحه ۳۷ کواکب الدریه - در سال ۱۲۶۴ هجری کبار اصحاب باب
یک مصاحبه همی و یک اجتماع و گنگاش فوق العاده ای در دشت بدشت کرده اند که منوع

عمده آن دو چیز بوده یکی چگونه نجات و خلاصی نقطه اولی (باب) را همی سازند دیگر کا
دینی و اینکه آیا فروعات اسلامی تغییر خواهد کرد یا نه.

(یکی از مواقع شگفت آور همین جاست که سید علی محمد که خود را قائم و مهدی موعود
میداند و مهدی موعود باید میاید برای نجات بشر از ظلم و جور حالا همان مهدی مجوس و اسک
دست مردم گشته و دست مریدان بقول نویسنده ای کاسه های گرترازش باید
در میان بیابان جمع شوند و برای نجات مهدی موعود که خود را مکلم طور میداند تدبیر
کنند و بالاتر از همه اینکه این دسته میخواهند تکالیف و فرائض دین برای مردم معین
نمایند نگاشته چگونه رهنما میگردد) محل این قضیه آنکه چون اصحاب از تهران بجناب
خراسان ره فرساشدند یک دسته بریاست قدوس باب الباب از جلو و
دسته دیگر بریاست بهار الله و قره العین از عقب میرفتند تا بدشت بدشت
رسیدند و آن جا چادر باز زدند و خیمه های سرپا کردند بدشت (به دشت) محل خوش
آب و هوایست که بین مازندران و شاهرود و خراسان واقع شده و نزدیک
بمحل که آنرا هزار جریب میگویند. اگر چه اخبار تاریخی در بسیاری از سائل بدشت
ساکت است و افکار ناقلین در این موضوع مشتت و مشکوک بودن تاریخ بدشت
فقط برای اقتضایات حاصل آنست که نمیشود همه قضا یا را نوشت اینست که

هر مورخی قضیه را بایهام برگزار کرده تا اینکه مورد ایراد یا رنجش دیگران نگردد
ولی قدر مسلم اینست که عمده مقصد اصحاب در این اجتماع و گفتگو در موضوع
دو مطلب بوده که ذکر شد چه از طرفی باب الباب بما کوفته مجموعیت نقطه اولی
(باب) را دیده آرزو مینمود که وسیله نجات حضرتش فراهم شود و نیز قره العین
در این اولی باب مکاتبه باب را گشوده همواره مراسل مینمود و از توقیعات
صادر از ماکو چنین دانسته بود که وقت حرکت و جنبش است خواه برای تبلیغ
خواه برای انجام خدمات دیگر و در هر صورت خاموش نباید نشست و اما حضرت
بهار الله مکاتبه شان باب استمرار داشت و چنانچه اشاره شد میشود
اکثر اصحاب پایه قدش را بر ترازا دراک خود شناخته و میشناختند و مشاوری
با حضرتش را در هر امر لازمتر از همه میشمردند (اینها از اتفاقات بهائیان است
که برای اهمیت بهار تبایخ منضم کرده اند در توایخ سائره ذکر از اهمیت بهادر
آنروز نبوده است بلکه هیچ اهمیت نداشته حتی اینکه باب برای دیگران القاب
مقرر کرده و اسمی از بهار نبرد و او خواست برود قره العین او را مخاطب به بهار الله
نمود انهم تا وقتیکه باب زنده بود کسی جرأت ذکر آن را نکرد و اهمیت میرزا یحیی
ازل از او بیش و گفتارش بیش بود چنانچه میرزا محمد قزوینی نقل میفرمود که

حاجی میرزا هادی دولت آبادی پدر حاجی میرزا یحیی دولت آبادی شهور که از
معتقدین ازل بود چون از اصفهان رانده شده به تهران آمد و غیر میرفت
بهائیان آنجا از طرف بهار او را خواستند داخل در حوزه خویش نمایند
در جواب ایشان گفته بود که باب در بیان فرموده است که ماسنی را پاک
قرار دادیم که بعد از این نطفه من بظهور از آب پاک باشد چون میرزا قبل از آن
متولد گشته از آب نجس پیدا شده نطفه ای که از آب نجس پیدا شده باشد
من بظهور و جانشین باب نمی شود بعلی حاجی میرزا جانی هم در نقطه الکافی یکی دو
مرتبه بطور سرسری ذکر از بهائیانید در ذیل حجاب ازل لیکن مرتبه ای برایش قائل
نبود و خصوصیات و مراتبی برای ازل ذکر مینماید از قول بهاک بعد ذکر آن خواهد آمد
و از طرف دیگر اکثر تکالیف مبهم و امور در هم بود بعضی امر جدید را امری مستقیم و شرعی
مستقل میشناختند و بعضی دیگر آن را تابع شرع اسلام در جزئی و کلی میدانستند
و حتی تغییر در مسائل فرعی نیز جایز نمیشمردند و بسیاری از مسائل واقع می شد
که تباین و تخالف کلی در انظار پیدا میشد و غالباً قره العین را بین خود حکم قرار داده
جواب کتبی یا شفاهی از او گرفته قانع میشدند و نیز هر چند در ابتدا مستقلاً جواب
میداد ولی بعد از تشریف بحضور بهار الله بدون شورت با ایشان جوابی نمیداد

و اقدامی نمیکرد اگر چه سرانجام بود و اینهم چنانی که دانستید از بیان بهائیان است بعد از مشاوره با آن جوابی میداد و اقدامی نمینمود و بعضی از مورخین گفته اند حتی طلب کردن طاهره را به تهران که بهائیان میگویند او را از قزوین خواسته و اقدام او باین مسافرت برای مسئله بدشت بوده خلاصه این دواعی سبب شد که اصحاب را در آن گوشه فراغت و دشت پر زهرت مجتمع ساخت تا آنکه در صفی ۲۹ اکو اکب الدریه باینجا میرسد.

پس در باب نجات باب تصمیم گرفتند که مبلغین با طراف بفرستند و احباب را دعوت بزیارت کنند که هر کسی برای زیارت حضرت بما کو سفر کند و هر کس را هر چه مقدور است بر دارد و ما کو را تهر کند و از آنجا نجات باب را از شاه بطلبند اگر اجابت شد فیهما و الالباقه اجبار را از مجلس بیرون آورند ولی حتی المقدور بکوشند که امر بتعویض و جدال و طغیان و عصیان با دولت نکند و چون این مسئله خاتمه یافت و از تصویب گذشت رچنانیکه گفتیم اگر باب من جانب الله و مهدی موعود بود و هیچ کس تا او بر مجلس او نمی شدند اینک جماعتی از هر طرف بما کو بر فردو آنجا سکونت اختیار نموده از شاه استدعای خلاصی و نجات او را بنمایند درست است که انبیاء سلف همه به بلایا و محن مبتلا شدند لیکن عمل مهدویت غیر از کار آنهاست

و گذشته آنان هم گاهی شفاعت پیروانان نجات خود را خواستگار نشاند مهدی موعود باید غالب بر کل باشد نه مغلوب و نقطه اولی را که اعظم از انبیاء سلف میدانند باینست اسیر دست دیگران باشد بلکه به اراده او هر زیری زبرد و هر زبری زیر بایست نشود پس در موضوع احکام فروعیه سخن رفت بعضی را عقیده این بود که هر ظهور لاحق اعظم از سابق است و هر خلفی اکبر از سلف و بر این قیاس نقطه اولی اعظم است از انبیاء سلف و مختار است در احکام فروعیه (۱) بعضی دیگر معتقد شدند که در شریعت اسلام تعرف جایز نیست و باب مروج و مصلح آن خواهد بود و قره العین از قسم اول بود و اصرار داشت که باید بعموم اخطار شود و همه بفهمند که دارایی مقام شاریعت است (در صورتیکه شاریعت شان نبی است نه مهدی موعود) و حتی شروع شود به بعضی تصرفات و تغییرات از قبیل افطار صوم رمضان و امثالها اگر چه قدوس هم مخالف نبود ولی جرئت نداشت این رای را بدهد زیرا هم خودش در تعصبات اسلامیة قوی بود و بسبب نیتوانست صوم و صلوات را انکار کند و هم توهم از دیگران داشت که قبول نکنند و تولید نفاق و اختلاف گردد (چنانچه شد) ولی قره العین میگفت این کار بالاخره شدنی است و این سخن گفتنی پس هر چه زودتر بهتر تا هر کس رفتنی است برود و هر کسی ماندنی و فدا کار بماند

پس روزی قره العین این مسئل را طرح کرد که بقانون اسلام ارتداد زن سبب قتل ایشان نیست بلکه باید ایشان را نصیحت کرد و پند داد تا از ارتداد خود برگردند و باسلام بگردانند.

لذا من در غیاب قدوس این مطلب را گوشزد اصحاب میکنم اگر مقبول افتاد مقصد حاصل والا قدوس سعی نماید که مرال نصیحت کند که از این بی عقلی دست بردارم و از کفری که شده برگردم و توبه نمایم این رای نزد خواص پسندیده افتاد (از این عبارت آشکار میگردد که ابتدا امر کار بجدعه و مکر بوده و گرنه امری که از طرف خداست باید بدون ترس اظهار گردد چنانچه سبب ابتلا و انبیا هم روی همین پایه بوده) و در مجلسی که قدوس بعنوان سر در حاضر شده بود بهاء الله را هم تب و زکامی عارض شده بود و از حضور معاف بودند قره العین پرده برداشت و حقیقت مقصود را گوشزد اصحاب نموده همه در میان اصحاب افتاد بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند و نزد قدوس رفته شکایت نمودند قدوس بچرب زبانی و مهربانی ایشان را خاموش کرد و حکم فاصل را موقوف بملاقات طاهره (قره العین) و استعلامات از حقیقت فرمود و بعد از ملاقات قرار داد اخیر این شد که قره العین این صحبت را تکرار کند

و قدوس بمباحثه بطلبید و قدوس در مباحثه مجاب و ملزم گردد (این هم مکی دیگران از روز دیگر چنین کردند و چنان شد که منظور بود اما با وجود الزام و افهام قدوس باز همه و مدسه فرو نه نشست حتی بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و رفتند که دیگر نکشند باز در صفحہ ۳۱ میتویسد.

ولی آنها که طاقت نیاورده و رفته بودند سبب فساد شدند و جمعی از مسلمین بر حضرت تاخه ایشان را مضروب و اموالشان را منسوب کرده آنها را از آن حدود متواری کردند و آنها با همان تقصیم که در تمرکز بجا گذاشتند از انجابه سبب تقسیم شدند بهاء الله و جمعی بطهران و طاهره با قدوس بماندند و باب الباب با معدودی اولاً بماندند و بعد بخراسان راهپا شدند انتهی باری این بود حقیقت امر بدشت یا دشت دین سازی و کمپنی شریعت طرازی که ذکرش گذشت از این رویداد حقیقت کار باب که اس اساس و شالوده مذہب بهاست بخوبی میتوان درک کرد و این شرحی است که پس از چندین مرتبه ملاحظه عبدالبهاء و لک گیر بهاء و زریب و زینت دادنها درست کرده در کتاب تاریخ خود نگاشته اند.

بخوبی ظاهر میگردد که این گروه دین ساز که حتی رئیس خود را هم

ندیده و دین را یک امر بازیچه پنداشته باچه بازیها و ظاهرسازیهای دین ساخته اند و دین را از امر خدا ناسته بلکه بخدائی قائل نبوده اند در صورتیکه اگر کسی محرم را از این گروه شده حقایق بدشت را از خود ایشان بشنود حیران میماند

حاجی حسین قلی در منهاج الطالبین صفحه ۴۸ مینویسد که باب بقره العین حکم جهاد و نوشت که باینها را آماده جنگ کن در این جنگ یاری خدا و ملائکه بابی بانی که هستند کافست "یا قوۃ العین حرص المؤمنین بالقتال یا قوۃ العین حسبك الله و الملائكة و من يتبعك من المؤمنین" در این حکم باب حکم میدهد پادشاهان عالم را که دست از شاهیه برداشته تابع امر او شوند و به بابیان وعده نمیکند که اگر شما با کفار (غیر از بابی) جنگ کنید من خونی در دل آنها میاندازم که جرات مقابله با شما نکنند و در صفحه ۵۰ مینویسد که "بدشت در ملا عام قره العین بی حجاب شد و بر منبر نشست و تقریر نموده گفت شریعت اسلام منسوخ شد و دوره فترت آغاز و بر شما هیچ حساب و غدائی نیست تا وقتی که باب پادشاه هفت اقلیم شود و شریعتی از نو بیاورد و مجاز در صفحه ۵۵ مینویسد متعلق به باب الباب در قلعه طبرسی عادت این بزرگوار این

بود (ملاحین بشرویه ای باب الباب) که هر روز دو مرتبه و عظم میفرمود و واضحاً را تربیت میدادند و در اردوی مبارک از حکایات بدشت (اشتراک نسوان) هیچ معمول نبود بلکه میفرمود این بدشتی با احد منیر نم" نقطه الکاف صفحه ۵۲ مینویسد عرض نمودم گوش بجزئیهای واهی مردم نکنید که جمعی رفتند در بدشت و هرزگی کردند (معلوم میشود که آن روزها خیلی شهرت داشت چون تازه بوده) بدانی که ایشان مردمان بزرگی بودند و صفوه عالم وجود و کار بزرگی کردند و این لعن و طعن مردم لاجل احتجاب خود ایشان است تا اینکه مینویسد خلاصه جناب حاجی (قدوس) مدعی مقام قدوسیت که رجعت رسول الله بوده باشد بودند و بادره حق خود را ثابت می فرمودند (اینجا برای قدوس مدعی است که او پیغمبر (محمد بن عبد الله) است و این رجعت رسول است باز در صفحه ۴۰۲ او را قائم میدانند که ذکرش گذشت و باب الباب (ملاحین بشرویه ای) را سید الشهدا و رجعت حسینی میدانند و برای تولد قدوس حکایت عجیبی بیان مینماید از این قرار در صفحه ۹۹ چون والده ایشان (قدوس) بخانه شوهرش که آقا صالح نامی بود و زارع آمد سه ماهه حامل بود و دختر هم بود و در شش ماهگی وضع حمل حضرت شده و لهذا از این جهت

مردم نسبتهای بدیان جناب میدادند و دوستان تا ویلات خیر مینمودند تا اینکه مینویس شاهزاده به پدرش (پدر قدوس) که جانی محمد ابن عبد الله بود و جانی دیگر یعنی آخرین بیان قائم میشود گفت برو پست را نصیحت کن که دست از این جنگ و جدل بردارد و خون مردم نریزد پدرش آمد مینویس همینکه بخدمت حضرت رسید از هیبت جلال و جمال ایشان مقتدر بر تکلم نبود حضرت اظهار لطافت بسیار نمودند حکایت شاهزاده را ذکر نمود فرمودند اما در باب نصیحت تو مرا بدان که من پسر شما نیستم پسر شما در فلان روز که او را فرستادی از عقب بیمه چوب راه را کم کرده و الحال در فلان شهر میباشد و منم حضرت عیسی که بصورت فرزند تو ظاهر گردیده ام و تو را از باب مصلحت به پدری اختیار نموده ام اینجا هم عیسی شد ملا محمد علی قدوس بار فروشی محمد ابن عبد الله شد عیسی شد قائم محمد ابن الحسن هم شد خوب بود خودش هم می فهمید چه مینویسد شاید به سبب ارزانی اجناس بوده چه یاد دارم وقتی تهران یکی مرا خان گفت گفتم به بخشیدن خان نیستم گفت نان به این ارزانی اگر حالا خان نشوی کی میشوی.

باری سیونیکولای فرانسوی نیز شرحی در این باب نوشته که مختصر

آن اینست.

نیکولای مینویسد

بطوریکه از بزرگان بهائی شنیده ایم در بدشت قرة العین حجاب را باین طریق برداشت که در آن روزی که نوبت نطق با او بود بر حسب معمول پشت پرده نشسته نطق میکرد و سامعین بعضی میدان و متعین باب که در بدشت مجتمع شده بودند چونکه رؤسا برای سرگرم داشتن این دسته مردم که دل داده باب گشته و همراه بودند هر روزی یک نفر نطق میکرد چون نوبت نطق به قرة العین رسید در آن روز مقراض کوچکی بنجاده خود سپرده و دستور بوی داده بود که در وسط نطق که من مشغولم و مردم متوجه بمن بند تجیر را چیده پرده را بپندار تا اصحاب باب مرا به بینند و خود در آن روز آرایش تمام کرده بود و لباس حریر سفید پوشیده و بر لطافت و خوبی خود افزوده بود و به آراستگی تمام نشسته و بر اثر هوایی که بر سر داشته نطقش هم با عشق و جذب به توام و مورد توجه و قبول واقع شده و متعین سرایا گوش گشته متوجه او بودند که یکمرتبه در وسط صحبت او اصحاب می بینند پرده فرود افتاد و قرة العین در کمال تشنگی و زیبائی با زیورهای آن روزی و خال و خطاطا

دو سوره و سوره بنظرشان جلوه کرد فوراً بعضی از اصحاب بر حسب عادت اسلامی یا عفت ذاتی شرمند و از چشم بستند و بعضی برود را قناد و برخی بالعکس دیده گشت دند و بجای سراپا گوش سراپا چشم گشته و دل بآن دلبر طناز دادند و قره العین با صطلاح بجنگ زرگری تغیری بخادمه خود کرده گفت چرا پرده را درست بستی؟ و فوراً رو بجمعیت نموده گفت ایتمی ندانم مگر من خواهر شما نیستم؟ مگر شما به تغییر احکام اسلامی معتقد نشده اید - آری من خواهر شما هستم و نظر شما بر من حلال است از آن گذشته حجاب دیگر از منی ندارد چه احکام اسلام منسوخ و دوره فقرت است باید دانست که بدان سبب همهمه و زمزمه در اصحاب افتاده و جمعی رخت بر بستند و برخی نیز پلورت به باب داده منتظر بودند که او قره العین را طرد یا اقلّاً توخ نماید ولی بهاد و قدوس و بعضی دیگر آغوش محبت گشوده بر مقاماتش افزودند - این بود مختصری از شرح حال قره العین و دشت بدشت که ماز درج بعضی واقعات شرم آور آن صرف نظر کرده نخواستیم داخل بعضی گفتگو باشد چیزهایی که بعضی نوشته و بعضی میگویند بنویسیم اشارات صاحب نقطه الکاف برای فهمیدن مطالب کافی است که مینویسد "گوش

بحرف های واهی مردم نکنید - خوب است نظری هم در ادبیات ادبیان داریم

علم و ادب

از اینکه قره العین عالمه و عالم زاده بود شکی نیست چنانچه ذکر شد دختر حاجی ملا صالح که یکی از علما متبحر بود و آخر هم از دختر خود دوری جست و قره العین در علم اخبار و احادیث تحصیلاتی نموده علمش تا اندازه ای خوب بلکه از خودش زیاده بود ولی در ادبیت و ادبیه بودنش شوقی در دست نیست زیرا او فقره شعری که با و نسبت میدهند یکی -

لمعات و جملک اشترقت — بشعاع طلقک اغتلی

بنشین چو طوطی و دمبدم — بشنو خروش نهنگ لا

این اشعار آنچه معلوم و مشخص شده از ملا باقر لاری متخلص صحبت لاری شهور است و کتابش هم بطبع رسیده و این طور نوشته است بنشین چو صحبت و دمبدم که لفظ صحبت را تبدیل به طوطی نموده اند و صحبت معاصر با قره العین هم نبوده بلکه قبل از قره العین جهان فانی را بدرد و گفت و گو اکب الدریه نیز در صفحه (۳۰۹) همین طور تصریح نموده و از

اشعار مشهور دیگر او.

گر بتوانم قدم نظر چهره به چهره روبرو
 شمع در هم غم تو را نکتة به نکتة موبو
 از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام
 خانه به خانه در بدر کوچه بکوچه کوکو
 میرود از فراق تو خون دل از دیده ام
 دجله بدجله میم به میم چشمه به چشمه جو جو
 دور دبان تنگ تو عارض غمزمین خط
 غنچه بغنچه گل به گل لاله به لاله بو بو
 ابرو چشم و خال تو صید نموده مرغ دل
 طبع به طبع و دل به دل مهر به مهر و خوبه خو
 مهر تو را دل حزین بافته بر قماش جان
 رشته به رشته نخ به نخ تار به تار پاره پاره
 در دل خویش طاهره گشت نیانت جز تو را
 صفحہ به صفحہ لاله لاله پرده به پرده تو به تو

این را احتمال داده اند که از قرعة العین است و با آب و تابی زاید الوصف
 بیان مینمایند باینکه اکثری از ادباء در خوبی این اشعار هم متاملند اتفاقاً در جنگ های
 قدیمی هم دیده شده گروهی به نظیری و جمعی به عطائی منسوب نموده اند در صورتیکه
 اگر از قرعة العین هم تسلیم شود چندان اهمیت ادبی ندارد فقط الفاظ متعقبات است
 که اگر در حقیقت و معنی آن غور شود بجای عاری از ادبیت است و دارای اغلاط
 و عیوب چنانچه مرحوم سید محمد علی داعی الاسلام اغلاط آن را کاملاً بیان

نموده اند که تکرار آن در این جالزومی ندارد خلاصه کلام ایشان اینست که
 مضمون آن قبذل است و تمام شعر این مضمون را مکرر در مکرر در اشعار خود
 آورده لیکن بهتر از او زیرا که در اشعار قرعة العین بعلاوه ابتذال حشوهای زیاد
 آمده که همه را حشو قبیح باید گفت مثل چهره به چهره روبرو خانه بخانه در بدر زیرا که
 مضامینی است و نبایست بیاورند و دجله بدجله را غلط دانسته و صحیح آن را دجله دجله
 گفته اند همین طور چشمه به چشمه و جو جو و دیگر ایراد ایشان این است که در
 مبالغه باید کم را اول و زیاد را بعد ذکر نمود و ایشان برعکس دجله و میم را مقدم
 چشم و جو را موخر نمودند و ایراد ایشان در شعر پنجم این است که بنابه اصول
 شاعری زلف دام است و دانه خال که دل عاشق را صید میکند و در این شعر
 اسمی از زلف نیست فقط به چشم و ابرو خال صید میکند و مصرع دوم را نیز میگویند
 مانع عربی های حضرت باب معنی ندارد.

در هر صورت هر چه باشد شعری نیست که باعث افتخار ملتی گردد.

گذشته از این زنان ادیبه بهتر از قرعة العین هم قبلاً مانند هستی و مخفی
 زیب النساء و غیره بسیار بودند بعداً هم خیلی آمده و اکنون هم بسیاری
 از زنان شعر را با طرزی ادبیانه بهتر از او میگویند نمونه ذیل یکی از مختار

کنونی سروده که قابل بسی تمجید است در صورتیکه آن اشعار از قره العین هم باشد باین اشعار هیچ طرف تمایز نیست.

ایرانیان که فرزکیان آرزو کنند	باید نخست کادۀ خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و غمی بزرگتر	تا حل مشکلات به نیروی او کنند
ایوان پی شکسته مرمت نمی شود	مدا بار اگر بظاهر آن رنگ رو کنند
در اندلس نماز جماعت نشود پیا	در قادیسیه چونکه بنحو نهاد وضو کنند
شد پاره پرده وطن از غیرت شما	اکنون بیاورید که ز بهار فو کنند
دوشیزگان شهر ارومی گشاده مو	در یوزگی به برزن و بازار کو کنند
نسوان رشت زلف پریشان کشیده	تشریح عیب های شما موبو کنند
بس خواهران بخط سلسا س تاکنون	خون برادران همه سر خراب کنند
نوح دگر بیاید و طوفان و سی زلو	تا لکه های ننگ شما شست و شو کنند
اندر طبیعت است که باید شود ذلیل	هر طتی که راحتی و عیش خو کنند

اشعار فوق هزاران مرتبه در ادبیات پایه اش از اشعار منسوب به قره العین بالاتر است زیرا دارای مطالب تاریخی و اخلاقی و ممانعت است بعلاوه صاف و صریح که بفهم عارف و عامی نزدیک بر عکس اشعار منسوب به قره العین

که جز الفاظ چینه دیگر ندارد انهم الفاظی ظاهر خوشنما لیکن وقتی کسی بخواند آنرا بزربان دیگری ترجمه کند می فهمد که هیچ ندارد فقط سراب است و بس یا ظاهر داری اشعار دیگری را هم که به قره العین نسبت داده اند.

خال بکنج لب یکی طره شکفام دو	وای بحال مرغ دل دانه کی دام
محتسب است و شیخ من صحبت غش دریا	از چه کنم مجابش آن پخته کی و خام دو
این غزل هم از ام بانی دختر حاجی عبدالرحیم خان یکی از خواتین بزرگ نیردست	
که دفاتش در سال ۱۲۳۶ هجری قمری بوده پیر آقا محمد تقی خان مشهور بربان	
بزرگ که تاریخ یزد مفصلاً حالاتش را نگاشته و در آخر آن غزل میگوید.	
هر که بگوید این غزل بخشش از تبیل خان	توسن خوش خرام یک استر خوش لکام دو
کان کرم جواد خان کند دل از کفش برد	مایه جود هر زبان بحر یکی غمام دو
جواد خان پسر برادر ام بانی و پدر محمد رضا خان تخلص به فلک است.	
و دوست علی خان ابرقوی که با ام بانی از یک سلسله بوده آن غزل را استقبال	
نموده که یک شعر آن نیست.	

غیر و زلف آن صنم بر رخ و لریب او - کس نشنیده در جهان صبح یکی و شام دو
مینویسد که ام بانی در مرض موت در حالت غشوه بود خادمه داخل اطاق

اوشده انگشتری از دست او بیرون آورد چشم باز کرده در انحال این شعر را خواند و بعضی میگویند نوشت-

کم فرزند مردم دنیا بهوش باش - پرمیکنند بسمل در خون طپیده را
در حقیقت هزار مرتبه از تمام اشعار قره العین بالاتر و بهتر است که در آن حال سروده یا خوانده به صورت بنظر من چیز بی که باعث شهرت و ناموری قره العین شده یکی این بوده که در آن زمان بموجب رسومات شرق زمین گاهی زن در اینگونه امور دخالتی نمی نموده و داخل اینگونه هوجباجال ها نمی شده و او قدم در این میدان گذاشته داد و بیدادی نموده مسافرتی طولانی و با مخالفت با روبرو گشته بی باکانه تبلیغاتی هم نموده از این سبب اسم او زبان زد خاص و عام گشته بخوبی باید کارنداریم این قدر شد که کاملاً مشهور و بهر کس بنام او آشنا گشته (دوم) در قضیه بدشت و مورد توجه شدن یک عده بجایز یا ناجایز یا اینکه سر و سودانی هم با جانی یا جاهایی یا شخصی یا اشخاصی داشته یا نداشته بر فرض حکایت تمام و غیره را هم همه بی اصل بدانیم شک نیست که یک مجموعی مردمان عزب و دور از زن و فرزند شمش را پروانه بوده حالا دستشان بجائی رسیده یا نرسیده مطلبی علیحده است و از موضوع

بحث ما خارج و پاکدامنی هم در آنوقت همچو فهمیده می شود که موضوعی نباشد بلکه کلمه ای بود که معنی برای آن در آنروز یعنی در آن مجمع وجود نداشته زیرا عقیده ایشان این بوده که دوره فقرت است و قلم مرفوع و احکام سابق منسوخ گشته و احکام جدید هم نزدش موقوف به آن بود که باب تمام دنیا را فتح نماید و مالک روی زمین گردد آن وقت احکام جدید نازل شود و قره العین نیز گوینده آنکحت و زوجت قل خرم من المیلدان سردار و رئیس واقعی آن گروه و گناه ثواب و نیکبخت حلال و حرام موقتاً معنی اصلی خود را از کف داده و متروک گردیده درست حال ایشان مصداق این بود که ع

اشتری در مرغزاری رفت رفت
قره العین نمیدان در هر حال هر چه بوده بوده ممکن است گروهی هم از نقطه نظر دینی و جمعی هم از نظر سنگ او را بسین زده باعث شهرت شده باشند و آنچه در آن وادی واقع شده قابل تذکار نیست و بهتر اینکه از تشریح و توضیح آن چشم پوشیم.

در ادبیه بودن او هم چنانچه ذکر شده دارایی پای بلندی نبوده که بتوان او را ادیب محض خود خواند چنانکه کلام او نوشته شده و ملاحظه نمودید

عبارت نشر آن هم عبارتی نیست که بتوان بر آن نازید برای نمونه آنیک
یک مناجات فارسی او را هم از صفحه ۳-۲۷۲ کو اکب الدریه نقل مینمایم
ملاحظه فرمایید.

اللَّهُ هُوَ الْأَعَزُّ الْأَرْفَعُ الْمَجِيبُ

شناسیات مضیئات از حقایق اهل حقیقت در ششصد و ضیاء
بہائیات مینرات از ذوات ارباب مجیب و لمعان و بہار آفرین
بر جان آفرینی که سوای او نیست تا آنکہ او را آفرین گوید. و تحسین بر خالق
تحسینی کہ او سزوا و او تحسین نماید. ای جان آفرینی کہ بخودی خودت
بخداوندی خدائی و بابدیعی کہ بدع را از روی خود نمائی (یا) نظری تمام
بر اہل دلایت با تمام و مصطلی از مصطلات غمام بر اہل نظام (یا) الہی
مشاہدہ مینمایم بعین العیان کہ ایشان مطہر از کل ماسوی آمدند و ملاحظہ
میفرمایم کہ قابل عطیات کبری شدند. الہی عطیہ نازلہ از مصدر قدرت
الیوم سررہو بیت است و آنچه قابل عطای الہیہ است آن عین التو
الہی مشاہدہ مینمایم کہ در حقیقت مقدسہ ای در بروز ملاحظہ میفرمایم کہ در
حقیقت نقطہ ای در ظهور الہی بہیم لائق عطای سرمدی و آنکہ دلیل اویم

قابل عطای احمدی. الہی صلوات تو نازل بر بہائیات بہیمہ و فیرات
سرمدیہ الہی و رفات چند از نزد (ایشان) در نزول و آیات بسیار
از حقیقتشان در ظهور الہی توفی ان خداوندی کہ ان را خواست همان بخود
و آن را کہ نخواہی در حال ساقط از وجہ شہود. نظری نظری تا آنکہ امر تمام آید
مددی مددی تا حکم با حکم بر آید. اشہدک یا الہی کہ امر میرم کل امور.
و حکمت او معترف لیالی و دہمور. بغزرت کہ نقصی در یکل امر میرمت در
بدء وجود او نبوده و طربی بروجہ حکمت از یوم ازل نازل ناموده بل بعین
ناقصین امرت ناقص و برای ہما زین حکمت زاید الہی کہ باید بر اندازی
حجاب را از وجہ باقی و میبوی. و باید. بیاشی ذرات سحاب را از طلعت قائم
قیومی تا آنکہ اہل حقیقت از مرکز واحدہ با جماع بر آیند و سر و عوت را از اظہار
آنیت خود ابراز نمایند ای ملک و ہابی کہ لم یزل قوارہ قدرت در رشحان
ولایزال عین غفرت در جریان اشہد کہ مدد ادم از نزدت نازل (یا) واری
کہ سر تو میل و دادم از حضرت واصل این است شمس مضیئہ کہ از ارض صادیہ
در ششصد و ضیاء قمریہ کہ قمص احدیہ در جبل طور یہ بہا و الہی. الہی لک الحمد و علی
بأنہا نقطہ الہی از ارض قاف الی الخ.

حقیقت اینگونه اشآت هم از ابداعات دوره بابیان و بهائیان است
خوش ظاهر و ... باطن و فیکر میخوانی و میگذری الفاظ باطنی و شبهه و کلمات در باطنی است
و وقتی که کسی میخواند و تفکر معنی و ربط کلام میکند حیران و سرگردان میماند خصوصاً وقتی
بخوابد آنرا بزبان دیگری ترجمه نماید و الفاظ بهار هم معلوم نیست از الحاقات بعد
است یا انماصل بوده چه ممکن است نویسد که کواکب الدریه بنابر تأثیرش از روشن مجبور بود
که الفاظی کم و زیاد نماید و کوشش نماید که مطالب و اشاراتی ایجاد نماید که عبارت آن
بمعانیست بهایچه بد در صورتیکه که در حقیقت بهار مظهر امری نبوده و نص و صفت
باید باشد بوده چنانکه نقطه الکاف مینویسد دیگران نیز اشارت به آن نموده اند اگرچه در فیکر
رجوع بحال خود باب نمائیم می بینم اصل شالوده خراب و اساسی در کار نمانده چنانچه
خود باب در توبه نامه از همه آن اعراض نموده چون اصل از میان رفت و خود احوال تمام
و عادی نمود باید گفت چون که صد رفت نود هم با دست خوب است خود خوانندگان خوانند
تفکر نمایند صاحب کواکب الدریه شش صفح بیشتر از کتاب خود را باسم تبصرة للمبصرین
صرف تفسیر این مناجات نموده و داد سخن داده و رتبه بهار را از مخلوق بالا برده و شگفته
و تمام اشارات و کنایات قره العین را راجع به بهار شمرده و تا جایکه ممکن بوده قلم
فرسانی نموده و او هم محکوم بحکم دیگری بوده چه الوقت مجبور بوده مثلاً مینویسد

او کین اشاره ای که آن نخبه رجال و نسا در این مناجات و دیعه نهاد و کلمه
ایشان است که هر بابی و بهائی میدانند بلکه بسیاری از درباریان و علما
آن زمان هم دانسته بودند که کلمه ایشان از مصطلحات بابیه است و
اطلاق میشود بر میرزا حسین علی نوری که متدرجاً باسم بهار الله معروف و نام
اصلی وی احتراماً متروک گشته الخ این عبارت ظن را قوی میسازد که الفاظ بهای
نیز ساخته و پرداخته خود ایشان باشد و مدعی شده که تا کسی به اصطلاحات
آن آشنا نباشد معانی حقیقی را درک نتواند نمود پس در حقیقت مناجات
قره العین را باید مناجات مرموز گفت و یکی از خوبی اش این است که بفهم
خوانندگان در آید سهل و متع باشد نه اینکه سر پا رمز باشد و همراه آن
لازم باشد یک کتاب دیگر نگاشت هر صورت این هم شتر قره العین بود که
نوشتیم انهم نظم آن حالا اختیار با خوانندگان است میخوانند او را اولین عالم
یا بهترین شاعر و ممتاز ترین ادیب تصور کنند یا نکنند خود میدانند ما اواره بدگوییم
نه خوب شما خود هر چه میخواهید بگویید و بدانید.

مال کار قره العین

پس از آنکه وضعیت بدشت به آن حال اقتضاج رسید مردم

برایشان تاقتند و آنچه شدنی بود شد که ذکر آن نیز در اینجا بهتر این است
نمائیم. همین قدر گفتا نموده میگوئیم که چون خبر به باب الباب (ملاحین
بشرویه ای) رسید گفت بدشتی بار احد میزنم و صاحب نقطه الکاف نیز
بهین گونه برگذار نموده مینویسد گوش بجزئیهای واهی مردم نکنید
همین عبارت ظاهر میدارد که پس از آنچه بوده وزیر نیم کاسه کاسه (یا برعکس)
بوده در هر صورت پس از آنکه آن جمعیت که نقطه الکاف صفوه عالیشان
میخواند منتشر گشته برای اثبات خراب کاریها و افتقاعاتی بدشت
بهین کافی است که در صفحه ۵۵، کتاب نقطه الکاف مینویسد جناب
سیدالشهدا (عقیده نقطه الکاف این است که ملاحین بشرویه ای
سیدالشهدا و دوره رجعت حسینی بوده) بعد از بجا آوردن فریضه بمنزله بالآخر^{لطف}
بروند چنانچه عادت این بزرگوار بود که هر روز دو مرتبه موعظه میفرمودند و
اصحاب را تربیت میدادند و در اردوی مبارک از حکایات بدشت پیچ
معمول نبود بلکه میفرمودند من بدشتیها را احد میزنم (تو خود حدیث مفصل
بخوان از این محل) اگر آقایان میخواهند انکار افتقاعات انجارا بنمایند
بهترین شاهد است چه نقطه الکاف معتبرترین تاریخ بابیه است برای اینکه

در همان اوقات نگاشته شده و نویسنده اش ناظر حالات بوده و هرگاه
آن افتقاعات که متعلق به بدشت میگویند حقیقی نداشته باب الباب
برای چه میخواسته ایشان را حد بزند اگر چه باز هم همه را نمیتوان ملامت کرد
قدری انصاف بدید یک جمعیت زیاد مرد همه عزب اغلب جوان آنکه
بر همه نسبتا ریاست دارد میگوید انکحت و زوجت قد فر من الميدان
باید بگویند بقول بغیای بدشتی بهار را ربا ده در ساغر نمیکردم چه میکردم باری
از آن صحرای بانز بهت کو چیده هر کدام بهشتی رفتند طاهره (قره العین)
هم با قدوس بصوب مازندران ره پیر گردید کواکب الدرریه صفحه (۳۰۵)
مینویسد از حدوث قله طبری تا اطراف شهادت حضرت اعلیٰ چنین
علوم میشود که در تحت حمایت و نظر حضرت بهاء الله در خود تهران بوده ولی
مثل نین اولیه اقدامات و تبلیغات علنی انجام نمیداده و یکمانه حرکت میکرد
که ذکر اقدامات این چند سال اش در متون تاریخ دیده شده و از آنکه
قدما مسموع نگاشته در هر صورت مینویسد که از وقتی که از بدشت مراجعت
به تهران نموده (قره العین) چندی در تحت توجیه میرزا حسین علی بهاء بوده
و اینهم برای اثبات فضیلت بهانوشته اند لیکن مانند اول شغول تبلیغ نموده

چرا که دیگر فکری از او در میان نیست در آن مدت تمام اندازه ای جنگ و جدال
بهائیان زیاد شده بود مانند اقدامات قدوس در قلعه طبرسی که با افواج دولتی
در زد و خورد بودند و همچنین جنگ و شکر کشی زنجان که شرح آن طولانی است و غیره
دیگر کسی از او در تاریخ بهائیان هم بمیان نیامده و هیچ معلوم میگردد که بقصرین حجت
نموده باشد و یکسال پس از قتل باب او را دستگیر نموده به تهران آوردند و
در خانه محمود خان کلان تر مجبوس نموده اند و در آن مجلس هم شرحی از کار و گفتارش
بیان مینماید که بالعرضی زمان مراد پیدا کرده و جمعی را شاید گمراه یا تبلیغ نموده
است که از انجمله شاهزاده خانم دختر محمد رضا میرزا بوده که بعد بوقت رضوان مخاطب
گشته در هر صورت محقق است که در خانه کلانتر مجبوس بوده دلی کو اکب الدریه نمی
نویسد که گجا او را آوردند و خیلی کوشش هم نموده اند که او را براه بیاورند و نیامده
از انجمله مینویسند که ناصر الدین شاه نامه ای به او نوشت و مینویسند که او را
بود لیکن بنظر درست نمیاید زیرا که آن زمان عمر قره العین قریب چهل سال بوده
چرا که تولد او را حدود ۱۲۳۰ شمسی و یک نوشته اند (بنا بقول کو اکب الدریه صفحه ۶۰)
و صاحب اولاد بوده لیکن ممکن است ناصر الدین شاه برای اینکه او را از این خیالات
برگرداند خطی به او نوشته و او را تطبیح کرده باشد که اگر از این خیالات برگردی و از حق

فاسده خویش بگذری و دست از ارادت و محبت باب بکشی من تو را بانوی حرم
خود خواهم ساخت و چنانچه کو اکب الدریه مینویسد او قلندران طلبیده در جواب
این شعر را نوشت.

تو د ملک جاه سکندری من و رسم و راه قلندری

اگر آن خوش است تو در خوری و اگر این بد مرا سزا

اینهم حقیقت آن معلوم نیست که تا چه اندازه صحت داشته باشد و تحت

چه خیالی بوده بهر صورت مینویسند که مجالس مناظره ای نیز تشکیل یافته و باتنی

چند از علما طرف مناظره شده که از آن جمله مرحوم حاجی ملا علی کنی و مرحوم حاجی

میرزا محمد اندرمانی حضور داشته اند و ایشان حکم کفر و فتوای قتل قره العین را

داده اند لیکن دولت در کشتن او توبه می نداشته بلکه بر لیت و لعل میگذاشته اند

تا اینکه جماعتی در دوشان تپه به شاه حمله نموده میرزا ناصر الدین شاه زدند و چنانچه

شرح آنرا گذشته نگاهداشتیم پس از آن ظاهره از باغ کلا نتری با تفصیلاتی به

باغ المغانی برده و در آنجا او را از رحمت تبلیغ و تبشیر و غیره آسوده مینمایند و مطابق

آنچه را که در کو اکب الدریه مینویسد غره ذی القعدة ۱۲۶۸ قتل او واقع گردید

و جسد او را در چاهی انداختند و آن چاه را با خاک انباشتند.

لیکن صاحب نقطه الکاف حاجی میرزا جانی کاشانی در ضمن شرح حال
میرزا یحیی ازل که از صفحه (۲۴۰) شروع مینماید تا اینکه در صفحه ۲۴۱ مینویسد
”و در رکاب همایون (قدوس) بود الی بار فروش (ازل) یعنی پس از بهم پاشیدن
اوضاع بدشت همراه قدوس روانه بار فروش گردید و از بار فروش به امر قدوس
طاهره را برداشت بجائی که مامور بوده بودند (جائی دیگر تصریح مینماید که نور بر رند)
و مینویسد خلاصه خدمت جناب طاهره مکرر میسر رسید و آن مادر امکان بچو دایه
آن طفل از لیه را از بلین لم تیغیر طعمه شیر داده و در همه اداب حسنه و اخلاق پسندیده
تربیت نموده و یلباسهای سلوک اهل فطرت مستقیمه ملوک داشته تا اینکه بنیه
ایشان قوی گردیده پس از آن ذکر قدوس و قلعه طبری مینماید تا اینکه در صفحه
(۲۴۴) مینویسد که باب قلعه ان و کاغذ و نوشتجات و لباس مبارک
و خاتم شریف و اشغال آن را بجهت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرمودند
و نص بوصایت و ولایت ایشان (ازل) فرموده فرمایش کرده بودند
و باب (که هشت و احد بیان را) باقی مانده بود (بنویسند).

از این عبارت نقطه الکاف آشکار میگردد که قره العین همراه قدوس
از بدشت به بار فروش رفت و در بار فروش قدوس او را همراه ازل روانه دشت

و بچو معلوم میشود که نزد او در نور بوده تا اینکه گرفتار گشت قبل میرسد لیکن تفصیل
گرفتاری و قتل او را ننوشت گرفتار شدن ازل را نزدیک آمل مینویسد و از
آن ظاهر میشود که قره العین با او نبوده و ازل برای نصرت قدوس میرفته از این
میتوان گمان کرد که قره العین را در نور گذارده باشد و از آن گذشته آشکار میسازد
که باب ازل را جانشین خود قرار داده بود و چنانی که عمر مینویسد بهاء همه را
رندانه در ربود.

در کواکب الدریه صفحه ۲۵۵ روای عجیبه ای متعلق به میرزا حسین علی بهاء
مینویسد که مادرش خوابی عجیب دید و فرارش را از قرین محترم علانده نمود
ولی در نقطه الکاف صفحه ۲۳۸ مینویسد ”اما تمة حکایت حضرت ذکر باب
براین منوال میباشد که بعد از شهادت قدوس و اصحابش محزون بودند
تا زمانی که نوشته جات (خطوط) جناب ازل باورسید از شدت سرور
چندین مرتبه برخاستند و نشسته و شکر نمودند“ بعد شروع بشرح
حال ازل مینماید که ”پدر او شخصی بزرگ و صاحب کمال و مال بودند ولی
والد ایشان (ازل) در کوچکی فوت نموده بود پس بکوچ محترمه (مادر بهاء) میگویند
که این طفل را شما مواظبت نمائید که کنیزها درست خدمت ننمایند چرا که

بر کینزان اعتمادی نیست ولی او اعتنائی نمی نمود تا آنکه شبی در عالم واقع
دید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و جناب شاه ولایت علیه السلام
بنزول او وارد شد بجلالت قدر و عظمت شان فرمودند این طفل را
بیاورید همینکه حاضر ساختند روی او را ازل بوسیدند و بدست او
(مادر بهار) دادند و فرمودند که این طفل مال ما است او را نیکو محافظت
نما تا بدست قائم ما علیه السلام برسد آن ضعیفه مؤمنه نقل کرده بود و همینکه
صبح شد و از این خواب سعادت برخاستم و طفل را طلبیم شاید نمودم
که چنان محبتی از آن طفل در دل من افتاده است که هرگز محبت اطفال خودم
به این شدت نبود در نهایت صدق و احترام آن طفل را خدمت می نمودم
تا بسن چهارده سالگی رسید که ظهور امر حضرت گردید و آن ضعیفه صالحه در آن
سال روح با سرورش بجوار رحمت ایزدی پیوست و این حکایت را اخوی
حضرت ازل که ولد همان حومه باشد ذکر نمودند و ایشان ملقب به ایدباشند
خلاصه اینکه نقطه الکاف و کواکب الدریه بمقاله سیاح شرح حال سید
محمد جوینپوری که او هم مدعی مهدویت بوده با شرح حال چند نفر دیگر که آنها هم به
همین ادعا را داشتند خواندم تعجب این است که تمام اینها تقریباً یک

نوع و یک بیان است مثل اینکه مسلمی برای امتحان بشاگردانش بگوید
مضمونی بر پهلوانی یا تجارت یا زراعت بنویسد هر کدام چیز بنویسند
لیکن در آخر وقتی که همه را بخوانید می بینید مضمون یکی است نهایت عبارت
فرق کرده این تو یارخ مدعیان مهدویت هم تا چنانکه بدست نویسنده رسیده
و مطالعه نمودم همان حال را دارد لیکن هر کدام بطریقی و بیانی شمرح و بسط داده
و اسمی را مورد بحث قرار داده در اطراف آن سخن سرایی نموده نهایت نویسنده
نقطه الکاف شخصی با کمال و عارف به اصطلاحات مکرر و عرفا بوده عبارت
را تشنگ با بیانات شیرین و دلایل تشنگ عوام فریب بیان نموده لیکن
در حقیقت هر یکی و یک مضمون است با تغییر عبارت چه نویسنده هر قدر نویسنده
ما برتر باشد مطلب را زیباتر و متین تر بیان میکند چنانچه بنظر قاصر نویسنده اگر
حضرت بهاء الله کتاب اقدس را و گذار نموده بودند که فقط عبدالبها آن را
بنویسد یا آواره آن زمان نوشته بود بطور یقین هرگز این اندازه بدنام نیست
لیکن این کتاب بدست جمعی یعنی بقول حضرت آیت الله دین سازی نوشته
شده هر کس هر چه خواست با اسم کلام الهی نگاشت با اینکه مدیریت آن با
خود بهاء الله بوده باز هم کمینواخت نشده و چنین شده که می بینم مثلاً یکی میگوید

سؤال چهارم

لزوم مهدی در دنیا برای چیست؟

شک نیست که این سؤال مهمی است لیکن کتابهای بسیار علماء و اعلام در این باره نوشته اند که نقل آن باعث طول کلام است و مقصود ما این بود که حتی الامکان گفته های خود را مختصر سازیم تا اینکه باعث طلال خوانندگان نگردد لیکن رفته رفته سخن بدر از کشید و تا اینجا رسید که ملاحظه نمودید بنابراین در این سؤال لزوم به اختصار میگوئیم چرا که کتابهایی در این باره نوشته شده و همه دسترس به آن دارند اینجا مختصراً عرض میکنیم که امام قلب عالم امکان است همان طور که انسان بدون قلب ممکن نیست زنده بماند و تیاثر بدون وجود حقیقت خدا (امام) باقی و برقرار نخواهد ماند همین سبب است که خداوند عالم بنا به حکتهایی که برپا پوشیده است وجود امام زمان را از انظار پوشیده داشته و یقین است امام در این عالم موجود است و باید باشد چنانکه بتواتر رسیده که اشخاصی بخدمت آنحضرت مشرف گشته اند و در زمان

غیبت گیری لیکن بنا به حکمت در موقعی که خدمت آنحضرت رسیده اند نشسته
اند آنحضرت را مگر بعد از آنکه جدا شدند و حکایات آن بسیار است که علما
در کتابهای خود ذکر نموده اند و در اینجا ذکر آن هم برای ما لزومی ندارد زیرا که
اگر ما داخل در آن مسائل گردیم این رشته سرد را زدارد پس بهتر آن
است که دنیا را سخن خویش گیریم بنا بر این عرض مینمائیم که
در سوالات پیش آنچه حقیقت تاریخی متعلق به باب چهارم و گناشته
و در پیشگاه وجدان نیز شرمنده نیستیم زیرا که غرض و مرضی در آن بکار
نبردیم و بدون اینکه زره ای تعصب مذهبی را در آن دخالت و بهم حقایق
را آشکار ساختیم چه اصل مقصود ما روشن ساختن حقایق تاریخی بود چنانکه
کاملاً بر خوانندگان واضح گردید که باب و بهاک بودند و ادعای ایشان چه بود
و بنیاد این دعوی را کدام شخص نهاد و تخم این خیال را کی کاشت و تحت
چه اغراضی بود لیکن این را نیز ناگفته نگذاریم باینکه توضیح و اضمحلات
و تکرار مکرات است لیکن تذکره باید یا آوری نمود که شخصی که فرستاده
از جانب خدا و ما مورامری بحقیقت باشد و خود را حکم طور میگوید نباید دعوی
او مختلف باشد بلکه از ابتدا تا انتها باید بر یک کلام مستقیم باشد نه اینکه

گاهی بیشتر وقتی امام متوهمی پیغمبر زمانی مدعی الوهیت و مکلم طور شود و در آخر
از همه توبه نماید مهدی موعود وقتی که حکم خدا ظاهر گردد و بر همه کس و در هر جا غالب
خواهد بود وضعیت و حالات او غیر از پیغمبرانی است که آمده اند مهدی را
خداوند میفرستد برای غالب شدن بر تمام جابرین و ظالمین و گرنه چگونه ممکن است
یک شخصی بظاهر ظاهر گردد و دنیائی که پر از ظلم و جور گشته است را از عدل و داد سازد
پس حکم او باندازه ای جاری خواهد بود که توپ و تفنگ و بم و غیره در مقابل
آن نمیتواند کاری بکند و لزوم این را پیدا نمیکند که مریدان او از برای خلاصی او از
حبس تدبیر و کوشش نمایند و انهم نتیج به نتیجه ای نشود ولی چونکه اصل دعوی
همدیت است و هر ترانه ای هم سروده شده فقط در اطراف کلمه همدیت
است پس لازم است مختصری از آثار و علامتی که متعلق بظهور آنحضرت نوشته
اند نموناً در اینجا بنگاریم تا اینکه کسانی که طالب حقیقت میباشند و
عقب الفاظ ننهند و یا اینکه مقصودشان گول زدن و گول خوردن
نیت بتوانند با ساقی قضاوت نمایند.

لیکن قبل از اینکه وارد این مرحله گشته ذکر اخبار و احادیثیکه
متعلق بظهور است بشود خوب است خاطر خوانندگان را به این مسئله

متوجه ساخته عرض کنیم نه اینست که امروز مسلمانان عالم عموماً و جماعت
شیعه خصوصاً منتظر ظهور مهدی هستند بلکه تمام فرق و مذاهب عالم حتی
کسانی که به هیچ دین و مذهبی هم معتقد نیستند و دین و مذهب را مهمل
می پندارند و با اصطلاح خودشان میگویند دین افسار عقل است منتظر
یک نفر مصلح هستند که در آخر الزمان باید پیدا شود و امورات عالم را
اصلاح کند نهایت اختلاف در تعیین آن شخص و زمان اوست چنانچه
مدعیان آن نیز منصرف به سید علی محمد باب و میرزا حسین علی بهاء مهدی
سودانی و میرزا احمد قادیانی و سید محمد جو نیوری نیستند که بعضی از
ایشان هم هم عصر بوده اند بلکه در هر دوره و هر نقطه دنیا بسیاری از مردمان
بر خواسته مدعی این مقام شده اند و جماعتی خوش با در هم اطراف
آنان را گرفته چند روزی هم سر و صدائی نموده و رفته اند مانند محمد بن عبدالله
(اسماعیل که در رجعت ذکر شد) و باز دیگری این داعیه را بخود پیچیده و در زمان موجود هم
چندین نفر وجود دارند و همه آنها هم داری جمعی مرید و پیرو هستند
که تعدادشان از بهائیان بمراتب زیاد تر و کارشان هم بار و ثقل تر
است لیکن بطور یقین اقول آنان هم نزدیک است.

در یک زمان یعنی یک عصر مهدی سودانی - بهاء - قادیانی و چند
نفر دیگر مدعی این مقامند پس بر آنکه راست میگوید اول لازم
بود با قوه و قدرت غیبی در ونگو را خاموش سازد و حقانیت خود
را ثابت گرداند و

تأسیه روی شود هر که در او غش باشد

پس اجمالاً عرض میدارم که نقطه نظر افراد بشر از مسلم و غیر مسلم
یعنی عموم اهل عالم بسوی وجود مصلح عمومی آخر الزمان معطوف
است و خواهد بود که مطلق نژاد بشر با همه اختلاف ادیان و مذاهب
و با همه تشتمت مسالک و مشارب و تباین اوصاف و اخلاق جسمی و
روحی چشم نیازمندی و خط نظر امیدواری خود را به ظهور آن مصلح
حقیقی دوخته و منتظرند که عالم را بظهور خود منور سازد و این عالم مادی
را تبدیل به یک دنیای مغوی سازد و ظهور او بعلاده اخبارات آسمانی
و احادیث بسیاری که در دستر عموم است با اقتضای طبیعت تنگی یکدل
و یکجهت معتقد و معترف و منتظرند و لازم میدانند که فضای عالم در آخرین
دوره گردشش بنور جمال شخصی روشن خواهد شد که افراد بیچاره عالم را

از مظام اقسام حکومتها می خود سر و دست بندید و هر چه ای مختلف است
و گرداب ناپید کنایه محاکم بلا که موسوم به عدلیه و صلحیه و تمیز است و قیود
تقنین و قضا و اجرا و غیره بابر هاند و قوه دماغ و محیط خیال بشر را از الیش
اختراع آلات قتال و توپ و تفنگ و هواپیما و ناوهای جنگی و بمبهای اتمی و اعتبار و جغرافی
و دود و قنایس اشکال هندسه جنگ و حرکات نظامی فارغ سازد و
صفحه عالم را از لوث پولتیک و سیاست و حقوق مردم فزینی صاف و
پاک سازد و اتمیازاتیکه که علت اصلی اختلاف کلمه بشر و باعث شق عصای
انسانیت است از صحنه محالم معدوم نماید و پشت و روی کره را محیطی یگانه
وصافی از حق محسوس ساخته و ریو و رنگ را از عالم براندازد و مجموعی بنام وحدت
حقیقت انسانیت که افراد بشر اعضاء آن مجمع باشند تشکیل داده تمام
عالم را با هم برادر و برابر سازد و خریطه های رنگارنگ ممالک و نماد که اقسام
جغرافیائی سیاسی و اقتصادی و طبیعی و تعرفه رسمیت و اوقند که های تابعیت
مل و قنایس امرای مطبوعات و الفضول مذاکرات لاطال خیالات اشتکاف
تصادیر فطان و بهمان و دود و غیره در آن انجمن قدغن اکید باشد و فکر
کلاه برداری و بزرگ شدن و رئیس و وزیر شدن نباشد و سر لوحه آن

با یک خط مشعشع جلی روشن تر از آفتاب که تمام عالمیان به بینند و بخوانند
قریب باین مضمون نوشته باشد

جاء الحق و سر حق الباطل ان الباطل کان سر هو قوا و با اعلی
ند که تمام افراد بشر از مشرق و مغرب جنوب و شمال عرب و هندی و ایرانی
آسیائی و اروپائی و افریقائی و دود بشنوند و بفهمند که ظلمت کده عالم حیوانی که از
لوث شهوت و غضب آلوده بود سپری شد خیالات سروری و بزرگی
و وزارت امارت و ریاست دور گردید وقت نشأة روحانی و موسم عیش
عقلانی رسید دوره تاریک باطل زایل و آفتاب دولت حق طالع گردید
همچ کس جز اعتدال نگوید جز داد و داد را ای نیوید زیر اگر از این به بعد
دولت دولت حق دین دین حق فعل فعل حق قول قول حق خلاصه همه
چیز عالم حق خواهد بود و راه ظلم و ستم گسری بسته و دست تعدی افراد
شکسته حقیقت ظاهر و نشان مبارک (واقعه وجهک للدين
حنيفاً فطرت الله التي فطر الناس) علیها از تمام عروق
و شریان اولاد بشر فروخته و فروزان گردد و قیام این رایت عظمی و لوا
علیا و ظهور این امر اتم و اکمل و این آیه کبری با اتفاق کل ادیان و

مذاهب عالم بر طرف کننده اخلاق رفوئیه و عادات خسیسه و دور کننده
بیگانگی و دوستی و قائم کننده یگانگی و وفاق است به حقیقت نه بزبان
و در آن دور میمون حرص و بخل و طمع و حقد و حسد و ریوزنگ و پولتگی
و زور و ظلم کین و فحش باقی نماند گرگ و میش دوست و دشمن از یک
چشمه بنوشند و مضمون سخن آن باین هنیا لک پاسخ آن باین که بادت
نوش ظاهر و باهر گردد و حقیقت (و یملأ الله الارض قسطاً و عدلاً
بعد ما ملئت ظلماً و جوراً) جلوه گر گردد و فرمان قضا جریان -

(و فرید ان من علی الدین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
اُمم و نجعلهم الواسطین) تمام معانی بموقع اجرا گذارده آید حتی
طبیعیین هم که منکر صانع از روی تراوش اقتضای طبیعت و فطرت ظهور
این چنین آیت و دولت را مقرف و منتظرند و میگویند ناموس طبیعت
بر حسب قاعده فلسفه نشو و ارتقاء همان طوریکه در سیر تصاعد و تکامل از
استخدام استخوان و چوب و سنگ و آهن بقوه برق و بخار و ضوئ غیر مرئی
رسید و چنانکه در تحلیل و تجزیه و ترکیب کشف توای اجسام و مواد بنزدک
اعلای دانش و کمال رعل اقامت افکنده همان طوریکه تصاعد به مرتبه از

علم و عمل را مقدمه و پایه صعود و ارتقاء به مرتبه اعلی و درجه بالاتر از خیال رسیده
بهین طور هم دوره ای برای انسان باید بیاید که کمال جسمی و تکامل حیثیه
روحیه گرفته بنشأه کمال روحانی و آرایش عقلانی قدم گذارد و دنیا را این
لوث ناپاک حیالی و مکاری کلاه سازی پاک سازد و عالم باقتضای بهین
ناموس باید از خیالات و اخلاق فاسده منزله و مبری و پاکیزه گردد و بهیچانکه
این دوره یعنی قرن چهاردهم بهیجری و بیستم میلادی عصر تجلیات کامله توای
جسمیه مادی بشری است آندوره آینده نیز جلوه گاه فضایل روحیه انسانی
خواهد شد و بهین طور که این دوره ترقیات مادی بحد کمال رسیده اند و در
ترقیات معنوی جای گزین آن گردد و بهین قسیم که ظلم و خود سری و کینه توزی
و عداوت با اعلی و رجبر رسیده باید عدل و داد و برادری و محبت جاگزین آن
گردد و مدیریت جامعه بشری در آن عهد گردد و ن همد شخصی باید افضل و اکمل افراد
بشر که تمام رایات را از صفحه عالم معدوم و منقرض ساخته و در تحت یک لواء
و یک رایت که مخصوص اوست در آورد و تعرفه تابعیت دول و سبیل
قومیت مل را باطل گرداند و بجای نوای جنگ و آهنگ جهانگیری ساز
صلح کل بنوازد یعنی صلح کل حقیقی نه لفظی و تمام ساکنین عالم را در تحت

علم حق و دین حق و فعل حق مجتمع سازد و عملاً باید این کار از او صورت گیرد
نه اینکه بزبان بگوید و خود بر آن عمل نکند تا اینکه اتم و اکمل درجات سیر
طبع در تکوین بظهور رسد و مادر طبیعت این مولود شگفت را که از مرور
هزاران سال آبتن شده بزاید و خدمت خود را با ولاد خود بسر حد کمال
رساند و در آن دور اولاد آدم را از شر اشرار و حرص و آز جدا نگیرد آن بر باند
و دعاوی باطل را بر اندازد آلات قتال بشر را معدوم سازد و غلق و اضطراب
و بی اعتمادی و بی اطمینانی را از روی زمین دور سازد و همه را با هم برادر
و برابر گرداند و دوست و خودخواهی باقی نماند اگر طبیعت بهین کمال جسمی
که نشاء حیوانی است سیر خود را خاتمه دهد و از کمال روحی و جمال عقلی که
حقیقت انسانی است بزمی نیاراید البته مادر طبیعت عقیم و فلسفه نشو
و ارتقا ناقص مانده و کاری نساخته.

مفصل این بحث را در بیانات سر حلقه جمیع طبعین دکتر داروین
انگلیسی و دکتر گوستاو لئون فرانسوی و دانشمند فاضل تولستوی روسی
و فلسفه نشو و ارتقا و روح الاجتماع و البعث به بینید و روح الاعتدال
دکتر شارل ماسر فرانسوی را بخوانید تا اینکه خوب پی به حقیقت ببرید.

خلاصه کلام اینکه تمام عالم و جمیع مذاهب و ادیان بلا استثناء معتقد بظهور این
چنین دوره طلایی هستند نهایت اختلاف ایشان در تعیین آن شخص
صاحب دولت است و هر ملتی در تشخیص آن راهی پیموده و نغمه سروده و
علاماتی بیان نموده اند لیکن حقیقت اصل همان یکی است

سه نگر در بر ششم را و را — پرنیان خوانی و حریر و پرند

باید دید مدعیانی که تاکنون دعوی این امر را نموده چه کرده اند ظلم و جور و
خونریزی و فسق و فجور را در کجای دنیا بر انداخته اند عدل و داد را در کجا تمام
و برقرار ساخته اند معنی (دیلاء الله الارض قسطاً و عدلاً لایعادلکما ظلموا و جوراً)
کجا ظاهر گشته خصوصاً از ۱۲۶۰ تاکنون که ۱۳۶۱ هجری می یازده سال میگذرد و در این
مدت ظلم و جور فسق و فساد و خونریزی روز بروز زیاده شده نه کم اگر صد سال قبل
بنی آدم یک یک همدیگر را با گلوله و شمشیر و نیزه میکشتند این ایام با همپ
صد صد و باکیس هزار هزار و با هم اتومی شهر شهر میکشند برای جلب توجه
بهین قدر کافیت پس از این بذکر مختصری از اخبار و احادیث متعلقه باین
ظهور پرداخته تفکر و آن را به خوانندگان و گذار مینمایم.

از این بیاناتی که شد آشکار گردید که تمام اهل عالم حتی طبعین هم که معتقد به خدا و پیغمبری نیستند منتظر بوجود مسعودی هستند که در آخر الزمان باید بیاید و عالم را بنور جمال خود بپاراید و تمام ظلم و جور را از روی زمین براندازد و عالم مادی را بمعنوی کشاند که مسلمانان و راهبانی میخوانند و دیگران مصلح آخر الزمان مینامند و آن شخص باید بحد غیبی یعنی با قدرت خدا و اتمام افساد عالم را اصلاح فرماید تا اینکه یکی را بر دار زنند و یکی نزد هر کس روضه نهند من عزیزم بخواند و بگوید آمده ای این بخون را به بینی دود و دود و بلا و طبعین در او ستاوند هم شرح مبسوطی در این باره دارد که چو شستند دشت با سمان رفت و چینی را مانند انگبین نوشید و پس از آن درختی دید که هفت شاخ داشت که تفصیل آن مفصل است و ما بسبب طوالت از ذکر تمام آن خودداری نمودیم مرحوم مجلسی رحمه الله علیه نیز ذکر روایات بسیاری از کتب هند و اوزارک و وید که کتاب مذهبی هندوهاست میفرماید و همچنین از کتب دیگر هند ووش نقل مینماید که در آخر دنیا بکسی بگردد که خدا او را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و راهنمای خلق باشد بحق در روایات بسیاری نقل فرموده که نقل آن باعث طول کلام

است و هم چنین از جا مناسب نامه حکایت مفصلی بیان مینمایند و ذکر کنند ساختن بسیاری را خبر داده مثل رستم کجسر و غیره و خروج دجال که شش طولانی است بماند و ابن ابی الحدید نیز از خطبه ای که حضرت امیر مومنین خواندند نقل مینماید و در آخرین شعر مینویسد

ولقد علمت با فناء لابل من محکم ولیومده الوقع تحمید من جند لالکنا
کالیم اقبل ذاکر ایند فح فیها لال ابی الحدید صوارم
مشهوره و سماع خط شریع و رجال موت مقلد موکا نهم
اسد العربین المرید لا تنکحک فکک المنی افا اغرب عنها فلی
نفس تنار عنی و شوق نیزع

حاصل کلام او اینکه من دانستم که همدی شما باید بیاید و روز ظهور او را متوقعم و قشون خداوند حامی اویند و مانند دریا باشند و در آن قشون از اولاد من مردان شیر دلی با شمشیرهای کشیده و نیزه های افراخته باشند الخ خلاصه اینکه جای تردید نیست که از برای ظهور آنحضرت نیز وقتی معین نیست و این سرایت از اسرار الهی و هیچ کس نمیتواند وقت و روزی برای آن معین نماید بطور حتم و ظهور آنحضرت بامر خداوند

تبارک و تعالی میباید بلکه منع شده است از تعیین وقت هر وقت شیت
حضرت احدیت قرار گیرد آنحضرت از پرده غیب قدم بعالم شهود میگذارد
لیکن اخبار و احادیث بسیاری وارد شده که بر قرب ظهور آنحضرت دلالت
میکند و بعضی اخبار و احادیث نیز هست که وضعیت زمان ظهور را
آشکار میسازد و این نیز برای این است که مردم عقب هر صدائی نروند
و پیرو هر مدعی نگردند و گمراه نشوند و این اخبار و احادیث نیز بعضی راجحی
داند و بعضی را نوشته اند محتمل است ظاهراً بشود یا نشود از علاماتی که لابد حتمی
است خروج و جال و خروج سفیانی و رستم و امثالها است که اینها
را با ظهور نزدیک بهم نوشته اند مثلاً و جال مدت کمی قبل از ظهور خروج
خواهد کرد لیکن در زمان ظهور باید باشد و بدست حضرت عیسی که
با آن حضرت تشریف میاورد مقتول گردد و همین طور سفیانی کمی پیش از
ظهور خروج خواهد کرد و خاتم او در زمان آنحضرت خواهد شد حتی اینکه
وقت و ساعت آن را نوشته اند از آنجمله روایات اخباری که مینویسند
کتاب مجمع النورین است در مقاله پنجم مینویسند که علامه مجلسی
بیان فرموده که مفضل ابن عمر نقل مینماید که امام بحق ناطق جعفر ابن

محمد الصادق علیه السلام فرمود که من میدانم زوراکجاست من عرض نمودم
که خدا و حجت خدا بهتر میدانند فرمودند در ملک ری کوه سیاهی است
که آن را داند میگویند در دامن آن واقع میگردد (تهران) در این
دار الزور اعماراتی نیکو بنیاد مینمایند مانند قصور بهشت و زنانی در آنجا مینمایند
چون حوران بهشتی و آن زنان لباس کفار میپوشند و شأن جابران و
ظالمان اختیار میکند و اطاعت شوهران خود نمیکند و دخل شوهرانشان کفاف
مخارج آنان نمیدهد و از شوهران خود طلب طلاق مینمایند و مردان بپردازان و
زنان بزرگان اکتفا خواهند کرد مردان خود را شبیه زنان و زنان خود را
شبیه مردان میسازند.

پس اگر میخواهی دین خود را حفظ نمائی در آن شهر سکونت منما
که آن مقام فتنه است بلکه فرار کن از آنجا به قلعه های کوه با بگریز.
در کتاب الغیب مینویسند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند
که جمعی از تفسیر آیه مبارک فاختلف الاحزاب از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
سؤال نمودند فرمودند انتظار نمائید سه چیز را پس رسیدند کدام چیز را فرمودند
۱) اختلاف در میان اهل شام (۲) بیز قهای سیاه از خراسان (۳)

اضطرابی که در ماه مبارک رمضان رخ دهد عرض نمودند آن اضطراب چیست
فرمودند که این آیه را نشنیدید ان نزلنا منزل علیهم من السماء آیه
فظلت اعناقهم لها خاضعین - اگر بخوابیم از آسمان آن علامت یا
را (نشان) ظاهر میسازیم که گردن ما در مقابل آن خم گردد آن آیت یا نشانی
صدائیت که از آسمان خواهد آمد یا هیتی که دختران بی حجاب بیرون آیند
و خفتگان از خواب بیدار مردم پریشان و مضطرب گردند حمونی بیان مینماید
حدیثی را با سناد متصل به رسول الله که آنحضرت فرمود کافر است هر کس
انکار کند ظهور مهدی را و آنچه را بر من نازل شده (در باره مهدی)
حمونی حدیثی مینویسد با سناد مسلسل تا به ابن عباس که رسول خدا فرمود علی ابن
ابیطالب امام است نیست و خلیفه من است بر آنها بعد از من و از اولاد
اوست قائم منتظر که پر میکند خدا بان زمین را از عدل بعد از آنکه پر شده باشد
از ظلم پس جابر انصاری برخواست عرض کرد یا رسول الله قائم اولاد تو نیست
میکند فرمود بلی نه اما اینکه خالص کند خدا مؤمنین را و بر طرف کند کافران را
جابر این امری است از امرهای خدا و سر نیست از سرهای خدا که غیبت پوشیده است
از بندگان خدا پس هرگز از آنکه شک کنی در امر خدا که کفر است -

ابن شاذان در حدیثی طویل که سندش به پیغمبر میرسد مینویسد که
که جابر انصاری پرسید یا رسول الله کیستند ائمه از اولاد علی بن ابیطالب
فرمود حسن و حسین و دو آقای جوانان بهشت پس زین العابدین و زما
خود علی ابن الحسین پس باقر محمد بن علی و تو با و خواهی رسید یا جابر چون
او را دریابی از من سلام به او برسان پس صادق جعفر بن محمد پس کاظم
موسی بن جعفر پس رضا علی بن موسی پس تقی محمد بن علی پس نقی علی بن
محمد پس کنی بن علی حسن عسکری پس فرزندان قائم بحق مهدی است من که پر میکند
زمین را از عدل بوالهنگامی پر شده باشد از جور و ظلم اینها یا جابر خلیفه های منند
و اصفیاء من و اولاد من و عمرت من هر کس اطاعت کند ایشان را مرا اطاعت
کرده و هر کس عصیان کند ایشان را مرا عصیان کرده و هر کس انکار کند ایشان
را یا یکی از ایشان را مرا انکار کرده بایشان نگاه دارد خدا آسمان و زمین را
و همچنین صحیح بخاری خبری مینویسد سند از جابر بن سمره که گفت شنیدم که پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم فرمود بعد از من دوازده امیرند و همه آنها از قریش اند
و از همان سند از ابن عیینه روایت میکند به همین مضمون باز بمضمون هر دو
حدیث از صحیح مسلم است از جابر که حضرت ختمی مرتب صلی الله علیه و آله فرمودند

این دین قائم است تا روز قیامت و برایشان دوازده خلیفه از قریش است
 نورالابصار مطبوعه مصر صفحه (۱۶۱) مینویسد مهدی پسر امام حسن عسکری
 است اسم مادرش زحس و بعضی صقیل و جمعی سوسن نوشته اند کنیه او
 ابوالقاسم و لقب او نزد گروه امامیه حجت و مهدی - خلف صالح - قائم منتظر -
 صاحب الزمان است و مشهورتر از همه مهدی است. صفت و حلیه
 او را می نویسد جوان بلند قامت خوش رو و خوشنمو و همچنین نقل میکند از
 فصول المهمه که اوست دوازدهمین امام و غایب گردیده در سرداب سامره
 ۲۶۶ هجری و لیفاً نقل میکند از شیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد بن
 از کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان که مهدی زنده و باقی و غایب
 است تا کنون و اقامتی برای زنده بودن او نیست مثل اینکه عیسی ابن
 مریم و خضر و الیاس از اولیا زنده اند و از اعداء ابلیس و دجال زنده
 اند و دلایل دیگر نیز بر روایت مسلم و غیره از صحیح بیان میکند که با لحاظ طوالت
 ترک کردیم و همچنین در صفحه (۱۶۲) دلیل بر بقای مهدی در تفسیر لیه ظهور
 علی الدین کله و لو کمره المشرکین از سعید بن جبیر روایت میکند که
 اوست مهدی از اولاد فاطمه رضی الله عنها و همچنین در تفسیر واخه لعلم

للساعة مینویسد مراد مهدی است که ظاهر میگردد در آخر الزمان -
 لیفاً در صفحه ۱۶۳ مینویسد قطب شعرانی در اوقیت و الجواهر آورده اند
 که مهدی پسر امام حسن عسکری است که در شب نیمه شعبان ۲۵۵ هجری متولد
 شده و زنده میماند تا اینکه عیسی ابن مریم را ملاقات کند و همین طور شیخ حسن
 عراقی خبر داده و در صف و شمایل او را بیان مینماید و مینویسد که میآید و
 دنیا را پر از عدل و داد میکند بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور (باید
 دید در این مدت صد و یازده سال ظلم زیاد شده یا رفع)
 باز مینویسد شیخ محی الدین در فتوحات میگوید بد آنکه چون
 مهدی ظاهر شود تمام مسلمین از خاصه و عامه خوشنود میگرددند و نازل شود
 بر او عیسی ابن مریم پای مناره بیضا در مشرقی دمشق و میکشد سفیانی را
 پای شجره بنوعه دمشق و روایتی بیان میکند از امام احمد از ابی سعید حدادی
 که فرمود رسول الله بشارت میدهم شما را به مهدی که دنیا را پر از عدل
 و داد میکند بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و اهل زمین و آسمان
 از او راضی میگرددند و تقیم میکند مال را تقیم هیچ کسی صحیح در سؤال کرد
 فرمود بالسویه بین الناس و غنی میگردد مردم را باندازه ای که منادیش

ندامی کند که گیت که احتیاج بحال داشته باشد هیچ کس جواب نمیدهد
بجز یک نفر که میگوید من احتیاج دارم و مهدی بخزانة دار حکم میفرماید باو
مال میدهد و پس از گرفتن پشیمان میگردد و بر میگردد اندامال را بخزانة دار
و از او پس نگیرد و میگوید چیزی را که دادیم نگیریم.

و شرک و فتنه را از دنیا بر میانند از دقلوب مردم را بهم الفت
میدهد و مردم را با بهم دوست میگرداند پس از آنکه با هم دشمن شده
باشند (نه مثل امروزی که هزارها مردم را در یکروز و یک ساعت میکشند)
و قسطنطنیه و جبل و یلم را فتح میکند (نه اینکه ملک قسطنطنیه حکم به حبس او بدهد)
و مینویسد اخبار متواتر است از اینکه عیسی معاون اوست در کشتن
دجال و دیگر اینکه ظاهر میشود در سه و تری یعنی یک یا سی یا هفت
یا نه و ظاهر میگردد در مکة و با او بیعت میکنند و میرود در کوفه و شکر بشهرها
میفرستد و سلطنت او شرق و غرب را فرا میگردد و خزائن بر او ظاهر میگردد
و خرابه ای در دنیا نمی ماند جز اینکه آباد و میسازد.

در صفحه (۱۶۵) علام ظهور را چنین مینویسد.

تشبه الرجال بالنساء مردان خود را شبیه زن میسازند

و النساء بالرجال و رکبت مردان خود را شبیه زن میسازند و
ذوات الفروج علی السج زنان خود را شبیه مرد و زنان بر
وامات الناس الصلوات اسب زین سوار میشوند و مردم نماز
و اتبعوا الشهوات و استخفوا را ترک میکنند و تابع شهوت میگرددند
بالدما و تعاملوا بالرباء خوزیزی میکنند و خوزیزی را حقیر میشمارند
و تظاهروا بالزنا و الشدید و سود خواری می زنای میکنند و مکاری و دروغ
و استحلوا الکذب و اخذوا را جائز میشمارند رشوت میگیرند و تابع
المرثسا و اتبعوا الهوی هوا دهرس میشوند دین را بدینا میفرمودند
و باعوا الدین بال دنیا و قطع صل رحم میکنند طعام را غیر میزدند
و قطعوا الامرحام و ضنوا و ضعفاء بر دباری میکنند ظلم را فخر میدهند
بالطعام و کان الحلم ضعفاً امر از فاجر و ذر را دروغ گو و اعیان خیار
و الظلم فخرأ و الامرا فخرأ کار و مددگار ان ظالم و قراء فاسق
و الونر راع کذب و الامنا ظاهر میگردد و ظلم و زیاده میشود و طلاق
خونته و الاعوان ظلمة و کار بد و قبول میشود شهادت زور
و القراء فسقة و طهوا الجور در دروغ و شراب خواری لوا و زیاده

وكثر الطلاق و جلاء الفجور
 و قبلت شهادة الزور
 و شرب الخمر و سركبت
 الذكور الذكور و استغنت
 النساء بالنساء و اتخذت
 مغنا و الصدقة مغرماء
 و اتقى الاشرار الخافتر
 السنهم و خرج السفیانی من الشاک
 و الیما فی من الیمن و خفف
 بالبلد اء بین مكة و
 المدینة و قتل غلام من
 آل محمد صلی الله علیه و
 سلم بین المکن و المقام
 و صاح صائح من السماء
 بان الحق معه و مع اتباعه

میگردد و زنان به زنان اکتفاء
 میکنند و تبدیل قبی به غیبت (قبی)
 ان چیز بانی است که در میدان جنگست
 آید و مخصوص رسول است
 جزو غیبت و جزو مال خود میسازند
 صدقه را عزامت شمارند و از بد
 زبانی بدان پیر میزنند (میترسند)
 و سفیانی از شام خروج نماید و
 یما فی از یمین و فرو رفتن زمین
 بیدار بین مکه و مدینه و قتل جوانی را
 از آل محمد میان رکن و مقام و صحبه
 آسمانی میاید بر اینکه که حق با او
 و پیروان او است و گفت چون
 اشاره به لشکر سفیانی است که در زمین
 پیدای زمین فرو میروند.

قال فاذا خرج المسلم
 ظهره الى الكعبة واجتمع
 اليه ثلثمائة و ثلاثه
 عشر رجلاً من اتباعه
 فاول ما ينطق به هذا
 الاية - بقية الله خير
 لكم ان كنتم مؤمنين
 ثم يقول انا بقية الله
 و خليفة و حجة علىكم
 فلا يسلم عليه احد الا
 قال السلام عليك يا
 بقية الله في الارض
 فاذا اجمع عند العقد
 عشرة الاف رجل فلا
 يبقى يهودی و لا نصرانی

ظهور نماید پشت بکعبه دهد و جمع
 شوند بر او سیصد و سیزده نفر از
 پیروان او و اول کلمه که میفرماید
 اینست که بقیة الله خير لكم ان كنتم
 مؤمنين پس میفرماید منم بقیة الله
 و خلیفه و حجة خدا پس کلام نمیکند
 کسی بر او جز اینکه میگوید السلام عليك
 با بقیة الله فی الارض و پس از
 آنکه جمع شود نزد او ده هزار
 مرد پس نماند نصرانی و یهودی
 و کسی که غیر از خدا را پرستد مگر
 آنکه ایمان با او آورده و او را
 تصدیق نمایند پس یک ملت
 و یک گروه شوند که آن
 ملت اسلام است و هر جا

ولا أحد ممن يعبد بر زمین معبودی سواى خدا
غير الله تعالى الا آمن هت نازل شود آتش
به و صدقه و قوت آسمانی و بسوزاند آن را
الملة واحدة ملة
الا سلام و كل ما كان
فى الارض من معبود
سوى الله تعالى تنزل
عليه نار من السماء
فتحرقه والله اعلم

حضرت انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
روایت میکند که آنحضرت فرمود (ترجمه) علامت آمدن
قیامت اینست که علم دور میشود (مقصود علم دین است)
جهالت زیاد میگردد زنا بکثرت میشود شراب خواری ترقی
میکند مردم کم میشود زن زیاد باندازه که مقابل پنجاه زن
یک مرد میشود.

حدیث دیگری از عبد الله معوذ است که آنحضرت فرمود (ترجمه)
دنیا فنا نمیشود تا اینکه در ملک عرب یحیی از اهل بیت من که
همنام من است تسلط نیابد.

در حدیث دیگر میفرماید مهدی از خاندان من است گشاده
پیشانی و بایمینی نازک و کشیده و رومی زمین را پیر از عدل و داد
میکند بعد از آنکه از ظلم پُر شده باشد.

چا با سب نامه که کتاب پارسیان است میگوید شخصی
از زمین عرب بیرون میاید از خاندان هاشمی با سری بزرگ و
ساقهای بلند و دین جد خود را برقرار مینماید بالشکر عظیم بر ایران
حمله میکند و ایران را آباد و بارونق میکند و از اثر عدل او شیر و
گوسفند یک جا آب میخورند (مراد اینست که از او عدل و داد جاری
میگردد) و تمام مردم خدا پرست میشوند و ظلم و جور دور میشود و
اسلحه جنگ معدوم میگردد.

اخبار و احادیث بسیاری هم در کتب شیعه موجود است متعلق
بنظیر و مهدی که چند خبر را ذیلاً مینگاریم.

صریحا این خبر هست که آنحضرت در مکه ظاهر میگردد و اظهار امر میفرماید لیکن تصریح فرمودند که در مکه مردم با او بیعت میکنند و بالشکری که تعداد آن ده هزار نفر است بمدینه تشریف خواهند برد محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند.

(۱) نقل از جلد سیزدهم بحار الانوار صفحہ (۱۵۲)، مطبوعه ایران (نقطه ترجمه فارسی را ایننگاریم)، و تحقیق در مکه ظهور میفرماید بر دیوار کعبه تکیه میدهند و سیصد و سیزده نفر نزد آنحضرت جمع میگرددند اولین کلامی که آنحضرت میفرماید اینست بقیة الله خیر لکم

(۲) روایت از خدیجه یمانی میگوید من از رسول خدا شنیدم که فرمود بین رکن و مقام مردم با او بیعت میکنند صفحہ (۱۷۶)

(۳) ابوبصیر روایت میکند از امام محمد باقر گو یامی بینم که بین رکن و مقام مردم با آنحضرت بیعت میکنند صفحہ (۱۷۷)

(۴) بسند طارق ابن شهاب خدیجه روایت میکند از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیرون میایند نجباء مصر و ابدال شام و مخصوصین عراق جماعتی برای نصرت از کسانیکه شب زنده دار

و عبادت گذارند و دل های ایشان مانند آهن و شیران بیشه بیجا هستند و در بین رکن و مقام با مهدی بیعت میکنند ص ۱۷۹ (۵) ابن محبوب از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند.

جمع میازد خداوند عالم اصحاب آنحضرت را که تعداد ایشان سیصد و سیزده نفر است بدون اینکه وعده گاهی برای خود قرار داده باشند فقط بقدرت خدا جمع میشوند و آنحضرت تلاوت میفرماید این آیه مبارکه را اینها کملوا ایاتکم الله جمیعاً هر کجا که باشید خداوند شمارا جمع میتواند کرد پس آنجماعت بیعت میکنند با آن حضرت بین رکن و مقام صفحہ (۱۷۹)

(۶) جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند.

بیعت میکنند با آنحضرت زیاده از سیصد نفر تعداد اصحاب بدر و ایشان از منتخبین مصر و مخصوصین شام و نیکو کاران عراق خواهند بود صفحہ (۱۸۶)

(۷) مفصل ابن عمر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند زیاده از سیصد و ده نفر خدمت آنحضرت میرسند و بیعت میکنند

و آنحضرت در مکه قیام میفرماید تا اینکه تعداد اصحابش به ده هزار میرسد

پس بعد از تشریف میبرد صفحه (۱۸۷)

عن السكوني - سکونی از ابی عبد الله روایت میکند که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خواهد آمد برای امت من زمانی که ظاهرهای ایشان نیکو باشد و باطنهای ایشان بد بسبب طمع مال دنیا در کارها نیست ایشان رضای الهی نباشد و عملهای ایشان ریای باشد و از کردار خود خوفناک نباشند پس عقاب الهی ایشان را فرا گیرد و وعدههای ایشان مستجاب نگردد.

یکی دیگر از علامتهای صمتی صدای آسمانیت که شیعه و سنی بر آن معتقدند از طرق امامیه ابی حمزه روایت مینماید از ابی جعفر و از طرق سنت و جماعت شهر بن خوشب روایت میکند از رسول خدا - طرق امامیه -

منادی ندا میکند از آسمان اول النهار که حق با علی و شیعه اوست و در آخر نهار ابلیس ندا میکند که حق با سفیانی است طرق سنت جماعت -

منادی ندا میکند با اسم مهدی که میشوند از مشرق و مغرب عالم

و نیمه اند کسی بخیر اینکه این آواز را میشوند و نداده اند جبرئیل است سیف ابن عمیره میگوید بمن گفت ابی جعفر که ای سیف بن عمیره لابد است منادی در ظهور مهدی ندا کند از آسمان با اسم مردی از اولاد ابریطالب و در خبر دیگر با اسم مهدی و از برای ظهور اوست پنج علامت (۱) خروج سفیانی از شام (۲) یمانی و صحیح آسمانی (۳) فرو رفتن در زمین بیدار (شکر سفیانی) (۴) قتل نفس زکیه پنجم را بیان ننموده خبر دیگر متفق علیه

امامین ناسر تظهروا بالشرق طولا و تبقى بالجو ثلثة ایام او سبعة ایام آتشی در طول مشرق ظاهر میگردد و باقی میماند تا سه روز یا هفت روز میماند -

از جماعت :- اذا سار ایتم ناسرا من المشرق ثلثة ایام او سبعة فتوقعوا فرج ال محمد انشاء الله

اگر دیدید آتشی از طرف مشرق سه روز یا هفت روز پس امیدوار شوید به فرج آل محمد علیه السلام انشاء الله دیگر طلوع ستاره دمار ایست از سمت مشرق که نور او مانند نور ماه بدخش و دهم او

ختم باشد مانند کمان که نزدیک به سر آن گردد.

دیگر گرفتن خورشید و ماه است بطریقی که از ابتدا آدم تا کنون مانند آن رخ نداده باشد و این نیز متفق علیه است از طرق امامیه راوی فضل بن شاذان از احمد بن محمد بن ابی نصر ثعلبته الازدی از ابو جعفر و از جماعت راوی نیزید ابن الخلیل.

میگویند که آفتاب میگیرد در نصف ماه رمضان و ماه در آخر ماه رمضان رواة میگویند سؤال کردیم (از روی تعجب) در نصف ماه آفتاب میگیرد در آخر ماه فرمود عالم تر است از شما کسی که خبر داده است و این امر برخلاف عقیده قاعده اهل نجوم است.

اینها از علامات حتمی ظهور امام است علیه السلام و از انجمله است روایت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که در زمان خروج سفیانی آفتاب از حرکت می ایستد (یک ساعت یا کمتر) و ظاهر شود در قرص آفتاب صورت آدمی تا سینه که شناخته میشود بحسب و نسب.

و دیگر فرود آمدن حضرت عیسی است و با امام بودن او و کشته شدن دجال به دست آن حضرت در روز جمعه ساعت سوم از روز در حوالی

و دیگر کشته شدن نفس زکیه است با مقتاد نصر از صلحا در پشت کوفه و کشته شدن مرد هاشمی است میانه رکن و مقام و ریایات سیاه از خراسان که مقصود از خروج شخصی است از سمت خراسان که دارای علمهای سیاه باشد و خروج یمانی از یمین و کشتن اهل مصر امیر خود را و برروز باد سیاهی است اول روز شاید بیش از این خبر لازم نباشد زیرا که اگر در خانه کس است یک حرف بس است و صریح ظاهر میگردد که حضرت مهدی علیه السلام در مکه ظاهر میگردد و بین رکن و مقام با او بیعت میکنند و باده هزار شکر بطرف مدینه متوجه خواهند شد نه اینکه کسی بگوید در مکه اظهار امر نمود و هیچ کس او را ندانند و به بوشهر بیاید و اسیرا بشیراز و فرار با صفهان نموده در قلعو ماکو محبوس گردد و توبه نماید و بر سر دار رود.

درینایع الموده و به نقل نمایندگان مشارق الانوار که باین حرث گفت که پادشاه سلطه کاین را طلبید و نیازی برای امتحان کردن او بر پای خوی مخفی نمود و از او سؤال کرد که بگویم چه پنهان کرده ام سطح گفت برب کعبه که تو دنیای زیر پای خود مخفی داشته ای از او پرسید که این علم را از کجا آموختی سطح

گفت از جنی که برادر من با من است پادشاه گفت خبر ده مرا از آخر الزمان
و اتفاقی که برای ظهور ظاهر میگردد گفت میاید زمانی که نیکان شر فاعلم
و اشرار زیاده شوند و مقدرات مردم بد است اشرار افتد و مردم در مقابل
گناهکاران فروتن گردند و قطع صلوات نمایند و هر مسلمانی طعام حرام بخورد
مردم بشکنند عهد و پیمان را و ستاره و موم دار پیدا شود که از آن عرب پریشان
شوند و باران نبارد و نهرها خشک گردد و اهل بربر با علم زرد بر اسب سوار
گشته وارد مصر شوند و در مصر مردی از اولاد صخر خروج کند همین طور میگوید
تا اینکه میگوید الوقت پس پیغمبر ظاهر شود که هم مبارکش همدی باشد و در آن
زمانه مظلومی را در مینه بکشند و ماه بگیرد و بگرم همدی هادی و سید علوی
ظاهر شوند و مردم خورسند گردند و از نو اقامتی از دین دور گردند و
اموال را بطور مساوات در بین مردم تقسیم کند و خونریزی موقوف گردد
جنگ و جدال دور شود و مردم بر احوال و آسایش بسر برند.

خلاصه اینست که اخبار متعلق بظهور آنحضرت بسیار است و کتبهای
عدیده در این باره نوشته اند رجوع به سیزدهم بها روینا بیع الموده و
النوار نعمانیه و غیره نمایند اینها فقط حدیثی است که مفصل ابن عمر

از حضرت صادق سؤال مینماید و جواب آنحضرت را خاتماً مینگاریم که
معلوم گردد زمانه ظهور آنحضرت و تفصیل آن معلوم شود لیکن بطور خلاصه
مینویسیم زمانی که آنحضرت ظاهر میگردد چه میشود و چه باید بشود و
خاتمه میدهم حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
به مفصل میفرماید بخدا قسم گویا می بینم که همدی وارد مکه میشود و در حالیکه
پوشیده است لباس رسول الله را و دوست او ست عصای
پیغمبر و با او ست گوسفندی چند لاغر و نمی شناسد او را کسی از
اهل مکه چون شب شود و مردم در خواب روند جبرائیل و میکائیل
با ملائکه نازل گردند و با آنحضرت بیعت کنند و حضرت در میان
رکن و مقام بایستند و به اعلا صوت ندا فرمایند ای جماعت
نقبا و ای گروه یاوران بشتابید بسوی من شرق و غرب تمام
یاوران آواز را میشوند و اطاعت نموده فوراً بخدمت آنحضرت
حاضر میگردد پس از آن نوری مانند ستون از زمین با آسمان
برقرار گردد که تمام مؤمنین می بینند و از آن نور تمام روی زمین
منور میگردد و سیصد و سیزده نفر اصحاب (دوستان) خاص نزد قائم

حاضر میگردد پس تکیه بخانه کعبه داده دست مبارک را از نموده میفرمایند
این دست خداست (یعنی این دست از جانب خداست) و این
آیه را تلاوت میفرمایند ان الذین یبایعونک انحصا
یبایعون الله کسانی که بیعت میکنند خدا را عبادت کرده اند
اول کسیکه دست آنحضرت را میبوسد در آنجا جبرئیل امین
است و پس از آن ملائکه و نقیاء و این امر واقع میگردد در آن
روز اول طلوع آفتاب و پس از آن آفتاب بلند میشود و از
میان قرص آفتاب آوازی بربان عربی فصیح بلند میشود که تمام
اهل زمین میشنوند آن آواز را که میگوید این است مهدی آل محمد
علیه السلام و از یکدیگر سؤال میکنند که چه آوازی بود چون نزدیک
غروب شود از سمت مغرب آوازی میآید که ایها الناس
پروردگار شما از وادی خشک ظهور نمود و اوست فلان ابن فلان
بروید و با او بیعت کنید از این آواز منافق و کافر و شکاک در
شک میافتند و بسبب غیبت باطنی گمراه میگردد و آن وقت قائم
آل محمد علیه السلام تکیه بخانه کعبه داده میفرمایند از آدم تا خاتم المرسلین

(در روایتی نام یک یک را میبرند) هر کس را میخواهید ببیند
مرا به بیند و کتا بهای آسمانی را از من بشنود تا آخر حدیث که
بسیار مفصل است رجوع بکتاب های مذکوره نمایند
در این وقت مردی حاضر میگردد (در بعضی کتاب اسم
او را بشیر مینویسند که صورت او بقب برگشته عرض میکند که
ای سید و سردار خبری خوش آورده ام میفرمایند بگو میگوید باشکر
سفیانی از مدینه به ارض بیدا آمدیم و آن وقتی بود که مدینه را
خراب کرده منبر رسول خدا را شکسته بودیم و قتی که کوچ کرده
به ارض بیدا رسیدیم در آخر شب زمین شکافته شد و تمام شکر
سفیانی را که با ما بودند در زمین فرو رفتند که ریسمانی از ایشان
باقی نماند بجز از من و برادر من و فرشته ای روی ما را برگردانید
چنانکه ملاحظه میفرمائید و برادر من را (بعضی آثم او را ندید نوشته اند)
گفت برو نزد سفیانی در دمشق و خبر ده او را از ظهور مهدی آل محمد
علیه السلام و بگو شکر تو در زمین بیدا هلاک شد و من گفت که خدا
حضرت مهدی در مکه برود و شرده هلاک لشکر سفیانی را برده و بیت

آنحضرت توبه کن که خدا توبه تو را قبول میفرماید آن وقت حضرت دست مبارک بر سر و روی او میکشند و روی او بر میگردد مانند اول میشود و با حضرت بیعت کرده در خدمت آنحضرت میماند.

مفصل عرض میکنند ای مولای من حضرت قائم علیه السلام هر کجا بروند ملائکه و جن با آنحضرت خواهند بود فرمود آری بخدا قسم که در میان کوفه و نجف آنحضرت منزل میفرمایند و سؤالات بسیار مینماید که مفصل است و چون مقصود ما اختصار لهذا بهمین قدر اکتفا مینمائیم.

لیکن جانی نفرمودند در عکامجوس میشود بلکه میفرمایند قسطنطنیه را فتح مینمایند و او را با سارت به قسطنطنیه میرند.

در کتاب ایقان صفحہ ۵۵ مینویسد در همه اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم بوده و همیشه ایام مشغول بزخارف قول میشدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان باهرنیامد و این مرضها عارض نمیشد مگر آنکه تمسک بعلماء عصر میبستند در تصدیق و تکذیب این جوهر مجرده و هیاهو ایشان هم نظر یا استغراق در شئونات نفسیه

و اشتغال با مورات دنیه فانیه این شمس باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود میدیدند الخ

سابقا گذشت که مقصود ما در نوشتن نیست لیکن اینجا را مجبوراً آخر ما سؤال مینمائیم که اگر مخلوق علامات منقول را در شمانه بیند معجزه ای هم که لازم است برای افراد بشر که در مقابل یک دعوی که ثبوتی از روی اخبار ندارد جز تاویلات و تعبیرات که انهم بفهم ایشان نرسد از علما هم که راهبر ایشانند نپرسند پس چه باید بکنند فقط باید گردن با دعای مدعی بنهند و هر چه را هر کس میگوید قبول کنند؟ در این صورت باز سؤال میکنیم که اگر باید اطاعت امر هر مدعی را بنمایند و مرتضی خود شما بفرمائید که ادعای شما را بپذیرند یا میرزا احمد قادیانی یا مهدی سودانی یا اینکه به ازل ایمان بیاورند یا تصدیق امر سید محمد جوینپوری بنمایند اگر میفرمایند دعوی شما را باید پذیرفت بچه دلیل دعوی آنان را باید ناقابل قبول دانست اینجا است که لازم میاید بگوئیم طلب معجزه از صاحب همچو ادعا از برای عموم امری لازم و شایسته است برای اینکه دعوی بدون دلیل سزاوار پذیرش نیست چرا که اگر بنا باشد هر ادعائی را بدون دلیل قبول کرد همه کس میتواند

ادعا کنند چنانکه تاکنون بسیاری اینگونه ادعا نموده اند اگر اصل ادعا خود
دلیل بر حقانیت باشد اینهمه اشخاصی که دعوی کرده اند نمیتوان گفت
همه بر حق بوده اند پس باید یکی از آنها بر حق باقی باطل باشد چرا که هیچ اشاره
ای نشده بر اینکه هر چند سال یک همدی میاید و او که دوره اش پیری
شد یک همدی دیگر میاید بلکه در یک زمان چندین همدی یا همین طور
یکی بعد دیگری میایند در همین زمانه موجوده حاضر در هند شاید زیاده از بیست نفر
مدعی این مقام هستند که چند نفر ایشان در همین حیدرآباد موجودند
و همه هم ادعا مینمایند آیا همه راست میگویند و چون ادعا نمودند لازم است
آنها را بر حق دانست این غیر ممکن است همدی کسی را میگویند که از جانب
خداوند عالم بیاید و او مروج احکام و بر طرف کننده ظلم و جور باشد چنین
کسی که از جانب خدا بیاید بطور حتم مغلوب دیگران نخواهد شد اگر مغلوب شد
بطور حتم همدی نیست زیرا همدی میاید و تمام سلاطین جور و ظلم را بر میاندازد
و حکومت عدل و حق برقرار میازد و آن وقت باید تمام سلطنتهای عالم یکی
شود تمام ادیان یکی شود دین با و طریقه های مختلف باقی نماند و دین
او دین خداست و پنهان و پوشیده نمی ماندند اینک صاحب ادعا خودش

جست اظهار امر خود را ننماید و در جواب دیگران عاجز بماند و یا اینکه او را
جلسه و در نمایند یا اینکه بدار بیاورند پس باید کسی که چنین ادعائی میکند
دعوی او یا مطابق با علامات و نشاناتی باشد که در دست مردم است
یا اینکه صاحب ادعا دارای امری باشد که دیگران از آوردن مثل آن
عاجز باشند تا اینکه حق از باطل تمیز یابد و مردم بداند مردمان شاید
و مدعیان باطل نیفتند بیش از این نمنویسیم و بهمین جا خاتمه داده از عموم
برادران خصوصاً از برادران بهائی پویش منجوا میم چه مادر توشن این
کتاب مقصودی جز روشن ساختن حقایق تاریخی نداشته ایم و چنانکه نوشته
شد اگر جایی هم اشتباهی شده بنمایند تا بر صحت آن کوشش نماییم
والسلام علی من اتبع الهدی.



تشکر و اعتذار

(بسم الله الرحمن الرحيم)

پاس خدا را که این خدمت نینز به پایان رسیده امید دارم قبول
خاطر اهل خرد و پسند اهل دانش و نبش گردد با اینکه بسبب عدم لیاقت با صدمه مزاید
و غیر متوقع بطبع آن موفق گشتم از برادرانی که در طبع این کتاب کمک کرده کتاب یا کتابهای
پیش خرید فرمودند تشکر میکنم که احسان ایشان را در حقیقت باین الفاظ مختصر ادا نمیتوان
کرد فقط از درگاه حضرت احدیت صاحب کرمیت خواهانم که به ایشان بفرماید عاف الله عشر اشیا
در دنیا و آخرت عطا فرماید از کفنی هم که باعث رحمت و در سرزند منوم خداوند ایشان هم
اجرو مزد بیکو عطا کند که دیگر اسبابی حتی برای دیگران نشوند از برادرانی هم که تشویق ماکو شدند و برای
فروش این کتاب محنت هاکشیدند اگر نخواهم یک نام برده تشکر نمایم باعث ریا و خود نمایی
میشود ممکن است خودشان هم راضی نباشند پس بهترین است که اسم نبرده تشکرات صمیمانه خود را
تقدیم ایشان نموده از خداوند عالم بخواهم که بایشان توفیق خدمت براه دین برادراری عطا
فرماید و انجام همه را خداوند بخیر و نیکی فرماید محمد داله الطاهرین و از طول کشیدن این کار هم از همه شما
معذرت میخواهم چه بسبب اشتغال سرایه کار طباعت طول کشید و خریداران گرفتار در انتظار دلی
بحمد الله از فضل الهی پایان رسید.

از تمام خوانندگان نینز امید دارم هر جا غرضی بینند بقلم عفو و اغماض اصلاح فرموده
بر این حقیر ناجیه بخشاید و خورده نگردد که آن عاری از خطا نمیشود و اسلام
بتاریخ ۲۴ رمضان المبارک سال ۱۳۸۵ هجری قمری باد و کن

فهرست مندرجات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۵	نمونه ای از عربی های باب	۱	دیباچه
۱۰۵	توضیح	۱۱	مقدمه
۱۰۸	نتیجه افکار باب الحزب	۳۹	توضیح
۱۱۳	مقدمه تبیین النامین نوشته محمدرضا بهاء	۴۲	سؤال اول سید علی محمد باب کیمت؟
۱۲۹	گزیده آن ایقان	۴۵	واسم و حرب نسب بیان میرزا باقر حر
۱۳۶	سؤال دوم میرزا حسین علی بهار کیمت	۴۵	ادعای باب و بیان اقدس
	واصل و نسب بهاء	۴۷	بشرویه ای (باب الیاب باب)
۱۳۸	بهاء نباید ائمه باشد	۵۰	علامه محمد علی باقر خراسانی و تبلیغ باب
۱۳۹	چرا بهاء مرید باب شد	۵۲	بشیر از صاحب اختیار و توبه اول باب
۱۴۱	بغداد و سلیمانیه رفیق بهاء و لقب بهاء		در مسجد شیراز
۱۴۳	ادعای بهاء	۵۶	نوشته روان و مزدک
۱۴۵	نمونه ای از خطوط و الواح بهاء	۵۷	منوچهر خان معتمد الدوله و باب (اصفهان)
۱۵۰	خدائی بهاء و دعوی و تبلیغ	۶۱	روانگی باب به ماکو (تبریز)
۱۵۲	پیغمبری بهاء	۶۳	مجلس علمای تبریز و باب سؤال جواب
۱۵۳	طلیعه کتاب اقدس (عربی)	۷۴	و توبه و توبه نامه باب
۱۵۸	ترجمه خلاصه از آن	۷۵	جواب توبه
۱۶۲	عید رضوان		تفسیر سوره کوثر و اینکه باب
۱۶۳	باب فرستاده بهاء بود !!	۷۷	همدی را فرزند امام حسن عسکری میداند
۱۶۴	واقعات بعد از تبعید از بغداد	۸۵	طلیعه کتاب بیان
۱۶۷	نقل فرمان پادشاه عثمانی (ترکی)	۸۷	تبلیغ و مؤلف و توضیحات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۵۴	توضیح بدشت	۱۷۱	ترجمه خلاصه ان
۲۶۳	نقطه الکاف	۱۷۲	فطری بکتاب اقدس و احکام بهاء
۲۶۵	نیگولای	۱۷۴	روزه نوزده روزه سال و ماه و هفته
۲۶۷	علم و ادب	۱۸۵	ج
۲۷۴	مناجات فارسی	۱۸۶	احکام اقدس
۲۷۷	مال کار قره العین	۱۸۹	نزد اوجت و بکارت لواط و زنا
۲۸۲	نقطه الکاف		ارث و غیره
۲۸۶	شرح عکس توبه نامه باب	۱۰۴	کلمات بهار
۲۸۸	توبه نامه	۳۰۵	کوسه ریش بهمن
۲۸۹	سؤال چهارم لزوم مهدی برای حیات	۳۰۸	چهار دای
	و اقوال طبعین	۲۱۱	و جدیه
۳۰۰	اخبار و احادیث از طرق	۲۱۲	روح حکمت
	شیعه و سنت و جماعت الی آخر	۲۱۳	منکاح
۳۲۸	تشکر و اعتذار	۲۱۴	شرح حج
۳۲۹	نهرت	۲۱۷	نقل از کشف الخلیل و رجعت حسین
۳۳۱	اسمای خریداران	۲۳۵	پرو فیس برآون و بهار از نقطه الکاف
		۲۴۱	سؤال سوم قره العین کیت؟
			و حب لب و چگونه آن
		۲۵۰	قره العین چگونه ظاهر شد
		۲۵۲	نقطه الکاف چه میگوید

فهرست اسامی محترم خریداران پیش از طبع (حیدرآباد دکن) خریداران

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱	آقا حسین حسن هاشم جوکار (ضابطه)	۵۲	میرزا محمد مهدی محمدی
۱	رستم کیانی	۵۰	غلام حسین حاجی رجب ندیم
	نواب احمد یار جنگ بهادر	۱۰	
	نواب ایزح یار جنگ بهادر	۵	
	آقای نوشیروان پینائی	۵	پلونه
۵	نواب خیر نواز جنگ بهادر	۵	آقا شیخ بهاء الدین شورشتری پیشوای ایرانیان
۵	سر نظامت جنگ بهادر	۵	آقا رحمت الله دانش
۲	مولوی محی الدین شیرزاد	۲	ماشا الله یادری
۲	آقا محمد حسین دشتی	۲	میرزا تقی خان
۱	میرزا نجف علیخان متهم حکومت متقی	۲	غلام حسین کاظمی
۱	مولوی حیدر الدین محمود الی-سی-یس	۲	علی حاجی علی اکبر دالوالقائم آقا علی
۱	آقا محمد علی دشتی	۲	حاجی حسین رضا
۱	حسن مهنی	۲	عبدالحسین میرزا فتح الله دستانی
	آقا حجب علی یادری	۱	میرزا محمد علی میرزا محمد حسینی
	عباس حقیری	۱	غلام حسین عبدالرزاق نجاریان
	مرتضی ولد محمد رضائیان	۱	عبدالحسین حاجی حسن کمی زاده
	علی پان جعفری	۱	غلام رضا آقا محمد حسین صادقان
	علاءالحسین حاجی علی اکبر بهتی	۱	حسن دشتی
	حسین علی خان احمدی زاده	۱	حسن علی و آقا حسن عبدالرسول
	اسد الله یادری	۱	آقا عبدالرسول داخوان
	مولوی سید محمد تقی بلگرامی ناظم عدالت	۱	محمد ابراهیم غلام رضا گلزار
	آقاییدر الحسن رضوی نیشابوری	۱	حاجی رمضان شمس الدین
	عباس کاظمی	۱	قریان علی حسین بهمن
	میرزا باقر علی	۱	

۵	آقای حسن منصهار	۱	آقا سید حسین پور رضائی
۵	ولی الله قنار (اخوان)	۵	حسین محمد کل نتری
۵	حاجی علی محمد مهدی	۵	علی اکبر محمد آقا غفار
۵	بیاد مرحوم	۵	رضا عباس دشتی رحمت آبادی
۵	آقا محمد علی فرزند عبدالحسین	۵	محمد حسن مینائی
۳	حسن حاجی خلیل	۳	حاجی غلام رضا ترشیزی
۳	علی عسکری گل افشان	۳	غلام علی ماشا الله جعفری
۳	یمان علی حسن شهنشاهی اهرستانی	۳	غلام اکبر ماشا الله جعفری
۳	حاجی علی صغر مهدوی	۳	حاجی حسن اکبری
۳	سید کاظم سید علی میراث عباس چاکر	۳	میرزا علی کافی زاده
۳	حاجی میرزا یحیی علی خیر خواه	۳	جواد حاجی رضا بمانی محمد آبادی
۳	غلام حسین خان عسکری کامران (نور)	۳	حاجی حسن حاجی اکبر دشتی
۳	آقای میرزا ابوالقاسم کاظمی فرزند حاج محمد کاظم	۳	علی میرزا محمدی
۲	حزوه علی فرزند علی سید علی	۲	حسن علی اکبر نعیم آبادی
۲	حاجی محمد خرومند آقا محمد حسین شجاع	۲	محمد رضا بابائی
۲	علی اکبر خوانین	۲	
۲	حاجی آقا بوشهری	۲	
۲	عبدالحسین نلاج زردی	۲	
۲	حسین ظا میرزاده	۲	
۲	علی گلشن نیوشین	۲	
۲	سید جمال راسخ	۲	
۲	غلام رضا و محمد علی فرزند حاجی حسن رضا	۲	
۲	حاجی غلام علی سروی	۲	
۲	علی حسن جوکار و کریم اسماعیل	۲	
۲	عباس بهمنی فرزند علی بهمن	۲	
۲	عباس رضوان	۲	
۲	پیمان علی زاده	۲	

بیمبلی

زبدۃ العلماء آقای حاجی شیخ محمد حسن نجفی اصفهانی

انجن فتوت یزدانیان عجمی

حاجی سید معطفی میرائی

محمد رضوان

اتحادیه کمپنی

حاجی محمد جراحیان

حاجی محمد کاظمی

۱	آقا عبد الرسول جان نثار (بیمبلی)	۱	آقای علی اکبر رضائی
۱	محمد رنگین کمان	۱	محمد حسن حسن حاجی محمد رضائی
۱	سید جواد موسوی	۱	حاجی محمد علی علی اکبر منصور
۱	ایک خیر خواه	۱	غلام حسین میرزا علی قلاج
۱	سید جلال کا کا	۱	غلام حسین عباس زاده
۱	حاجی میرزا الله فرزند آقا محمد کلا	۱	آقا محمد علی مجرنا (بیمبلی)
۱	حاجی سید حبیب فرزند سید جلیل باشمی	۱	عبدالحسین خردمند پور
۱	علی اکبر شترتری	۱	شعبان علی محمد
۱	محمد علی شهنشاهی حاجی عباس اهرستانی	۱	آقا حاجی علی یادگار (بیمبلی)
۱	حاجی آقا میرائی	۱	حسین حاجی حسن بابائی
۱	علی جواد سلیمانی	۱	حسن علی بمان فراشاهی
۱	حسن علی بمان فراشاهی	۱	رمضان باقر حسین زین العابدین
۱	حاجی محمد صابن چی	۱	محمد آقا دولت پناه
۱	آقا غلام حسین شهباز زبان فرزند عباس تقی	۱	علی اکبر دهقانی
۱	آقا عبدالحسین اکبر ندائی (بیمبلی)	۱	حبیب الله حسن قلاج
۱	غلام حسین نور محمد ابو	۱	عباس علی بهمن فرزند حسین خیر آبادی
۱	نور محمد غلام حسین ابو	۱	فتح الله فرزند حاجی امیر الله منصور
۱	محمد علی فرزند میرزا حسن ابوطالبی	۱	آقا غلام حسین منصور (بیمبلی)
۱	آقا حمزه علی دلد حاجی حسین زردان (بیمبلی)	۱	سید حسین نصرت
۱	یمان علی عباس اهرستانی (عشرت)	۱	علی اکبر علی قلاج
۱	حاجی محمد حسن تهرانی رضوان تاج	۱	علی اکبر غلام رضا آردی
۱		۱	حاجی حسن رسول منتظری
۱		۱	محمد جواد غلام رضا و مرتضی حیدری زاده

۱	آقا سید علی اصغر حاج سید ابوالقاسم گلشن " حاجی علی حاجی غلام حسین فلاح " عباس ولد حسین حیدر " غلام حسین عباسی " محمد علی عباس پاکروان " محمد بشمی " حاجی غلام حسین علی اکبر رحمت آبادی " آقا محمد صادق نیردفت " محمد علی همت نیردفت " شیخ محمد رمضان زاده " محمد حاجی محمد حسین سلطان آبادی " محمد صادق بلوری " محمد کاظم نیردفت آقا علی کاظمی " آقا حاجی شیخ مصطفی اللهی " عبد الرسول کاظمی " محمد رسولیان " محمد علی شورشتری " سید احمد نباتیان " محمد علی اسلامی " حاجی شیخ محمد رضا امام (داعط) " محمد حسن خوشدل شرب العین " نادر محمد زارع زاده " قاسم گل رودی نیردفت علی اهرستانی " غلام رضا حاجی حسین بابائی " علی جباری " محمد رضا دهنقانی تاجیهی حاجی	۱
۱	آقا محمد حسن سلاری " سید ضیاء نفیسی " سید رضا ولد سید سیدی میر حاجی یار علی " دلی الله فارابی " حسن محمد علی سرینودی " آقا شعبان علی نیردفت نیرکادی " سید محمد نیردفت سید ابوالقاسم حسین نیر " حاجی باقر غلام رضا حاجی علی " امیر الله محمد علی دهنقانی " آقا حاجی عبد الکریم ولد حاجی محمد تقی " شیخ محمد نیردفت محمد حسین تقی " آقا محمد علی حاجی میرزا غلام حسین صباغ " حسین حاجی غلام حسین عیش آبادی " آقا میر حسین علوی " سید علی میرانی ولد سید محمد تقی " احمد جلیلی ولد عبدالحق تقی " رضا زایی نیردفت غلام حسین مهدی آبادی " غلام حسین پور ابو نیردفت حسین " علی نیردفت محمد حسین خبر آبادی جوکار " آقا علی اکبر جواد صادقان لا یحیی " جواد محمد جلیلی " غلام رضا علم دار	۱

۱	آقا حاجی سید علی اکبر الحسینی (مجلس) " سید الله دلد قانیز حسین باقری " آقا علی اکبر سیر واری بدشی (مجلس) " آقا عبد الحسینی دلجویی (مجلس) " سید یوسف نیردفت سید مرتضی باشنی زاده " علی رضا بابائی " علی محمد امیر اللهی " حاجی محمد آب شاهین " حسین علی عسکری " سید علی اکبر ولد سید ابوالحسن رحمت آبادی " علی اکبر حسین ده بالائی " حاجی محمد دسلاری	۱
۱	آقا علی محمد صادقان دلد جواد " محمد نیردفت حسن فلاح " عبد الحسین " آقا حاجی غلام رضا بر خور دار (مجلس) " آقا حاجی میرزا محمد پایدار (مجلس) " محمد علی دلد زین العابدین شرب العین " جلال یزدی " عبد الحقی غلام علی جلیلی " حسن غلام رضا محمد زین العابدین " علی علم دار " ابو القاسم محمد دهنقانی " میرزا عباس کاه فرودش " حسن زین العابدین " حاجی محمد جواد پیش " آقا عباس علی اکبر شاکری خبر آبادی " غلام رضا علی اکبر شاکری " عبد الحسین گلشن نیردفت محمد تقی " حاجی دلی بی نیردفت حاجی میرزا حسین " حسین شاه آبادی	۱

لطفاً قبل از خواندن اشتباهات آن را درست نموده مشغول مطالعه گردید

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۹	هر کس	هر کس	۲۲۰	۱۰	جزیره	جزیره
۵	۱۱	باب بهاء	باب و بهاء	۲۲۴	۱۱	اکید بود	اکید بود
۹	۹	من شما	من شما	۲۴۲	۱	علم	علم
۱۰	۵	کوکب الدریه	کواکب الدریه	۲۴۳	۱۱	است کرجاعت	است کرجاعت
۱۳	۲	نحو	نحو	۲۴۶	۱۳	تحت	تحت
۲۰	۴	اوزیر	وزیر	۲۵۶	۱۵	پیش بود	پیش بود
۲۲	۱۵	یا این	با این	۲۵۷	۷	جاشین	جاشین
۳۰	۱۴	دسیه	دسیه	۲۶۴	۱۰	یکند	یکند
۳۹	۱۱	سید علی	سید علی محمد	۲۶۸	۴	از و دیده ام	از و دیده ام
۴۳	۱	اطلاق	اطلاق	۲۷۰	۶	ابرو چشم	ابرو چشم
۸۰	۳	باد اینها	آباد اینها	۲۷۴	۷	در صورتیکه	در صورتیکه
۱۰۸	۱۰	قید خانه	مجلس	۲۷۸	۱۴	والده	والده
۱۱۸	۱۲	التشد کم	التشد کم	۲۷۹	۱۱	اعدا الله	اعدا الله
۱۲۲	۱۲	جوهری	جوهری	۳۲۰	۸	که اسم	که اسم
۱۳۷	۱۴	فدای مقید	فدای مجوس	بسمه تعالی که در محنت نشد باز هم این اندازه غلط باقی نماند و هر کس که با قلم و خط نویسد و تصحیح نماید بیایان - نویسند و تصحیح نماید بیایان -			
۱۴۸	۱۲	وحیکه	وحیکه				
۱۹۶	۴	مخف نیان	مخف نیان				
۲۰۲	۱۱	بشناسید	بشناسند				
۲۰۸	۹	نشده اید	نشیده اید				
۲۱۵	۱۰	عرس	عرس	۲۷۲	۷		
				۲۷۵	۳		



حاجی فتح الله مشون نیری

